

THE
IQBĀLNĀMAH-I JAHĀNGIRĪ;
OF
MOTAMAD KHĀN.

PUBLISHED BY
THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



EDITED BY
MAWLAWIS ABD AL-HAII, AND AHMAD ALI.
UNDER THE SUPERINTENDENCE OF
MAJOR W. N. LEES. LL. D.

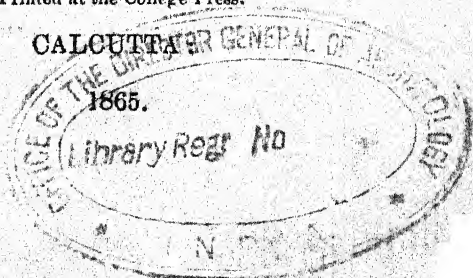


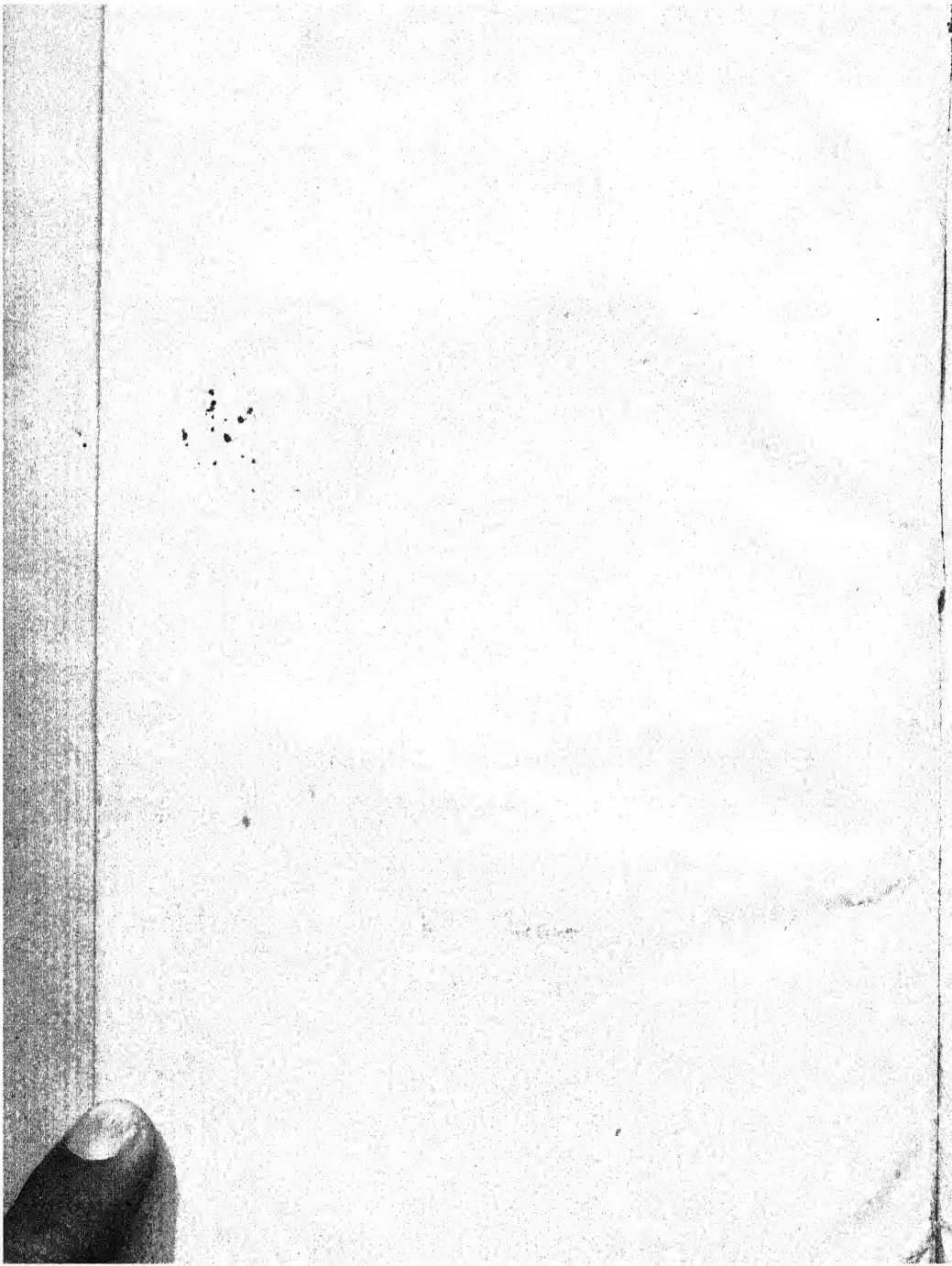
Printed at the College Press.

CALCUTTA

1865.

Library Regd No





ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند

ملا روزبهان شیرازی - ملا شکرالله شیرازی - ملا تقیای شستری -
 میر ابو القاسم گیلانی - اعمی اعمری - ملا باقر کشمیری - ملا
 باقر تهتبی - ملا مقصود علی - قاضی نورالله - ملا فاضل کابلی - ملا
 عبد الحکیم دیالکوٹی - ملا عبد المطلب سلطان پوری - ملا عبد الرحمن
 بهوره گجراتی - ملا حسن فراخی گجراتی - ملا حسین گجراتی -
 خواجه عثمان حصارى ملا محمد چونپوری *

ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند

حکیم رکنای کاشی - حکیم مسیح الزمان کاشی - حکیم ابو القاسم
 گیلانی ملقب بحکیم الملك - حکیم مومناى شیرازی - حکیم روح الله
 بروجی - حکیم حمید گجراتی حکیم تقی گیلانی *

ذکر شعرا که معاصر آنحضرت بودند

بابا طالب اصفهانی - ملا حیاتی گیلانی - ملا نظیری نیشاپوری -
 ملا محمد صوفی مازندرانی - ملک الشعرا طالبی آملی - سعیدای
 گیلانی - میر معصوم کاشی - فسونی کاشی - ملا حیدر خصالی - شیدا *

گوینده و سازنده که در زمان آنحضرت بودند

حافظ نادعلی - حافظ کبیر فتحا - نصیرا - باتیا - حافظ عبد الله -
 استاد محمد نائی - حافظ چیلہ *

نغمه سرایان هند

جهانگیر داد - چترخان - پرویز داد - خرم داد - ماکهو - حمزه *

تمام شد

یافت اما مدار مهمات بر شریف خان بود که پس از جلوس آنحضرت بر اورنگ فرمان روائی بخطاب والی امیرالامرائی سرعزت برفلک هود و چون لب سکه بنام نامی خندان شد و فرق منبر بالقاب گرامی ارتفاع پذیرفت میرزا غیاث بیگ طهرانی را که شمه از احوال او در محل خود نگاشته خامه بیان گشته بخطاب اعتماد الدوله اختصاص بخشیده بشرکت خان بیگ که خطاب وزیر الملک یافته بود دیوان ساختند و همچنین امیرالامرا وکیل مدار علیه بود چون او به بیماری مزمن گرفتار آمد و موبد معود بصوب کابل نهضت فرمود جعفر بیگ قزوینی مخاطب باصفهان که احوال او نیز در جای خویش تحریر پذیرفته بخدمت جلیل القدر وکالت چهره سعادت برانروخت خواجه ابو الحسن تربیتی را بهمراهی خود التماس نمود تا سر رشته دفتر و کاغذ نگاهدارد خواجه اگرچه مرد راست و درست کار گذار بود اما بقرش روئی و درشت خوئی اتصاف داشت و بعد از آنکه اصفهان بهمردن رخصت یافت بتازگی خدمت دیوانی به اعتماد الدوله باز گشت او تا آخر ایام حیات با استقلال تمام بلوازم آن امر خطیر پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم نوبت دیگر خواجه ابو الحسن خلعت وزارت پوشید بعد از آنکه سها بنجان را از درگاه معلى اخراج نمودند یمین الدوله آصف خان خلف الصدق اعتماد الدوله را بمنصب بزرگ وکالت اختصاص بخشیدند و همچنان خواجه ابو الحسن بخدمت دیوانی مشغول بود تا آنکه حضرت جنت مکانی از جهان فانی بسرای جاودانی شتافتند *

و فضلا و هنرمندان که معاصر زمان مبارک بودند می پردازد *

ذکر اولاد والا نهاد حضرت جنت مکانی

بادشاه مغفور مبرور را پنجم پسر والا گهر و دو دختر قدسی
 اختر بود - سلطان خسرو - سلطان پرزیز - سلطان خرم - سلطان
 جهاندار - سلطان شهریار - سلطان نسا بیگم - بهار بانو بیگم - خسرو
 و پرویز و جهاندار در حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ
 وفات آن مسافران ملک بقا در محل خود رقمزده کلک بیان
 گشته - و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود پسران بعد از
 شتغار شدن آنحضرت بطریقیکه نگاشته آمده راه ممات پیش گرفتند
 و دختر تا حال در قید حیات است - و از سلطان پرویز طفلی و صبیغه
 بود طفل پس از پدر یزیدی رحلت نمود و صبیغه در عقد ازدواج
 شاهزاده دارا شکوه است - و از شاهجهان چهار فرزند اقبال مند و سه
 صبیغه قدسیه روشنی انزای دیده جد بزرگوار بودند - سلطان دارا شکوه -
 سلطان شجاع - سلطان اورنگ زیب - سلطان مراد بخش - پرهیز
 بانو بیگم - جهان آرا بانو بیگم - روشن رای بانو بیگم - و از جهاندار
 اولاد نماند و از شهریار دختری هست لارذلی بیگم نام *

ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه

در زمان شاهزادگی نخست رای کهنسور خدمت دیوانی
 آنحضرت داشت بعد از او بایزید بیگ باینخدمت پرداخت بعد از
 خواجه دوست محمد کبلی که در ایام سلطنت بخطاب خواجه جهانی
 و شناس گشته دیوان شد بعد از او جان بیگ باین منصب امتیاز

و ششم شهر جمادی الاول سال هزار و سی و هفت هجری مریک فلک
 شکوه بظاهر دار الخلافت اکبر آباد در باغ نور منزل نزل اقبال ارزانی
 فرمود قاسم خان حاکم شهر نیز در باغ مذکور بسعادت زمین بوس
 جبین اخلاص را نورانی ساخت و صبح روز مذکور همای چتر همایون
 شهنشاه بلند اقبال سایه ابد پیرایه بر نرق منوطان مستقر سریر
 خلافت و منتظران صبح سعادت افکنده آن شهر کرامت بهر را بغرغ
 جمال جهان آرای خویش روشنی بخشیدند و از باغ مذکور تادرو لنگخانه
 ارک بر تخت فیل کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زر مسکوک بر زمین و
 یصار ریخته دامن اهل حاجات را مالامال مراد ساختند و از مردم
 شهر و دیها که بهوای نظاره آمده بودند از زمین کوچه تا پشت
 بام خانهای دو آشیانه و سه آشیانه خلق انبوه بیرون از شمار و
 حساب تماشائی بودند بر ضمائر ارباب بصائر پوشیده نماند که
 سوانح ایام سلطنت و وقایع هنگام خلافت نیز برج دولت و اقبال
 کوکب سپهر عظمت و اجلال دره التاج نصرت و فیروزی قرة العین
 عدالت و جهان افروزی مشید قوانین نصفت و رانت موممن
 مبانی مرحمت و معدلت شهنشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین
 محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی را بحکم همایون
 آنحضرت دانشوران سخن آفرین و منشیان فصاحت گزین
 متصدی گزارش و نگارش گشته بعبارتی که منتخب مستندان
 روزگار زبید در سلک تحریر کشیده سعادت جارید را ذخیره می نهند
 لاجرم این فقیر لایل البصاعت و حقیر عذیم الاستطاعت دست ازان
 شغل خطیر باز کشیده بشرح اولاد جنت مکانی و درزای آنحضرت

در مقام گولکنده که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش رانا امرسنگه
 بادراک سعادت آستان بوس مفتخر و مباهیه گشته بود بتارک اخلاص
 شتافته دولت زمین بوس دریافت و پیشکش درخور خویش گذرانیده
 سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریا نوال آن برگزیده خویش را
 بانواع و اقسام مراسم و نوازش سرافرازی بخشیده خلعت خاصه با
 دکه دهکی لعل قطبی که سی هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر
 مرصع و خنجر و فیل خاصه با یراق نقره و اسب خاصه با زین طلا
 عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و
 بر کنار گول مانندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هشتم از
 عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفدهم شهر جمادی الاول
 مطابق پنجم بهمن ماه ساحت دار البرکت اجمیر از عساکر موکب منصور
 محسود بهشت برین گردید و بآنین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت
 روضه متبرکه معینیه شتافته از سعادت جاوید ذخیره برگرفتند و بعد از
 مراسم زیارت و شرایط نیازمندی معتکفان و مجاوران مزار فائض
 الانوار و سایر مستحقین آن دیار را از فیض نذورات و تصدقات
 کامروای مراد ساختند و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افکنده
 بنایان چابکدست مقرر فرمودند که در اندک فرصت بدستوری که
 مقرر شده حسن انجام بخشند و بخواهش سمیه سالار مهابتخان
 صوبه اجمیر و پرگنات نواحی آن بجایگزین او مرحمت شد درین چند
 روز خان عالم مظفر خان معموری و بهادر خان ارزبک و راجه جیسنکه
 و انیرای متعهدلن و راجه بهارت بوندیله و سید بهوه و بسیاری از بندها
 بتارک شوق شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و بتاریخ بیست

عیسی را بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار هزار و ایالت ملک
 تته سرافراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام
 مصالح دولت خدمت پرست خان را که از معتمدان و محرمان جان
 نثار بود نزد یمین الدوله آصفخان بلاهور فرستادند و فرمان عالی شان
 بخط خاص شرف صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب
 طلب و زمین فتنه خیز است اگر داور بخش پسر خسرو و برادر
 او ناسدنی و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته
 دولتخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند بصلاح و صواب
 قرین تر خواهد بود روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول هزار
 و سی و هفت هجری مطابق دهم بهمن ماه آلهی سال بیست
 و دو از جلوس جهانگیری باتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه
 خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامعی شاه جوان
 بخت بلند اقبال مسند آرای تخت خلافت و اجلال رونق و بها
 پذیرفت داور بخش^(۵) را که دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت
 وقت و تسکین شورش بسلطنت بر داشته بودند دستگیر ساخته در
 گوشه ادبار محبوس گردانیدند روز چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه
 مطابق بیست و ششم جمادی الاول او را با کرشاسب برادرش و شهریار
 و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال مرحوم بادیه پیمایی
 راه فنا گردانیدند و گلشن هستی را از خص و خاشاک وجود شان
 پراختند درینوقت موکب اقبال محدود ملک رانا پیوست رانا کرن

رسیدن عرضه داشت شیر خان مؤید و مصدق قول او گشت
 لهذا شیر خان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بنویسند
 صاحب مویشی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند و فرمان شد که
 شهر احمد آباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نماید و سیفخان
 را نظر بند داشته بدرگاه والا حاضر سازد و درینوقت سیف خان
 بیماری صعب داشت چون همشیره کلان نواب قدسی احتجاب
 ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیف خان بود و آن ملکه جهان
 به همشیره خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر می ساخت
 مراعات خاطر ایشان بر ذمه مروت شاه بلند اقبال لازم و متحتم بود
 خدمت پرست خان دستوری یافت که به احمد آباد شتافته بگذارد
 که آسیب جانی بسیفخان رسد موبک نصرت طراز دریای نریده را
 از گذر بابا پیاره عبور فرموده ظاهر قصبه سنور که بر لب آب مذکور
 واقع است نزول سعادت ارزانی داشت و در آن مقام دلکشا جشن
 وزن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت
 و سید دلیر خان بارهه که از یکنای جوانان رزم آرای نبرد دوست
 او بود بادرک سعادت زمین بوس نرق عزت بر افراخت و منصب
 او چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن
 جهان افروز از عرضه داشت شیر خان معروض بساط اقبال گردید
 که از نوشته هندوان گجراتی که شرکا و گماشتهای آنها در لاهور اند
 معلوم شد که یمین الدوله آصفخان و دیگر دولخواهان که داور بخشش

او نیز بشاه بلند اقبال اخلاص درستی نداشت حرفهای پوچ خانه
 براند از بآن افغان برگشته بخت خاطر نشان نموده جان نثار خان
 را که فرمان گیتی مطاع بجهت استمالت او آورده بود بی آنکه
 عرضداشتی در جواب فرمان عالیشان قلمی نماید بی نیل مقصود
 رخصت معادوت فرمود (۱) رانم حروف خود مکرر از جان نثار خان
 شنیده که آقا افضل باعث اینهمه فساد و خانه براندازی او شد
 هرچند من درخدا و ملا مدعیات می گفتم او نمی گذاشت که کار
 از پیش رود (۲) القصه خان جهان فرزدان خود را با سکندر خان دومانیه و
 جمعی از افغانان که از مصمیم القلب با او موافقت داشتند در بیرهانپور
 گذاشته خود با جمعی از پندهای بادشاهی که بظاهر دم با او موافقت
 می زدند (۳) و خود را از شر او محافظت می نمودند مثل راجه
 کچ سنگه و راجه جی سنگ و غیره (۴) بماندو آمده اکثر محال ولایت
 مالوه را متصرف شد و مکنونات باطن ننگه پرداز خود را بر عالمیان
 ظاهر ساخت و هم بزودی برگشته بیرهانپور پیوست و چون لشکر
 گدیهان شکوه بسرحد گجرات رایت اقبال برانراشت عرضه داشت
 نامر خان که بخطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص
 و دولتخواهی خویش و ارادت های باطل سیفخان که در آنوقت
 صاحب صوبه احمدآباد بود رسید و چون سیفخان در ایام حیات
 حضرت شاهنشاهی نسبت به بندهای شاه جوان بخت مصدر
 گستاخیا شده بود از کردهای خویش خوف و هراس عظیم داشت

انواع مراسم و نوازش نزد خانجهان افغان که در آنوقت صاحب
 صوبه دکن بود فرستادند تا او را بنویسد عواطف گوناگون مستمال
 ساخته بر ذخایر ضمائر او وقوف حاصل نماید چون هنگام زوال و
 ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده باندیشه‌های
 باطل خود را سرگشته بادیة ضلالت ساخت و با نظام الملک موافق
 مطلب خویش عهد و موثیق در میان آورده بسوگندان مغلظه موکد
 گردانید تمام ولایت بالاکهات را بغذیم داده ببرهانپور آمد و همه
 جاگیر داران و سران سرحد بموجب نوشته او محال متعلقه خویش
 را بغذیم وا گذاشته نزد او به برهانپور آمدند مگر سپه‌دار خان که
 حراست قلعه احمد نگر بعهده او بود هر چند وکلای نظام الملک
 نوشته خانجهان را نموده به تمهید مقدمات بیم و امید خواستند که
 قلعه را متصرف گردند میسر نشد و در جواب گفت که بی فرمان
 بادشاهی من این قلعه را بشما نمیدهم از آنوقت خاطر پرداخته
 منتظر نشسته ام اگر فرمان بادشاهی بمن برسد تسلیم میکنم
 و الا سرمن است و این قلعه بالجملة چون خانجهان انداز فساد
 داشت و اراده باطل باخود مخمر ساخته بود نخست چنین ملکی
 را مفت و رایگان بغذیم وا گذاشت که شاید بوقت بد بفریاد او
 برسد مقارن اینحال دریائی روهیله که پیش از شفقار شدن جنت
 مکانی از خدمت شاه بلند اقبال حرمان سعادت اختیار نموده
 بچاندور که داخل ولایت نظام الملک است رفته بنا کاهی روزگار بسر
 می برد آمده بخانجهان ملحق گشت و محرک سلسله فتنه
 و فساد شد و آقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار بود

بدینش کشد - اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بنارسی
 و نهضت رایات جهانکشای بمستقر سریر خلافت رقم زده
 می گردد بالجمله بنارسی در عرض بیست روز از مقام ج
 منزلیست در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم ش
 هزار و سی و هفت هجری خود را بچنیر که در انتهای
 الملک واقع شده رسانیده از راه بهنیر بمنزل مهابتخان که
 روز بشرف تعبدیل بساط اقبال سر بلندی یافته بود رفته م
 معروض داشت و او چون برق و باد خود را بر درحرم سرا
 رسانیده خبر بدرون فرستاد و آنحضرت از محل برآمدند
 زمین بوس نموده حقیقت را معروضداشت و مهریه
 آصفخان را بنظر مبارک در آورد و حدوث این سانحه د
 خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملا
 همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت و تق
 تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت نبود و فرصت توقف
 یافت ناگزیر به التماس مهابتخان و دیگر دولتمخواهان در
 بیست و سوم ربیع الاول هجری هزار و سی و هفت هجری
 انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال برجناح
 از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان
 عنوان مشتمل بر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار اقبال آذ
 موکب سعادت بصوب دارالخلافت مصحوب امان الله و با
 گرم روان شاهراه خدمت بودند با آصفخان ارمال داشتند و
 خان را که از بندهایی مزاجدان بود با فرمان عالیشان م

ناگاه غلام ترکی از جنگ گاه تاخته بلاهور رسید و این خبر دلکوب را
 بوی رسانید و آن برگشته بخت و خیم العاقبت بر آمد کار خود را
 نسجیده و بهیود خویش زخمیده برهنه مونی ادبار عطف عنان
 نموده بقلعه در آمد (و در حقیقت خود را پدای خویش بدام افکند)
 روز دیگر امرا آمده متصل بحصار شهر بر سمت باغ مهدی قاسم خان لشکر
 گاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب
 اعظم خان بدرون قلعه در آمده در صحن دولتخانه پادشاهی توقف
 کردند و صباح آن امرای عظام بدرون ارک شتافته شهریار را سریر
 آرای ادبار ساختند و آن برگشته روزگار بحرم سرای حضرت جدت
 مکانی رفته در کنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه سرای که از
 محرم مان و معتمدان شهبان اقبال بود او را بیرون آورده باله ورد بخان
 سپرد و او را فوطه کمرش کشوده هر دو دستش بسته پیش داور بخش حاضر
 ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم درجائی که قرار یافته بود
 محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویه ادبار بحال
 تپا و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی چند طهمورث و هوشنگ
 پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و یمین الدوله
 عرضه داشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاهجهان جوان
 بخت بلند اقبال ارسال داشته التماس نمود که لوای آسمان ساي
 بر جناح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال بی ملال سازد
 و دیده منتظران شاه راه اخلاص را بغبار موکب گیتی نورد سرمه

که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد لک روپیه
 بمنصبداران قدیم و جدید داده بخيال محال همت مصروف داشت
 و ميرزا بایستغیر پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را که بعد از شفقار
 شدن آنحضرت فرار نموده ب لاهور نزد شهریار آمده بود بجای خود سریر
 آرای ساخته لشکر را از آب گذرانیده غافل از آنکه کار فرمایان قضا و قدر
 در تهیه دواتی خدمت گذارند که سلاطین والا شکوه غاشیه اطاعت و
 فرمان برداری او را پیرایه دوش مغاخرت و مباحثات خواهند ساخت
 و فلک شاهبازی بر سر دست دارد که با وجود اوصعوه و گنجشک را چه
 حد و یارای آنکه در هواي همت او بال هوس تواند کشود و قطره را بدریا
 نسبت دادن آبروی خود بردن است از آنطرف آصفخان داور
 بخش را بر فیل سوار ساخته خود فیز بر فیل دیگر نشسته روی
 بعرض کارزار نهاده در غول جا گرفت خواجه ابو الحسن و مخلص
 خان و آل وردیخان و سادات باره در هر اول کار طلب گشتند شیر خواجه
 و پسران شاهزاده دانیال در التمش مقرر شدند اعظم خان با بسیاری
 از امرای در برانگار پای همت انشوده صادق خان و شاهنواز خان
 و راقم حروف و جمعی در جرانغار مقرر گردیدند در سه گروهی
 شهر تلاحق فریقین اتفاق افتاد و در حمله اول انتظام افواج شهریار
 از هم گسیخت نوکران زربنده که بتازگی فراهم آورده در برابر
 امرای موروثی ایندولت ابد قرین فرستاده بود هر کدام برای
 شتافتند در بنوقت شهریار برگشته روزگار با دوسه هزار سوار از مردم
 قدیم در ظاهر شهر لاهور استاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت * مصرع *

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

بآصفخان موافقت و متابعت نمودند آنچه می گفت میکردند تابع و رضا جویی بودند و در حوالی بهنبر خطبه بنام داور بخش خوانده روانه لاهور شدند چون پیوسته از صادقخان ابن عم یمین الدوله آصفخان اثر بی اخلاصی و نفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر میشد درینوقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت و بخدمت یمین الدوله ملتجی گشته در اصلاح اینکار استعانت جست و شفیع بجهت تقصیرات خود درخواست آن مدار السلطنت شاهزادهای عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود بار حواله نمود که بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک ایندولت را شفیع جرایم خویش سازد و همشیره یمین الدوله که در عقد ازدواج صادق خان یون پرستار شاهزاده را سعادت جاوید دانسته پروانه صفت برگرد فرقی مبارک ایشان می گشت و یمین الدوله چون از جانب نورجهان بیگم مظمن خاطر نبود نظربند داشته احتیاط میکرد که هیچکس نزد ایشان آمد و رفت ننماید و بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار سریر آزادی سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خبر شنقار شدن جنت مکانی را شنیده بتحریک زن و فتنه پردازان آن کوتاه اندیش خود را باسم بی مسمای سلطنت موسوم ساخته دست تصرف بخزائن و سایر کارخانجات پادشاهی دراز کرد و هرکس هرچه خواست بوی داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه و قورخانه و غیره

که از فدائیان و دایان این دولت ابد قرین بود با اعظم خان همداستان
 شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس بر آورده بنوید
 سلطنت موهوم شیرین کام ساختند لیکن او اینکرف را بار نمی
 داشت و اعتماد نمی کرد تا آنکه بسوگندان مغاظ تسلی بخش خاطر
 آشفته او شدند آنگاه آصفخان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر
 بر سر گرفته روانه منزل پیش گشتند نور جهان بیگم هر چند کسان
 بطلب برادر فرستاده آصفخان عذرها گفته نزد او شان نفرت ناگزیر و نقش
 جنت مکانی را پیش انداخته بادشاهزاده های عالیمقدار بر عمارتی
 فیل نشسته از پی شتافتند یمین الدوله آصفخان بفارسی نام هندوئی
 را که در تیز روی و داکچوکی ید طولی داشت بخدمت حضرت
 صاحب قران ثانی فرستاده خبر شفقار شدن جنت مکانی را بتقریر
 او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضه داشت نوشتن نبود
 انگشتی مهر خود را بار سپرده تا سجلی باشد بر اعتماد او القصه
 آن شب در نوشهره توقف گزیده روز دیگر از کوه برآمده در بهنبر
 نزول فرمودند و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعلش آنحضرت
 را مصحوب مقصود خان و دیگر بندگان روانه لاهور ساختند و روز
 جمعه در آنطرف آب لاهور در باغی که نور جهان بیگم اساس نهاده
 بود بخاک سپردند بالجملة امرای عظام و سایر بندهائی که در موکب
 مسعود بادشاه مرحوم مغفور بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت
 استقامت و استدامت دولت شاه جهان این توطیه برانگیخته
 داور بخش را بسطنت برداشت و در حقیقت او را گویند قربانی
 ساخت و بی تکلف بگویند قربانی مناسبت تمامی داشت همه

زمین افتاد افتادن همان بود و تسلیم شدن همان تمام اعضایش
از هم گسیخت از مشاهده اینحال مزاج اشرف بشورش و آشوب
گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشته و ترک شکار کرده
بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار
ظاهر ساخت اگرچه او را بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف
تسلی نمی یافت گوئی ملک الموتی باینصورت متخلق گشته بنظر
اشرف در آمده بود از آن ساعت آرام و قرار از پیش دل برخاست
و حال متغیر گشت از بیدم کله به تهنه و از تهنه بر اجور تشریف آوردند
و بدستور معهود یک پیر از روز مانده کوچ فرمودند در اثنای راه
پیاله خواستند و همین که بر لب نهادند گوارا نیفتاد و برگشت و
تا رسیدن بدولتخانه حال بدین منوال بود آخرهای شب که در
حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید و هنگام صبح که
زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید میانه نمود
نفسی چند بسختی بر آمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست
و هشتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه
آبان سال بیست دوم از جلوس اشرف همای روح مطهر آنحضرت
از آشیانه خاک بال افشاندن سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک انگنده
جان بجان آمرین سپرد و از شفقار فرمودن شاه رضوان آرامگاه جذت
مکئی انار الله برهانه آثار روز رستخیز نمود ارشد از درون و بیرون
آواز فغان و شیون در گنبد نیلگون پیچید و از سونح اینواقعه دلخراش
و وقوع حادثه جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرائید و جهانیان
سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند درینوقت آصفخان

نگشت بنابر خجالت التماس نمود که پیشتر بلاهور شتافته روزی چند
بمعالجه و مداوا پردازد بحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش
پسر خسرو را که نظربند داشت التماس نمود که بدیگری حواله
شود بهمان دستور بازادتخان سپردند *

معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر

بجانب لاهور و در اثنای راه توجه فرمودن

از جهان فانی بقدمی سرای جاودانی

مقارن اینحال در اوایل زمستان رایات عالیات بعزیمت
دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرم کله به نشاط شکار
پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کله بدایع
رقم گشته کوهیست بغایت بلند در ته کوه نشیمن گاه بجهت بندوق
اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهو را رانده بر تیغه کوه
بر آورند و بنظر اشرف در آید بندوق را مرامت ساخته می
اندازند همین که بآهو رسید از فراز تیغه کوه جدا شده معلق زنان
آمده بر روی زمین می افتد و بی تکلف عجب نمودی میکند و غریب
شکار است درینوقت یکی از پیادهای آن مرزو بوم آهو را رانده آورد آهو
بر پارچه سنگی بعسرت جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی
شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را از آن مکان بیجا هازد بمجر
آنکه قدم پیش نهان پای خود را نتوانست در جای مضبوط
ساخت در پیش بته بود دست بدان بته زد که تواند خود را نگاه
داشت قصارا بته کنده شد و از آنجا معلق زنان بحال تپاه بر

مرکب مسعود سیرکنان و شکار افغانان طیّ عقدهای راه فرموده
 در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال
 ارزانی داشت چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله
 غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق ایمائی بران رفته درینولا
 فدائی خان بحکومت صوبه بنگاله سرانرازی یافت و مقرر گشت که
 هر سال پنج لک روپیه بوسم پیشکش حضرت شاهدشاهی و پنج
 لک روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموعه ده لک روپیه باشد
 بخزانة عامرة داخل سازد و نیز ابوسعید نبیرة اعتماد الدوله
 بحکومت تنه فرق عزت برانراخت درینمدت که آنحضرت در
 کشمیر تشریف داشتند آنآ فانا مرض استیلا پذیرفته قوت را از شهریند
 عنصری اخراج می نمود و در غایت ضعف و زبونی پیوسته
 بر بالکی نشسته بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند و
 از سوارچی اسب عاجز بودند روزی درد وجع بشدت کشید و آثار
 یاس و ارتحال بر وجنات احوال پرتو افگند و حرفهایی که ازان بوی
 نومیدی آید بی اختیار بر زبان جاری می شد شورش عظیم در مردم
 افتاد و پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون
 روزی چند از مدت حیات باقی بود در آن مرتبه بخیر گذشت بعد
 از چند روز اشتها مفقود گشت اصلا بغذا میل نمیشد و طبیعت از
 انبوه که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از چند پیاله شراب
 انگوری دیگر به هیچ توجه خاطر نمی شد درینوقت سلطان شهریار
 فاشدنی بمرض داءالعلب آبروی خود ریخت موی برزت و آبروی
 و مژه تمام افتاد هر چند اطباء مدوا و علاج پرداختند اثری بران مترتب

ساله بیک ادا درست شد و درینوقت رسیدن بقدرسی آستان از اعظم آثار اقبال او بود *

نهمصت رایات عالیات بعزم سیر و شکار خطه کشمیر
 بتاریخ بیست و یکم اسفندار مذ ماه آلهی در ساعت مسعود نهمصت
 رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطه دله پذیر کشمیر اتفاق افتاد این
 سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در
 غایت ناسازگار است لاجرم هر سال در آغاز موسم بهار صعوبت
 راه را بر خاطر اقدس و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار همیشه
 بهار کشمیر فرمود و نظیر میرسانند و خوبیهای هوای کشمیر را دریافته
 و استیغای لذات آن رشک بهشت فرموده باز در زشتیهای هوای
 او عذاب فریضت بصوب هندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند
 روز به عبد الرحیم خواجه سی هزار روپیه برسم مدد خرج لطف
 فرموده بودند و درینوقت فیل ماده با حوضه نقره شفقت نمودند *

آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی

شب یکشنبه بیستم رجب هزار و سی و شش هجری تحویل
 آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و دوم جهانگیری آغاز
 شد و نوروز جهان افروز بر لب آب چناب آراستگی یافت (حضرت
 عرش آشیانی انار الله بوهانه بنابر کثرت عدوت و گوارائی همیشه
 آب چناب را آبیحیات میگفتند) بعد از فراغ جشن نوروز جهان افروز

من فتح هندوستان کردم در بادشاه و سه راجه کلان در هندوستان
 بودند از راجها یکی رانا دوم رای مالدیو سوم راجه رامچند را
 شمرده اند بندگی و دولتخواهی اختیار نموده عرضه داشت کرد که
 چون پدر و بزرگان من بسعادت زمین بوس مستعد گشته اند من
 نیز امیدوارم که بشرف ملازمت فرق عزت برانرازم بنابراین خان راتهور
 که از خدمتگاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمون سعادت گشته
 او را بقدرسی آستان بیارد و بجهت سرانرازی او فرمان استمالت با
 خلعت و اسب مصحوب او مرحمت شد چون بمسامع جلال رسید
 که مهابتخان بخدمت شاهزاده گیتی سنان شاهجهان رفته علی الرغم
 او خانجهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند - اکنون مجملی
 از ماجرای احوال مهابتخان بجهت شاه اربع سخن نگاشته کلاک
 بیان می گردد چون او از راه تنده عطف عنان نموده روی ادبار
 بواهی فرار نهاد فوجی را که بجهت گرفتن خزانه او تعیین شده بود
 مقرر فرمودند که بتعاقب شتافته بدست آرند یا از قلمرو بر آرند
 آن برگشته بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقه رانا بحال تباہ
 روزگار بسر برده عرایض مشتمل بر ندامت و خجالت بیش از بیش
 و عذر گناهان خویش مصحوب وکلای زباندان بخدمت شاه بسیار
 بخش اندک پذیر نرعتاد و آنحضرت فرمان استمالت ارسال داشته
 بحضور طلب فرمودند بعد از آن که بخدمت پیوست بانواع و اقسام
 مراسم و نوازش که در مخیله او راه نیانته بود فرق عزت برانراخت
 و چون کوکب بختش هنوز فروغ درلالت داشت در هنگامی که
 بادراک این سعادت نامیده اخلاص نورانی ساخت شکستهای چندین

کارهای نمایان نیدارست شد لیکن پسرکلانش شاهنواز خان باندک
 مایه مردم فوج عنبر را شکست چنانچه بجای خویش ثبت افتاده
 بی اغراق خانه زادش رشید بوده که اگر اجل امان دادی آثار نیک از
 بر صفحه روزگار یادگار ماندی و خانخازان در قابلیت و استعداد
 تمام عیار و یکتای روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی
 روان داشت و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و اقاعات
 بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بی تکلف
 شعر فهم خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیاناً رباعی و غزلی می
 گفت این غزل ازوست

* غزل *

شمارشوق ندانسته ام که تا چند است
 جز این قدر که دلم سخت آرزو مند است
 نه دانه دانم و نی دام این قدر دانم
 که پای تا بسم هرچه همت در بند است
 به کیش صدق و صفا صرف عهد انکار است
 نگاه اهل محبت تمام سوگند است
 مرا فروخت مودت ولی ندانستم
 که مشتری چه کس است و متاع من چند است
 ازان خوشم بسخنیهای آشنای رحیم
 که اندکی بادایهای عشق مانند است

چون راجه امر سنگه زمیندار ملک ماندهو نیبره راجه رامچند
 مشهور که از اعظم راجها و زمینداران ممالک شرقیه است و حضرت
 فردوس مکانی در واقعات خویش ثبت فرموده اند که در هنگامی که

غیر ازین دریا‌های مقرر و مشهور که در بنگاله اامت ناله آبی بود که کشتی را از آن جوی بایست گذشت چون سفینه مکرم خان بدانجا رسید بملاحان اشارت نمود که سفینه را زمانی در کنار آب باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردن و در وقتیکه ملاحان سفینه را میخواستند بکنار آب رسانند بادی بهم رسید تا هر کشتی برگردانید طوفان و جهکرتند گشت و از شورش و تلاطم جهک و حرکت بيموقع کشتی غرق شد مکرم خان با هر کس که در آن کشتی بودند به بحر فنا فرو رفتند و یک متنفس سر از آن گرداب بلا بر فیاد کردند و در خلال اینحال خانخانان ولد بیرم خان در سن هفتاد و دو سالگی باجل طبعی و دیعت حیات سپرد و از اعظم امرای این دولت ابد قرین بوده و در عهد سلطنت حضرت عرش آشنایی انار الله برهانه مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید از آنجمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر خان گجراتی که بهمان فتح ملک گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد دوم فتح سهیل که لشکر هر سه دکن را با فیلان مست جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود و خانخانان با بیست هزار سوار بتقابل او شتافته دو روز و یکشب جنگ کرده لوای فتح و فیروزی را برانراشت (و در آن معرکه مرد آزما مثل راجی علیخان سرداری بقتل رسید) سوم فتح تنه و ملک سنده در زمان دولت حضرت شاهنشاهی مصدر

نمود درینوقت بعرض رسید که امام قلیخان والی توران سلسله جنبدان
 محبت و دوستی گشته عبد الرحیم خواجه ولد خواجه کلان جویباری
 را که عبد الله خان مرید مخلص ایشان بود بآئین رسالت و ایلچی
 گری فرستاده تا حال مثل خواجه عزیزی بهندوستان نیدامده حضرت
 شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم و تجلیل
 او افزودند و امرا و اعیان دولت را پی در پی باستقبال فرستادند
 نخست موسویخان صدر را حکم شد که تا دریای چناب رفته
 ضیافت کند و خلعت خاصه محسوب او ارسال داشتند و بعد ازان
 بهادر خان اوزبک که در زمان عبد المؤمن خان حاکم مشهد بود
 و درین درگاه منصب پنجزاری داشت باستقبال شتافت و چون
 خواجه بحوالی شهر رسیدند خواجه ابوالحسن دیوان و اراک^(۲) تخان
 بخشی را حکم شد که باستقبال رفته ایشان را بحضور آوردند و در
 وقت ملازمت توجه و التفات بسیار ظاهر ساخته طرح پرسشها و
 مهربانیها ادا کرده حکم نشستن فرمودند بی تکلف بغایت نیکذات
 و ارزنده اقسام توجهات و انواع تلطفات است روز دیگر چهارده قاب
 طعام الرش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و
 تمام ظروف با لوازم آن بایشان ارزانی داشتند مقارن اینحال صاحب
 صونگی بنکاله از تغیرخانه زاد خان بمکرم خان ولد معظم خان
 مقرر گشت و پس از یکچندی بحسب اتفاق فرمانی بنام او عز
 اصدار یافت و او بر کشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را

که مردم بیرون را از آن آگاهی نباشد می‌رسانید و زن و دختر مردم را
 بغریب و افسون بد راه ساخته نزد او می برد و بلباسهای مزین
 و زرین مناسب آراسته بنظر او جلوه میداد و او را بمعاشرت و
 موانست پری پیکران سیمبر محظوظ و مسرور می داشت رفته رفته^(۲)
 مدار اختیار بیرون بقبضه افتدار شوهر او شد و از درون مدار
 زندگانی و کامرانی نظام الملک بدست آن عورت در آمد هرگاه آن
 زنک سوار شدی سران سپاه و عمدهای دولت او پیاده در رکابش
 رفته عرض حواشی خود می نمودند تا آنکه عادلخان فوجی بسرحد
 نظام الملک فرستاد و ازینجانب نیز جمعی را بتقابل او تعیین کردند
 و این زنک بترغیب و خواهش تمام سرداری فوج را از نظام
 الملک استدعا نمود و خاطر نشان ساخت که اگر من لشکر عادلخان
 را شکست دهم یک زنی مصدر چنین کاری شده باشد و اگر منصوبه
 بر عکس نشست وجود زنی چه خواهد بود بالجمله این گریز محتمل
 نقاب اوکنده بر اسب سوار می شد و همیشه خنجرهای مرصع و
 حلقههایی سردست که باصطلاح هندوستان کزه گویند و دیگر نفائس
 باخود میداشت و داد و دهش را بهانه می جست و هیچ روزی نبود
 که مبلغی بمردم ندهد بعد از آنکه فوجها رو برود از فرط جرأت و
 دلیری لشکر عادلخان را شکسته جمع کثیر از اعیان او بقتل رسانید
 و هر فیل که دران فوج بود چه از خاصه عادلخان و چه از سرداران
 او همه را دستگیر ساخته سالما و غانما بخدمت نظام الملک مراجعت

نام غلام حبشی را پیشوای خود ساخته مدار اختیار مالی و ملکی بقبضه اختیار و اقتدار او سپرده بود از بیرون او و از درون زنش نظام الملک را مثل مرغی در قفس داشتند چون خبر آمدن خانجهان بیقین پیوست حمید خان با سه لک هون نزد او رفته بانسون و افسانه او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالاگهات را تا قلعه احمد نگر بتصرف نظام الملک باز گذارد فغان ازین افغان حق ناشناس که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش ساخته چنان ملکی را بسه لک هون از دست داد و بنام امرای بادشاهی که در تهاجمات بودند نوشتها فرستاده که آن محال را حواله و کلامی نظام الملک نموده خود بحضور بیاید و همچنین نوشته بنام سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام الملک بد آنجا شتافتند مشار الیه گفت که ملک تعلق بشما دارد متصرف باید شد اما قلعه را ممکن نیست که من از دست بدهم هرگاه فرمان بادشاهی برسد قلعه را خواهم سپرد و مجبلا هرچند و کلامی نظام الملک دست و پا زدند اثری بران مترتب نگشت و سپهدار خان ذخیره بسیار بدرون قلعه در آورده باستحکام برج و باره پرداخته مردانه قدم همت بر جا داشت و دیگران نامردانه بنوشته خانجهان ملک بالاگهات را بوکلامی نظام الملک سپرده بدرهانیور آمدند درین مقام حقیقت احوال حمید خان حبشی و منکوحه او بذایر غرابت مرقوم میگردد و این غلام را زنی بود از غریب زادهای آن ملک کهنه پرکار خوش روی (در ابتدا که نظام الملک مفتون شراب و شیدفته زنان شد آن زنکه بدرون حرم او راه یافته شراب مخفی

انگیزی فتح خان پسر عنبر و دیگر تربیت یافتہای نو دولت را
 بحدود ملک پادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته
 لاجرم عمدهٔ اسطانت خانجهان بجهت محافظت و محارست
 ملک و مدافعه و مقابلهٔ ارباب فساد افواج تعیین نموده لشکر
 خان را که از بندهای کهن سال گردان است بحراست شهر برهانپور
 مقرر داشته و خود با عساکر ظفرخوا متوجه بالاگهات شد و تا کهرکی
 که محل اقامت او بود عنان مسارعت باز نکشید (۲) و از سوانج غراب
 کشته شدن محمد مؤمن است او از سادات صفی بود و بسلسلهٔ
 نقیب خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش
 آشیانی انار الله برهانه صبیحه سادات خان بنی عم نقیب خان را
 بدو نسبت فرمودند و در هنگامیکه موکب گیتی نورد حضرت شاه
 جهان بصوب ممالک شرقیه عبور فرمود مشار الیه دران حدود
 جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و یکچندی درین هرج مرج
 همراهی گزید سادخان که در ملازمت شاهزاده پرویز بود و نوشتها
 بمبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلبداشت و آن خون گرفته از
 خدمت شاه بلند اقبال جدائی گزیده نزد سلطان پرویز رفت و چون
 خبر آمدن او بحضرت شاهنشاهی رسید بحضور طلب فرمودند و
 هرچند شاهزاده پرویز التماس عفو گناه از کرد مهربان نشدند و آن
 سیدزادهٔ مظلوم را در پای نیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست
 فرمودند درینوقت نظام الملک در قلعهٔ دولت آباد بود و حمیدخان

رفیق راه عدم شده در پهلوی دیگران نشست و برنگشت در یلوقت
وجود مسعود آنحضرت تکه‌سری بهم رسانید و بنابر بعضی موانع که
نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقدۀ توقف افتاد و نیز خبر
بیماری شاهزاده پرویز بدو اثر پیوست و یقین شد که ضعف او
بغایت قویست معیناً بتسخیرتته پرداختن و اوقات گرامی باین
مطلب پست و اراده زبون ضایع ساختن در خور همت جهانکشا
نبود لاجرم فسخ آن عزیمت فرموده با وجود ضعف قوی و بیماری
صعب پالکی سوار از راه گجرات و ملک بهاره متوجه دکن شدند
درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و برجناح استعجال نهضت
موکب منصور لازم افتاد و این راهیست که سلطان محمود غزنوی
انار الله برهانه از همین راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه
مشهور است و شاهزاده ممالک ستان بملک گجرات در آمده از
جوالی راج پلپلیه عبور فرموده بمقام تاسک ترنیک از مضامات دکن
که بنگاه خویش را در آنجا گذاشته بودند نزول اقبال ارزانی داشتند
درین تاریخ آصفخان بمنصب هفت هزاری ذات و سوار بضابطه
درآمده و سه اسبه فرق عزت برافراخت (۱) تا از قید مهابتخان
و آسیب جان نجات یافته منصب و جاگیر نداشته و احوالش
نا منتظم بود و مراحم شاهنشاهی او را دریانت و از نو مشمول
عاطفت روز افزون گردید) از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن
بمسامع جلال رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشی رفته

و معاونت می بظهور رسد چون بحوالی تته پیوستند شریف الملک کور
ظاهر و باطن نوکر شهریار با سه چهار هزار سوار و ده هزار پیاده از
احشام آن ملک که فراهم آورده بود گستاخانه قدم جرأت پیش نهاد و
با آنکه همگی سیصد چهار صد سوار از بندهای ونا دار در ظل مرکب
منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمه ایها نیاورده برگشته بحصار
شهر در آمد و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ
بسیار در برج و باره حصار چیده متعلقان مردم را بدرون حصار در
آورده بود متحصن گشته بمداغه و مقابله پای ضلالت و ادبار
افشرد و آنحضرت بتاکید منع فرمودند که بندهای جان نثار
بر قلعه نوازند و خود را بتوپ و تفنگ ضایع نوازند با وجود این
جمعی از جوانان کار طلب ضبط خود نکرده بر حصار بند شهر یورش
بردند و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نیارستند از
پیش برد ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند
باز بهادران شیر دل و شیران زنجیر گسل با غیرت خود بس نیامده
مانند برق لامع بقلعه تاختند و چونکه بر دور قلعه همه جا میدان
مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت که حائلی تواند شد
نداشت سپرها بر رو کشیده درویدند قضا را دران ضلع خندق عربض
عمیق مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس برگشتن ازان محال تر
در میان میدان توکل را حصار خود ساخته نشستند و هر چند شاه
گیتی ستان کس فرستاده بتاکید بنزد خود طلبیدند اثری بران
مرتب نگشت تا آنکه چندی از بندهای عمده ایشان مثل مان دهاتا
کور و علی خان نرین و غیره بکار صاحب آمدند و هر که رفت او نیز

قبچاق بازین مرصع و فیل لایق فوج بمشار الیه عنایت نموده بصوبه
اجمیر و استیصال آن بدعاقت رخصت فرمودند و میرزا رستم صفوی
بصاحب صوبگی ولایت بهار و پتله فرق عزت بر افراخت درینولا
از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که
یاقوت خان حبشی که در آنملک بعد از عنبر سرداری عمده تر از
نبود و در حیات عنبر نیز سده سالاری لشکر و انتظام افواج بعهد
او بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته
با پانصد سوار بحوالی جالنا پور آمده و بسر بلند رای نوشته که من
با فتح خان و داملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی
داده از پیش قدمان این سعادت شده ام و نام بردها نیز بر یکدیگر
سبقت گزیده پی در پی خواهند آمد چون خانجهان از نوشته سر بلند
رای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر استمال و دلجمعی
بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و بسر بلند
رای نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری
کوشیده او را بزودی روانه برهانپور سازد و در اوراق گذشته رقمزده
کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان با معدودی از بندها بجانب
تته نهضت فرمودند بالجمله چون در ایام شاهزادگی باشاه والا
جاء شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مکتوبات
و مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج مرج نیز شاه متفحص احوال
ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان
نزدیک باید شد ممکن که به آبیاری مهربانی و اشفاق ایشان
غبار شورش و فساد که مرتفع شده فرو نشیند یا بطریق دیگر مددی

آوردند رسیدند آنها با اربابهای زر در سرائی متحصن شده تا
ممکن و مقدور بود بمداغه و مقاتله پای ضلالت افشردند و پندهای
درگاه پسر از زد و خورد بسیار در سرا را آتش زده بدرون در آمده
زرها را بتصرف در آوردند و مردم او قرار بر فرار داده راه ادبار
مپردند و مقارن اینکمال خبر رسید که شاهزاده پرویز در چهارم ماه مذکور
مطابق ششم صفر سنه هزار و پنجاه هجری بجوار مغرت ایزدی
پیوست (۶) در آن وقت فقیر بخدمت حضرت شاهنشاهی ایستاده
بود بدیهه تاریخ فوتش بر صفحه خاطر رقم زد (عمر او بیسی و هشت
سال شمسی رسیده بود) و درین مدت سروئی^(۷) خلاف رضای پدر
عالیقدر بخاطر حق شناس راه نداده و حضرت شاهنشاهی بسیار از
بسیار از او راضی و خورسند میبودند و همگی همتش مصروف بمتابعت
و پیروی آنحضرت بود حتی در لباس پوشیدن و پیاله نوشیدن
و طعام خوردن و شب زنده داشتن و امثال آن لیکن قوت مستقله
و متصرفه کمتر داشت بخانجهان فرمان شد که نرزدان و باز
ماندهای او را روانه درگاه و الاسازد موسویخان از دکن مراجعت
نموده سعادت زمین بوس دریافت چون مهابت برگشته بخت هر
گشته بادیه ضلالت و گمراهی گشت و خانخانان ولد بیرم خان که
زخمهای کاری ازو بدل داشت بالحاج و زاری و مبالغه بسیار التماس
تنبیه و استیصال او نموده بغالبین اکثر از محال جاگیران بیعاقبت
به تیول خانخانان تلخواه فرموده خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و امپ

بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادرزاده او
 را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون درشکارگاه جهانگیر آباد منزل
 سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخانان و مقرنخان
 و میر جملة و دیگر اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبدین اخلاص
 نورانی ساختند هفتم آبان ماه بساعت مسعود نزل موکب اقبال
 بدار السلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصفخان
 بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت نیز
 ضمیمهٔ مراسم گردید و حکم شد که بر سر دیوان نشسته از روی
 استقلال به تمشیت مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی
 بدستوریکه بود بخواجه ابوالحسن ارزانی داشتند افضلخان را از تغییر
 میر جملة بخدمت خانسامانی مرفرازی بخشیدند و میر مذکور
 بخدمت بخشیکری سر بلند گردید سید جلال ولد سید محمد نذیر
 شاه عالم بخاری را که در گجرات آمده اند و احوال ایشان
 بتقریبات درین اقبالنامه ثبت انتاده رخصت وطن فرموده نیل
 بجهت سوارچی ایشان لطف فرمودند درینولا بعرض رسید که مهابت
 بیعاقبت از سمت راه تته عطف عنان نموده بحانب هندوستان
 روی ادبار نهاد تا از کجا سر بر کند و نیز بمسامع جلال پیوست
 که بیست و دولک روپیه نقد از ولایت بنگاله بجهت او می آورند
 و بحوالی دهلی رسیده بنابران انیترای سنگه دارن وصفدرخان و سپهدار
 خان و علی قلی درمن و نور الدین قلی باهزار احدی تعیین شدند
 که بر جناح استعجال شتافته زرهایی او را بدست آورند نام بردها
 کاربند خدمت شده در حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می

بر سر او تعیین خواهد شد افضلخان پسران سلطان دانیال را آورده
معروضداشت که مهابتخان در باب آصف خان عرض میکند که بصوب
تته میروم اما چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که مبادا
بعد از آنکه آصفخان را از دست دهم لشکری بر سر من تعیین
فرمایند درینصورت بنده را بهر خدمت که تعیین نمایند چون
از لاهور بگذرم منت پرچشم و دل نهاده آصف خان را روانه درگاه خواهم
ساخت آنحضرت از حرفهای لغوار بشورش درآمدند و افضلخان
باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پویمت کننده ظاهر ساخت
و گفت که در فرستادن آصفخان توقف مصلحت نیست زنهار که
طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابت
بیعاقبت دل پامی داده بود فی الغور آصفخان را نزد خود آورده
معذرت خواست و بعهده و سوگند خاطر او پرداخته و ملامت
فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابوطالب پسر او را بجهت
مصلحتی که رقم پذیر گردیده روزی چند نگاهداشت و بظاهر عزیمت
تته را نموده کوچ بکوچ روانه گشت - بیست و سوم ماه مذکور عبور
موکب منصور از آب بهت واقع شد از غرایب آنکه شورش مهابتخان
و هرج مرج او بر ساحل همین دریا اتفاق افتاده بود و باز انحطاط
اختر بخت و زمان ادبار او بر لب همان آب روی نمود * ع* نعوذ بالله
اگر روزگار برگردد * و پس از روزی چند ابوطالب پسر آصفخان و

۲ ن) چون افضل خان عذر فرستادن آصفخان را معروضداشت

بیگم از حرفهای لغوار الخ

ساخته باستقبال شتافت و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیک فراهم
 آمده بود حضرت شاهنشاهی یکم منزل پیش از رهناس دیدن محله
 سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جیبه
 پوشیده از دولتخانه تا دور جا و رویه یسال بسته بایستند آنگاه بلندخان
 خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد آن بیعتاقت رفته پیغام گذارد
 که امروز بیگم مردم خود را بنظر اشرف میدگرانند بهتر این است
 که شما مجرای اول روز را موقوف دارید مبدا قلچچیان باهم گفت
 و شنود هرزه کنند و کار بجنگ و نزاع کشد از پس بلند خان خواجه
 ابو الحسن را فرستادند که با او قوی تر سخن کند و بوجوه معقول
 روانه منزل پیش سازد بالجملة خواجه رفته بدلائل معقول او را روانه
 ساخت چون واهمه بر مزاجش استیلا یافته بود آهسته بآهسته
 و پوفیوزی را بیکبار و نهاده راه ادبار پیش گرفت و موکب ظفر
 قرین پاشنه کوب نهضت فرمود و در منزل پیش نیز نتوانست پا قایم
 کرد دو منزل را یکی کوه از آب رهناس گذشته فرود آمد و
 دولتخانه پادشاهی درینطرف آب آراستگی یافت و افضلخان را
 نزد آن آشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتقریر او حواله فرمودند
 نخست آنکه چون شاهجهان بصوب تته رفته او نیز از پی او شتافته
 آن مهم را بانصرام رساند دوم آنکه آصفخان و پسرش ابو طالب را
 بملازمت فرستد سوم آنکه طهمورت و هوشنگ پسران شاهزاده
 دانیال را که باو حواله نموده بودیم روانه حضور نماید و لشکری پسر
 مخلص خانرا که ضامن است و تاحال بملازمت نیامده او را نیز حاضر
 سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسد که فوج

و بعدی عنایت و التفات ظاهر می ساختند که از طرف آن حضرت اطمینان قلب بهم رسانیده مس قلب خود را زر اندود اخلاص نموده بعیار کامل می فروخت و آن حضرت دانسته خریداری می فرمودند و چنان دلنشین او کرده بودند که تا حال جدائی او از حضور بیاثر عدم اختیار بوده و آنچه بقلم تقدیر نقش پذیر گشته بر وفق خواهش و طبق مراد ما ست و هر چه نور جهان بیگم در خلوت می گفت بی کم و کاست نزد او بیان می فرمودند چنانچه مکرر بر زبان می آوردند که بیگم قصد تو دارد از خود خبردار باش و صید شاهنواز خان نمیرد عبد الرحیم خانخانان که در عقد ازدواج شایسته خان پسر آصفخان است می گوید که هرگاه قابو بیابم مهابت خان را به بندوق خواهم زد و اظهار این مقدمات او را مطمئن خاطر می ساخت تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و ازان رهگذر هشیار و بیدار می بود و جمعی کثیر از راجپوتان را با خود بدربار می آورد و برگرد و پیش دولنخانه باز میداشت کمتر شد و آن ضبط و انتظام برجا نماند و معینا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند و چشمش^(۲) ترسید دل پای داد و برخلاف او نور جهان بیگم در خلوت و در ملا پیوسته در انتظار فرصت بود و نوکر نگاه می داشت و صید دلاها می نمود و مردم را بجز و زبان دلاسا می کرد و مستمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب دو هزار سوار در لاهور نوکر

شراب کردند درینولا شاهزاده والا گهر سلطان دارا شکوه و شاهزاده اورنگ
 زیب از خدمت پدر عالیقدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت
 زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند سوای فیلان از جواهر
 و مرصع آلات قریب سه لک روپیه پیشکش ایشان بنظر در آمد
 از عرضداشت متصدیان دارالخلافه آگره معروض گردید که قبل
 ازین عورتی سه دختر یکبار زائیده بود الحال باز همان زن
 یک پسر و دو دختر زائیده و همه در قید حیات اند (در همسایگی
 راقم اقبالنامه زرگري خانه داشت نخست زن او بعد از دوازده ماه
 زائید و بار دوم پس از هزده ماه و مرتبه سوم بعد از دو سال فرزندی
 آورد و هر سه فرزندان را فقیر دیده بود و درینمدت که حامله بود خدمت
 تمام خانه خود را چنانچه رسم مردم ناسرا دانست میکرد و هیچ برو
 گرانی نبود) درینولا از نوشته ناضلخان بعرض همایون رسید که بایسنغر^(۶)
 پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال در امر کوت از شاهجهان جدائی
 گزیده خون را بر اجه کج سنگه رسانیده عفو قریب بخدمت شاهزاده
 پرویز خواهد رسید از اعظم سوانح مقهوری و ادبار مهابت و خیم
 العاقبت است تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه از تاریخی
 که آن بد اندیش مصدر چنین گستاخی و سوء ادب شد (و مهابت
 او درون و بیرون دولته را فرو گرفت حالتی دست داد که گوئی
 مردم را سیاهی زیر کرده و خواب پریشان می بیند) حضرت
 شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری آنقدر بجانب او رفته بودند

بسمید راهی از رنگ و کوچ کوهی و خرس و کفتار که بتور در آمده بود
 شکار کردند رنگی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و
 سی آثار بوزن جهان گیری بر آمد درینولا از عرض داشت منهبان
 صوبه دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان از حدود متعلقه نظام
 الملک بر آمده از محال صوبه مالوه عبور فرموده باجمیر پیوستند
 و در آنجا نیز توقف صلاح ندیده از راه جسلمیر بصوب تده
 نهضت نمودند *

نهضت رایات عالیات از کابل بصوب هندوستان

حضرت شاهنشاهی روز دوشنبه غره شهر یور ماه آلهی بساعت
 مسعود از کابل بصوب هندستان رایات اقبال برافراشتند درین تاریخ
 از ادراق واقعه دکن خبر بیماری شاهزاده پرویز معروض گردید
 مرقوم بود که نخست درد قولنج بهم رسیده ایشان را زمانی ممند
 بی شعور ساخت و بعد از تدبیرات بقدر خفگی دست داد مقارن
 اینحال عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که شاهزاده
 باز از هوش رفتند و درین مرتبه بیهوشی بامداد و اشتداد انجامید
 چنانچه پنج گهری که دو ساعت نجومی باشد بی شعور بودند ناگزیر
 اطبا قرار بداغ دادند پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند
 معینا بیهوش نیامدند و بعد از دو سه ساعت دیگر اناقت بهم رسید
 و سخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صریح تشخیص
 نموده اند و این ثمره افراط شراب است چنانچه عم بزگوار ایشان شاهزاده
 شاه مراد و شاهزاده دانیال به همین بیماری مبتلا گشته جان در کار

را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر عمر پای عزیمتش از جای
 نرفت و روزگارش بعزت برآمد و در هیچ تاریخی بنظر در نیامده
 که غلام حبشی باین رتبه رسیده باشد چون توجه حاطر اشرف
 بشکار بسیار است و شیفتگی و تعلق آن حضرت باین شغل بجائی
 رسیده که در سفر و حضر بکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید
 لاجرم هرکس در فن شکار وقوفی و مهارتی دارد تصرفی بخاطر
 آورده و وسیله تقرب میسازد از جمله الله وردیخان قراول بیگی
 بجهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل هند آنها بارر گویند از ریسمان
 ترتیب داده پیشکش کرده بود و مبلغ بیست و چهار هزار روپیه
 صرف شده در آنرا دو نیم کروه پیموده اند سیصد فراش در یک و نیم
 پهر ایستاده میکنند و هشتاد شتر بر داشته پیوسته در سفرها همراه
 میدارند و مدار شکار قمرغه بدین طور است از هر قسم جانور کلان
 و خورده که داخل تور شود بدر رفتن محال است بمتصدیان شکار
 حکم شد که این تور را بموضع ارغندی که از شکار گاههای مقرر این
 ملک است برده ایستاده سازند و شکار را از هر جانب رانده بدرون
 تور در آورند و بتاریخ شانزدهم با پرستاران حرم سرای عزت
 به نشاط شکار توجه فرموده شاه اسمعیل هزاره که دران جماعت از اهل
 ریاضت و صلاح بود هزارها او را به بزرگی و مرشدی قبول داشتند
 با توابع و لواحق خویش در ظاهر دیه میر مانوس فرود آمده بود
 حضرت شاهنشاهی با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل
 تشریف فرمودند بیگم بفرزندان شاه از اقسام جواهر و زر این و
 صرغ آلات و طلا آلات لطف نمودند از انجا بذشاط شکار پرداخته قریب

راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در گرفت و چون احدیان اکثر تیر انداز
 و توپچی بودند و آنها کوتاه سلاح باندک زد و خوردی راجپوت بسیار
 کشته شدند و چندی که مهابت تیره روزگار از فرزند صلیبی گرامی
 تر میدید علف تیغ انتقام گردیدند تخمینا ششصد و هفصد راجپوت
 بقتل رسیده باشد مهابت بدعاقبت از شنیدن اینخبر سراسیمه و
 مضطرب سوار شده بکرمک نوکران خود شتافت در اثنای راه نقش
 را طور دیگر دید از غایت بیم و هراس که مبادا درین مغلوبه بقتل
 رسد برگشته خود را در پناه دولخانه انداخت و بالتماس او حبش خان
 و کوتوال خان و جمال خان و محمد خواص و خان راهنور را حکم شده که
 در چاره زده این فتنه را فرو نشانند روز دیگر آن مفسد بعرض
 رسانید که باعث جنگ و ماده فساد خواجه قاسم برادر خواجه
 ابوالحسن و بدیع الزمان خویش اوست بحضور طلبیده باز پرس
 فرمودند جوابی که تسلی او شود سامان نیارستند کرد چون کس
 بسیار از بقتل رسیده بود هنوز وقت تصریح و پرده از میان برگرفتن
 نشده بود ناگزیر مراعات خاطر از لوازم و مت شمرده نام بردها را
 بوی گیرانیدند و آن بی آرم در نهایت خواری و رسوائی سرو پا
 برهنه بخانه خود برده معید ساخت و آنچه در بساط آنها بود تمام
 منصرف شد درینولا بعرض رسید که بتاریخ سی و یکم اردی بهشت
 ماه عنبر حبشی در هشتاد سالگی باجل طبعی در گذشت
 و عنبر غلام کار آمدنی در فنون سپاه گری و سرداری و ثوابت تدبیر
 و کارگذاری عدیل و نظیر نداشت و طریق تزاری را که باصطلاح
 اهل دکن برگری گری گویند خوب دریافته بود و او باش آن ملک

بزرگوار خویش میرزا محمد حکیم تبرک بسته از حضرت حق جل
 سبحانه التماس آمرزش ایشان فرمودند - از غرایب اتفاقات که از
 بهانه‌خانه تقدیر بمنصه ظهور پرتو افکند پناهش کردار زشت مهابت
 وخیم العاقبت است و تفصیل این اجمال آنکه چون آن جرأت
 و گستاخی در کنار آب بهت ازو بفعل آمد و امرای بی حوصله
 ناسپاهی از غفلت خویش خجالت زده جارید گشتند و امری
 که در مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز گردید راجپوتان
 او از تسلط و اقتداري که بحسب اتفاق روی نموده بود خود مر شده
 دست تعدی و تطاول بر رعایا و زیردستان دراز ساخته هیچکس
 را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار کینه کیش منصوبه برانگیخت
 و دست فتنه آتش بخرمن هستی آنها در زد بالجملة جمعی از
 راجپوتان بیورث چالاک که از شکار گاههای مقرر کابل است رفته
 اسبان خود را بچرا گذاشته بودند احدی که بجهت محافظت و
 مکارمت شکار گاه متعین بود در مقام منع شد و گفت و شنید
 بجنگ و نزاع کشید و آن بی باکان احدی را شهید ساختند چندی
 از خویشان و برادران احدی بدرگاه رفته استغافه و دك خواهی
 نمودند حکم شد که اگر او را می شناخته باشید نام و نشان او معروض
 دارید تا بحضور اشرف طلب فرموده باز پرس فرمائیم و بعد از
 اثبات خون پیدایش رسد احدیان بایحکم تسلی نشده از ملازمت
 برگشتند و همه یکجا فراهم آمده قرار بجنگ دادند اتفاقا درجائی
 که احدیان منزل داشتند راجپوتان نیز قریب بآنها فرود آمده بودند
 و از دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده همه یکجهت و یکرو بر سر دایره

بخانه خویشی و یاد رستی بروند از بالای بام یکدیگر تردد می کنند
و حصار شهر جز يك در نمی دارد و غیر از خوک و ماهی و مرغ دیگر
همه گوشت را حلال میدانند و می خورند و می گویند که از قوم
ما هر کس ماهی خورده البته کور شده و گوشت را بخنی کرده می
خورند و چاروازی کلان مثل گاو و گاو میش را بشمشیر گردن زده می
خورند و گوسفند و بز و ازین عالم دیگر حیوانات را گلو بریده می
خورند لباس سرخ را دوست می دارند جوانان مردانه زنگله
بر کمر می بندند و مرده خرد را لباس پوشانیده و مسلح ساخته
باصراحي و پیاله شراب در گور می کنند سوگند ایشان اینست
که کله آهو یا بز را در آتش می نهند و باز از انجا برداشته بر درخت
زیتون می گذارند و می گویند که هر کس از ما این سوگند را بدروغ
خورده البته ببلائی مبتلا شده دیگر آنکه اگر پدر زن پسر خود را
خوش کرده بگیرد پسر دران باب مضایقه ننماید حضرت شاهنشاهی
فرمودند که هر چه دل شما خواهد از ما التماس نمائید شمشیر
و زرنق و سرو پای سرخ در خواستند و کامیاب مراد خویش
گردیدند - روز یکشنبه بیست و هشتم اردی بهشت مطابق بیست
و یکم شهر شعبان بمبارکی و سعادت داخل شهر کابل شدند و درون
روز بر تخت نایل نشسته نثار کنان از میان بازار شهر کابل
گذشته بباغ شهر آرا نزول اقبال فرمودند روز جمعه غره خوردن
بروضه منوره حضرت فردوس مکنی اثار الله برهانه تشریف برده
لوازم نیاز مندی بتقدیم رسانیده از باطن قدسی موطن آنحضرت
استمداد همت نمودند و همچنین بزیارت میرزا همدال و عم

بقتل آن بیگناه رفته مدت زندگی بسر آمده بود چه چاره القصة
 بذایر آشنائی صوری و معنوی بقاضی و میر عدل توسل جسته
 برفاقت ایشان نزد مهابت بیعاقبت شتافت و هرچند از فضایل و
 خصایل و صلاح و پرهیزگاریهای او شرح دادند اثری بر آن مترتب
 نگشت و در لحظه بر اچپوتان خود سپرده روزی چند محبوس داشته شهید
 ساخت از اصحاب قتل او نخست تهمت آخوندی (آصفخان) بود دیگر
 آنکه در وقتی که او را زنجیر می کردند نخست زنجیر حلقه دار در پایی او
 کردند و چنانچه باید استحکام ندادند و باندک حرکت سست شده و
 از سرو پای او برآمده و این مقدمه را حمل بر محر و افسوس و دعا
 و تسکیر می نمود و چون حافظ قرآن بود پیوسته بتلاوت اشتغال میداشت
 و لبهای او متحرک بود و ازین حرکت لب یقین خود کرد که
 مرا دعای بد میکند از غلبه و سواس و فرط توهم این مظلوم را
 به تیغ سیاست شهید ساخت و ملا محمد با خصایل صوری و کسب
 کمالات بزور صلاح و پرهیزگاری آراستگی داشت افسوس که آن
 سفاک بیباک قدر چنین مردی نشناخت و بیهوده ضایع ساخت
 چون بنواحی جلال آبک نزل اردوی گیهان پوی اتفاق افتاد جمعی
 از کفران دره نور آمده ملازمت نمودند - اکنون مجمعی از معتقدات
 و رسوم که در میان آنها شایع است بجهت غرایب مرقوم میگردد
 طریق اینها بآئین کفران ثبت نزدیک است بقی بصورت آدمی
 از طلا یا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بیش از یک زن نمی
 کنند مگر که زن اول نازی باشد یا باشوهر ناسازگار و اگر خویشان زن
 نخستین دست یابند البته قصد دامان می نمایند اگر خواهند که

شد پیش ازین نگاشته کلاک وقایع نگار گشته که چون آصفخان بهیچ وجه از مهابت بیدماقت ایمن نبود بقلعه اٹک که در تیول او بود رفته تحصن جست و همگی دو صد و پنجاه کس از سوار و پیاده باو همراهی گزیدند آن بداندیش بسیاری از احدیان پادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن نواحی را بسر کردگی بهروز نام پسر خود و جوجهار^(۵) راجپوت و شاه علی فرستاده که گرم و گیرا شتافته بمحاصره قلعه پردازند نام بردها پاشنه کوب رسیده بمقدمات بیم و امید قلعه را بدست آوردند و آصفخان بهمه وجه محنتی و بلائی بر خود قرار داده عیان بقضا سپرد و فرستادهای مهابتخان نحوی بعهده و موگند آرام بخش خاطر متوحش او گشته حقیقت را بمهابتخان نوشتند و چون مرکب گیهان شکوه از دریای اٹک عبور فرموده مهابت و خیم العاقبت از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقلعه اٹک رفت و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میر میران همراه بارید و آورده قلعه را بملازمان خود سپرد و در همین روز عبد الخالق برادر زاده خواجه شمس الدین محمد خوافی را که از مصاحبان و مخصوصان آصفخان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره برهانپور بدست افتاده بود به تیغ بیدباکی آواره صحرای عدم گردانید و نیز ملا محمد تنهی را که بتهمت^(۶) آخوندی آصفخان^(۷) بی جرم و خیانت شهید ساخت و ملا محمد درین قضایا هیچ دخل نداشت اگر خواستی بدر رود هیچکس راه برز نگرفته بود لیکن چون قلم تقدیر

و خیم العاقبت خلاصی ممکن نیست فاگزیر با پسر خود ابو طالب و
 دیهت و سیصد سوار مفلوک از بارگیر و اهل خدمت بجانب قاعه
 اٹک که در تیول او بود رفت چون برهتاس رسید از اراد تخان خبر
 یافت که در گوشه فروز آمده کسان فرستاده بمبالغه بسیار نزد خود
 طلب داشت لیکن هر چند که سعی کرد بهمراهی او راضی
 نشد آصفخان بقلعه اٹک رفته متحصن گشت و اراد تخان برگشته
 بار دو آمد و چون خواجه ابو الحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر
 بهم رسانید مهابلخان را دیده نوشته بنام اراد تخان و فقیر مشتمل بر
 سوگندان غلاظ و شداد بخط او گرفت که گزند جانی و نقصان عزت
 و ناموس نرساند و آنگاه ایشان را و فقیر را همراه برده ملاقات داد (چندان
 هرزه گوئی کرد و حرفهایی رکیک بر زبان راند که بمراتب مرگ ازان
 زندگی خوشتر است) درین روز عبدالصمد بواسطه شیخ چاند منجم را
 که با آصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحق جوان مستعد بود
 بشومی آشنائی او را در حضور خود بقتل رسانید مقارن اینحال
 شاه خواجه نام ایچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده
 ملازمت نمود بعد از ادای کورنش و تسلیم و آدابی که معمول
 این دولت خدا داد است کتابت نذر محمد خان را بنظر مبارک
 گذرانیده اظهار اخلاص و نیازمندی بسیار نمود آنگاه پیشکش خود
 را بنظر مبارک در آردن و سوغاتهای نذر محمد خان از اسپ
 و باز توایغون و غلام ترک و غیره موازی پنجاه هزار روپیه قیمت

حضرت شاهنشاهی در اینجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون درون سرپرده از سوار و پداده مالا مال بود بر سر در ایستاده به تیر اندازی پرداخت چنانچه تیرهای او اکثر در صحن خلوتخانه نزدیک بآن حضرت میرسید و مخلص خان پیش تخت آنحضرت ایستاده خود را سپر تیر قضا ساخته بود بالجمله فدائی خان زمان ممتد ایستاده تلاش میکرد و از همراهان او سید مظفر که از یکنای جوانان کار دیده کار طلب فدوی بود با وزیر بیگ پسر خواجه تردی بیگ میدانی و عطاء الله نام خویش فدائی خان بسعادت شهادت رسیده حیات جاوید یافتند سید عبد الغفور بخاری که او نیز جوان شجاع کاری بود زخم کاری برداشت و چهار زخم با سپ فدائی خان رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمیرود و بخدمت آنحضرت نمی تواند رسید عطف عنان نموده از میان اردو برآمده بطرف بالایی آب شتافت روز دیگر از آب گذشته برهتاس نزد فرزندان خود رفت و از اینجا فرزندان را همراه گرفته بکرجاک نندذه رخت سلامت کشید و چون بدر^(۶) بخش جنوهه زمیندار برگشته مذکور رابطه قدیم داشت فرزندان را در اینجا گذاشته و خاطر از انجانب او پرداخته جریده بجاناب هندوستان شتافت شیر خواجه و آله بر دی قرارل باشی و آله یار پسر افتخار خان هر کدام بطرفی بدر رفتند و آصف خان که ماده این فساد بود از کم فکری و کوته اندیشی و سبکسارچی از کار باینجا کشید یقین میدانست که از آسیب جان گزای مهابت

(۶ ن) بزر بخش جنوهه

سرای بیگم با دو خواجه مرای دیگر در پیش فیل جان نثار شدند و
 دوزخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد آزانکه روی فیل
 برگشت دو سه زخم بر چهره بر عقب فیل زدند راجپوتان شمشیرها
 کشیده از پی هم می رسیدند و فیل بانان سعی در راندن فیل داشتند
 تا بجائی کشید که آب عمیق در پیش آمد و اسپان بشناوری افتادند
 و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری
 از آب گذشت و بدولتخانه پادشاهی رفته فرود آمدند و خواجه
 ابوالحسن و فقیر همراه بودند خواجه مرا گذاشت و بدولتخانه
 گرمتر راند و من در کنار آب با چهل سوار از تابندگان خود ایستاده
 ماندم و چون همه تیر میزدند راجپوتان قصد اینجانب نکردند
 درینوقت آصف خان پیدا شدند و از نیرنگی زمانه ربی راه رفتن
 رفیقان وید نشینی نقش گله آغاز کرده روانه شدید و سخن تمام نشده
 مجلس تمام شد و هر چند از ایشان بچشم و زبان نشان خواستم
 اثری ظاهر نشد که یکدام جانب شتافتند خواجه ابوالحسن که از
 فقیر جدا شده بود گرم راند و از هول و اضطراب اسب را بدریا
 در زده و چون آب عمیق بود رتد میرفت در وقت شداری از
 اسب جدا شده اما قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود اسب
 غوطه چند خورده نفوس گیر شد اما خواجه قاش او را نمی گذاشت
 درین حالت مخصمه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورده
 فدائی خان باجمعی از بندهای پادشاهی و چندی از نوکران خود
 که جهتمندی قدیم باوی داشتند از آب گذشته با فوجی که در مقابل
 او بود چپقلش نموده و غنیم خود را برداشته تا خانه شهریار که

سرامیمگی بی نظام و نسق میفرسته باشند و ندانند که بکجا می
 روند و لشکر را بکجا می برند مآل حال شان بهتر ازین نخواهد
 بود من و خواجه ابوالحسن از یک آب گذشته بر لب آب درم
 ایستاده تماشای نیرنگی نقدیر میکردیم و از سوار و پیاده و اسب
 و شتر و بهل و ارابه بمیان دریا در آمده بر یکدیگر پهلوزده سعی
 در گذشتن داشتند درینوقت ندیم نام خواجه سرای بیگم آمده ما
 هر دو را مخاطب ساخت که مهمل علیا میفرمایند که این چه جای
 تامل و توقف است پای همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما
 غنیم منهنز شده راه آوارگی پیش خواهد گرفت فقیر و خواجه بحواب
 او نپرداخته اسپان بآب در زدیم فوج غنیم (هفت صد و هشت صد
 سوار راجپوت و فیل مسمت بی محابا در پیش داده در آنطرف
 آب جای مرتفعی ایستاده بود جمعی از سوار و پیاده از مردم
 متفرق و پیریشان جلو نزدیک رسیدند و فوج غنیم فیل را پیش
 رانده و از پس فیل اسپان بآب در زده شمشیرها علم کردند و این
 مشمت بی سران قرار بر فرار کرده عطف عیان نمودند و غنیم
 بشمشیر آبدار روی آب را رنگین ساخت) و راجپوتان مردم اینجانب
 را پیش انداخته زده و کشته می آمدند و در عمارتی بیگم دختر شهریار
 که آنکه او صبیغه شاه نواز خان بوده چندین وقت مخمضه تیری بر بازی
 آنکه دختر شهریار رسید و بیگم خود بدست بر آورده بیرون انداخت و لباسها
 بخون رنگین شد جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خواجه

آصفخان و خواجه ابو الحسن و ارادتخان با عمارى بیدگم روز بروى
 فوج کلان غنیم که فیلان کارى خود را پیش داده و کنار آب را
 مضبوط ساخته استاده بود در آمدند فدائى خان بغافل یک
 تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت ابو طالب پسر
 آصفخان و شیر خواجه و الله^(۷) یار و بسیاری از مردم پایان تر از
 فدائى خان عبور نمودند باینحال امپان شنا کرده یراقها تر شده
 جلو ریزان گشته جمعى بکنار پیوسته و بعضى بمیان آب رسیده
 و نا رسیده که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز
 آصفخان و خواجه ابو الحسن در میان آب بودند که جلو مردم پیش
 برگشت^(۸) و مرا از مشاهده آن حالتى دست داد که گوئى آمیا بر
 فرق سرم میگردد^(۹) دیگر کیست که بکسى پردازد و سخن بشنود و
 پایى همت برجا دارد^(۱۰) اول بایست که گذرى که عبور لشکر
 بمسئولت میسر باشد بدست آورده فوجى را بیشتر از آب
 میگذرانیدند که روى لشکر غنیم را نگاهداشته بر کنار دریا مانند
 سد سکندر پایى همت برجا میداشتند تا امرای عظام و دیگر
 سپاه در پناه آن فوج بمسئولت از آب گذشته نخستین موج را
 قوی پشت میساختند آنگاه در غایت انتظام و نهایت استحکام
 پای عزیمت پیش نهاده بسعادت زمین بوس صاحب و قبله
 خویش سر بلند مى گردیدند درینولا هر کس که پیش آید پس
 مى افتد^(۱۱) و آنکه در برابر آید بسر در آید^(۱۲) هرگاه سرداران از

زاده طبعیت مهابت بیعاقبت است و بتکلیف او حکم فرمودند
 ممنوع نشده بهمان قرار داد پای عزیمت افشرد در بنوقت فدائی
 خان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب
 آمد و ازینکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور مقدور نبود بیتاب
 شده در تیر باران بلا و تلاطم فتنه با چندی از نوکران خویش فدائیدانه
 رو بروی درلخانه اسپ بدریا در زده خواست که بشناوری عبور
 نماید شش کس از همراهان او بموج خیز فنا رفتند و چندی از
 تندی آب پایان رویه افتاده نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و
 خود با هفت سوار برآمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری
 از رفقای او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند
 و چون دید که کاری از پیش نمیرود و غنیمت زور است و بملازمت
 اشرف نمیتواند رسید چنانچه پارچه سنگی بدیوار آهنین خورده
 باز پس افتد بهمان چستی و چالاکي عطف عنان نموده از آب گذشت
 و حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در منزل شهریار بسر بردند
 روز شنبه بیستم فروردی ماه آلهی مطابق بیست و یکم جمادی الثانی^(۴)
 آصفخان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدهای دولت قرار
 بچنگ داده در خدمت مهد علیا نور جهان بیگم از گذری که غازی
 بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن دادند اتفاقا بدترین
 گذرها همین بوده سه چار جا از آب عمیق عرض یابستی گذشت
 در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوجی بطرنی افتاد

بود تا آنکه بمنزل شهریار تشریف بردند معلوم نشد که چه قسم
 و مساوی و توهمی بخاطر آن بداندیشش (راه یافت) همراه شد چون حضرت
 شاهنشاهی بدرون می آمدند بر اچپوتان اشارت کرد که او را گرفته
 به تیغ خون آشام بقتل رسانیدند و شربت خوشگوار شهادت در کام او
 ریختند الغرض چون نور جهان بیگم از آب گلگشته بمنزل برادر خود
 رفت عده های دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از
 غفلت و خام کاری شما کار باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس
 نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجالت زده کردار
 خویش گشتید اکنون بندگان آن باید کوشید و در آنچه صلاح دولت
 و برآمد کار باشد باتفاق معروض داشت همه یکدل و یک زبان بعرض
 رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب آنست که فردا فوجها
 ترتیب داده در رکب سعادت از آب گذشته آن مفسد را مقهور و
 منکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرانرا از شوم
 چون این کنگاش نا صواب بمسامع جلال رسید از ضابطه معقول بیگانه
 نمود و همان شب مقربخان و صادتخان بخشی و میر منصور و
 خدمتخان را پی در پی نزد آصفخان و عده های دولت فرستاده
 فرمودند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطامت زنهار
 که این تدبیر نادرست را نتیجه خام کاری و نارسائی دانسته
 پیرامون خاطر راه فدهند که بجز ندامت اثری بران مترتب
 نخواهد شد و هرگاه من درینطرف یاشم بیکدام دلگرمی و بچه امید
 جنگ میکنند و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتری مبارک خود را
 مصحوب میر منصور فرستادند آصفخان بکمان آنکه این حرفها

آنحضرت بدرون خانه او درآمدند زمانی توقف فرمودند و فرزندان
نحس خود را بر دور آنحضرت گردانیده چون از نور جهان بیگم غافل
افتاده بود درینوقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را
بدولتخانه برده از آنجانب نیز دل را پردازد باین قصد بار دیگر آن
حضرت را بدولتخانه آورد قضا را در هنگامیکه حضرت شاهنشاهی
بقصد سیر و شکار سوار شدند نور جهان بیگم فرصت غنیمت شمرده
با جواهرخان خواجه سرا از آب گذشته بمنزل برادر خود آصفخان
رفته بود آن بیعاقبت کم فرصت خبر رفتن بیگم یافته از سهوی که
در محارست بیگم کرده بود ندامت گزیده متردد خاطر گشت آنکه
در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت
خطائیدست عظیم للجرم رای فاسد او برگشت و آنحضرت را باز
سوار ساخته بمنزل شهریار برد (و از غایت اضطراب و هول جان کردار
و گفتار آن کافر نعمت حق ناشناس اصلا نسق معقول نداشت و
نمی دانست که چه میگوید و چه میکند و در چه کار است هر زمان
اراده و هردم اندیشه بخاطر می آورد و باز پشیمان میشد) و آنحضرت
از وسعت حوصله و گران باری دست رد بر ملامت او نمی نهادند
القضه در هنگامیکه این بیعاقبت بد مگال گستاخانه بدرون دولت
خانه درآمد جبهو نبیره شجاعخان (که از امرای معتبر حضرت عرش
آشیانی بود با آنکه هرگز درین قسم جاها راه نداشت چون قلم تقدیر
بقتل این مظلوم رفته بود دران سماعت حاضر شده همه جا همراه

کار برفتن درون محمل راضی نشد القصه آنقدر توقف روی داد که
اصب خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده تا دو تیر انداز
بیدرون دولخانه تشریف بردند بعد از آن فیل حوضه دار پیش آورده
التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت
درین میدانند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند آن حضرت بی
مضایقه و مبالغه بر همان فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد
خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده
بود درین اثنا مقر بخان خود را رسانیده باسترضای او درون حوضه
نزدیک با آنحضرت رفته نشست ظاهراً درین آشوبگاه بی تمیزی زخمی
میان پیشانی او مانند قشقه رسیده خون بسیار بر روی و مینه او
ریخته بود خدمت پرست خواص که شراب معتاد و پیاله خاصه در
دست داشت خود را بفیل رسانید و هر چند راجپوتان بسان برچه
و زور دست و بازو مانع آمده خواستند که جای ندهند او کنار حوضه
را مستحکم گرفته خود را نگاهداشت و (چون^۳) در بیرون جای نشستن
سه کس نبود خود را بمیان حوضه در گنجانید (و چون قریب به نیم
کره مسافت طی شد گنجیت^۵ خان دروغه فیلخانه ماده فیل سواری
خاصه را آورده و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود
(ظاهراً و سواسی بخاطر بد اندیش مهابت بیعاقبت رسیده باشد)
بر راجپوتان اشارت کرد که آن هر دو بیگناه را شهید ساختند بالجمله
در لباس سیر و شکار بر سمت منزل شوم خویش راهبری نمود و

(۴) ن رفته در پس قرار گرفت (۵) گجیت - گج هست (۶) بدو نسخه

اشرف سیاست فرمایند درینوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح
 آمده دور سرپرده پادشاهی را فروگرفتند و در خدمت آنحضرت
 بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میر منصور بدخشی و
 جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و فیروز خان و خدمت خان
 خواجه سرا و بلند خان و خدمت پرست خان و فصیح خان مجلسی
 و سه چاری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن سگ بیونا خاطر
 اقدس را شورشانیده بود مزاج اعتدال سرشت را غیرت در آشوب
 داشت دو مرتبه دست بقبضه شمشیر رسانیده خواستند که جهان را
 از لوٹ وجود آن سگ نا پاک پاک سازند هر بار میر منصور
 بدخشی بترکی عرض کرد که وقت حوصله آزمائی است صلاح
 حال منظور داشته سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بد گوهر
 را بایزد دادگر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد چون
 حرف او بفروغ درلتخواهی آراستگی داشت ضبط خون فرمودند و هر
 اندک فرصت راجپوتان او درون و بیرون درلخانه را فروگرفتند چنانچه
 بغیر از نوکران او کس دیگر در نظر نمی آمد درینوقت آن بیعاقبت
 عرض کرد که هنگام سواری و شکار است بضابطه معهود سواری فرمایند
 تا این غلام فدوی در خدمت باشد و هر مردم ظاهر شود که این جرأت
 و گستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش
 آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بر همین اسپ سوار شوند غیرت
 سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که
 اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداده
 سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن تیره بخت ستیزه

دم زند و امرا ازین منصوبه غافل گشته بازندگی حریف را بنظر
 در نیارده بخاطر جمع از آب گذشته به تنعم مشغول و نفس الامر
 آنکه آنچه ازین مردود ازل و ابد بظهور آمد در هیچ خاطر پرتو
 نمی افکند و عقل را مجال تصدیق آن نبود اگر صد يك این بخاطر
 میرسید و اندک احتیاط بکار میرفت که حد و یارای آن داشت که
 قدم جرأت و بیباکی پیش نهد و محملا هنگام صبح با جمعیت
 خود سوار شده نخست بر سر پل رسید و قریب دو هزار سوار از
 راجپوت و غیره در آنجا گذاشت و تاکید کرد که هیچ متنفسی را
 نگذارند که از پل عبور نموده باینطرف شتابد و اگر امرا بقصد
 گذشتن از آنطرف هجوم آورند پل را آتش زده بمداغه و مقابله
 قدم ادبار برجا دارند و خود متوجه دولتخانه گشت (در بنوقت حضرت
 در خسخانه استراحت فرموده بودند از غوغای عامه بیدار شدند و
 بعرض رسید که مهابتخان بیعاقبت بدرگاه آمد درین اثنا مراتب
 عبودیت و بندگی را فرو هشته گستاخانه و بیباکانه دروازه غسلسخانه
 و کلان بار را درهم شکسته با چهار صد پانصد راجپوت بدرون رفته)
 مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانید آنگاه بر دور پالکی گشته
 معروض داشت که چون یقین خود کردم که از آسیب و عداوت جان
 گزای آصفخان رهائی ممکن نیست و بانواع و اقسام خواری و رسوائی
 کشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در
 پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور

درینوقت که اکثر بندها از پل عبور نموده بآنطرف رخت ادبار کشیده اند و در گرد و پیش آن حضرت کسی نیست اگر خود را بقدرسی آستان رسانیده و در دولخانه را فرو گرفته بی محابا ملازمت نمایم کسی که سد راه من شود کیست و هرگاه من با پنج و شش هزار سوار در خدمت باشم کرا یارای آنکه از مخالفت من

راجپوت پیاده برچه و سپر در دست گرفته اسب او را بمیان گرفته می آیند و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمی شد او برسمت دروازه کلان شتافت و من از راه برج سرا پرده بدولخانه درآمدم معدودی از اهل یتاق و غیره در فضائی دولخانه بنظر در آمدند و سه چهارخواجه سرا پیش دروازه غسلخانه استاده دیدم که مهابت و خیم العاقبت سواره تا در دولت خانه رفته از اسب فرود آمد در آنوقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شتافت قریب دویست راجپوت همراه داشت کمترین از ساده دلی پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بی باکی از ادب دور است اگر نفسی توقف افتد فقیر رفته عرض کورنش و زمین بوس نماید اصلا بجواب نپرداخت چون بر در غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضائی دولخانه فرو ریختند جمعی از پرستاران که برگرد و پیش حضرت بسعادت حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آن حضرت از درون خرگاه برآمده برپالکی که در بیرون بجهت نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند او - بدونسخه

طرف دریا گذاشته خود با عیال و احمال و ائقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده در آن روی آب منزل گزید و همچنین کارخانجات بیوتات عالی از خزانة و قور خانه و غیره حتی خدمتکاران و بندهای نزدیک در کل از دریا عبور نمودند (۶) و مهابتخان حق ناشناس چون از همه در ناامید شد بخاطر آورد که

(۶) چون مهابتخان دریافت که کار بفاموس و جان او رسیده لاعلاج درین وقت که هیچ کس از بندهای درگاه در گرد و پیش آن حضرت نمانده بود با چهار و پنج هزار راجپوت که بآنها قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار در آنجا میگذارد که اگر کسی اراده آمدن داشته باشد پل را آتش داده بمداغ و مقابله قدم برجا دارند و خون متوجه دولتخانه میگردند چون راقم اقبالنامه خدمت بخشی گری و میر توزکی هر دو داشت از آب نگذشته شب در پیشخانه توقف گزیده بود بعد از فراغ نماز و ادعیه با یاران مصاحب از هرجا حرفی و سرگذشتی در میان داشت درینوقت آوازی بگوش رسید که مهابتخان می آید بخاطر گذشت که شاید بر در حرم میرفته باشد مقارن اینحال مذکور شد که از در حرم گذشته بدرگاه نزدیک شده تا سخن از دل بزبان و از زبان بلب رسید بر در پیشخانه فقیر رسیده باز پرس احوال نموده چنانچه آواز او بگوش رسید ناگزیر شمشیر بسته از خیمه برآمدم چون چشمش بر من افتاد نامم بر زبان آورده کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استغفار نمود مشاهده افتاد که قریب بمصد

و کارد با ستخوان رسد و از همه جهت مایوس و مضطر گردد بجهت
پاس عزت و ناموس خود تا ممکن باشد دست و پا زده باهل و عیال
خود جان نثار شود *
* بیت *

وقت ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد هر شمشیر تیز
و با آنکه از روش آمدن او در مردم حرفهای ناملایم مذکور میشد
و نواب آصفخان در نهایت غفلت و بی پروائی بسر می برد چون
خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار
پادشاهی را بدیوان اعلیٰ مغرورغ نسازد و مدعیان خود را بمقتضای
عدالت تسلی ننماید راه کورنش و ملازمت مسدود است و فیلانی
که درین مدت فراهم آورده بدرگاه والا حاضر سازد و ازینکه دختر
خود را بی حکم به برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی نسبت
کرده بود شورش بسیار ظاهر ساخته آن جوانک را بحضور طلب داشته
بخواری و بی عزتی کره کاری فرمودند و دست و گردن بسته سر برهنه
بزنندان سپردند و حکم شد که آنچه مهالخان بوی داده فدائی خان
تحصیل نموده بخزانة عامره رساند (آنون زمانه گوش با من دار تا آنچه
مشاهده افتاد معروض دارم چندین کذب تاریخ لب ریز از اخبار
و آثار درمیان است ازین سال صاعقه در هیچ ازمه نشان نداده
بالجمله) چون منزل برکنار آب بهمت واقع بود آصف خان با چنین
خصم قوی بازو و دشمن از سر و جان گذشته گریز بازنده محتمل
در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود را دران

متکفل تربیت شاهزاده والا گهر شدند آن صاحبه در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شتافتند بیست و نهم اسفند از منماه ساحل دریای چناب برورد موکب مسعود آراستگی یافت *

آغاز سال بیست و یکم از جلوس معالی

شب شنبه بیست و دوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج هجری بعد از انقضای یک پیر تحویل نیر جهان افروز ببرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و یکم از جلوس مقدس بمبارکی و فرخی آغاز شد آن محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد خرج راه التفات فرمودند و مکتوبی در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافت گرز مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت با کمر مرصع و شمامه عنبر نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شد در اوراق گذشته فرستادن عرب دست غیب نزد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانح نگار گشته و اشارتی بطلب او نیز رفته درینولا نخست فیلان را فرستاده بعد ازان خود بحوالی اردوی پیوست با جمله طلب او بتحریر و کار پرهیزی آصفخان شده بود پیش نهاد خاطر ایشان آنکه او را خوار و بی عزت ساخته دست تعرض به ناموس و مال و جان او اندازند و این مطلب گران را بغایت سبکدست پیش گرفته بود او بر خلاف خان مذکور با چهار و پنجاهزار راجپوت خونخوار یکرنگ و یک جهت آمده و عیال اکثری همراه آورده بود که هرگاه کار بجان

بلند آواز ساخته از اطراف جنگ انداخته داد شجاعت و
جلالت دادند از هنگام صبح تا سه پاس روز آتش قتال و جدال
اشتعال داشت بعد ازان به میامن عوطف و مراحم آلهی ابواب
فتح و فیروزی بر چهره مراد دولتخواهان مقتوح گردید و آن
محکمه بتصرف بهادران لشکر منصور در آمد درین وقت یکی از
احدیان شمشیر و گرزو انگشتر و کاردی که الچه یافته بود نزد ظفر
خان برده نمود و یقین شد که اینها ازان عاصی است و ظفر خان
خود با احدی مذکور بر سر لاش از رفت و ظاهر گردید که تیر بلندق
از شصت غیب باور رسیده و بجهنم واصل شده هر چند منادی
کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست چه کس باور رسیده
بالجمله (۵) سر آن مغضوب زیاده سر را مصحوب سردار خان روانه درگاه
والا نمود و) ظفر خان و دیگر بادهای شایسته خدمت که مصدر
ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد خویش
باضافه منصب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند (درین
تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیغه میرزا هندال مفکوحه
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در دار الخلافت اکبر آباد
بجوار مغفرت ایزدی پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند چون
ایشان فرزند نداشتند در زمانی که شاهجهان از صبیغه مریه راجه
بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن یکتای گوهر خلافت
را به شکوی تردمت بیگم بردند آن سربر آرای خلوت سرای قدس

از دروازه قلعه بیاویزند - تفصیل این مهمل آنکه چون ظفرخان پسر
خواجه ابو الحسن بکابل رسید شنید که یلنکتوش اوزبک بقصد شورش
انزائی و فتنه انگیزی بنواحی غزنین آمده لاجرم مشار الیه باتفاق
دیگر یلنکهائی که از تعینات آنصوبه بودند لشکرها فراهم آورده بر سر
اوردان شد درین اثنا احداد بد نهاد قاپو یافته باشارت آن تباہ اندیش
به تیراه در آمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شیعه مقصدان
سپاه بخت است پیش گرفت یلنکتوش ازان اراده باطل ندامت
گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملایمت
و چابلوسی نموده برگردید اولیای دولت خاطر از آنجا نب واپرداخته
دفع فساد احداد بد نهاد را پیش نهاد همت ساخته بهمان استعداد
و جمعیت از راه گرد بر بر سر او روان شدند چون خبر برگشتن
یلنکتوش و آمدن لشکر ظفر قرین بآن نا فرجام رسید تاب مقاومت
نیارنده خون را بکوه^(۱) لوانگز که محکم او بود کشید و این بیعاقبت
آن کوه را پناه روز به اندیشیده دیواری در پیش دره بر آورده و بالایات
نبرد استحکام داده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا
داشت اولیای دولت ابد قرین استیصال او را وجه همت ساخته
بقدم سعی فراز و نشیب بسیار در نوشته بدره مذکور پیوستند و
همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت بتسخیر آن
گماشتند و قریب پنجاه^(۲) روز زد و خورد کرده محاصره را بر تگ
ماختند تا آنکه روز مبارک شنبه هفتم جمادی الاول نقره فنج

ملتسمس او بعز قبول مقرون گشت درین تاریخ طهمورت پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت پیدوست قبل ازین هوشنگ برادر خود او بدولت زمین بوس سعادت پذیر گشته بود درینولا او نیز برهنمونئی بخت خود را بقدرسی آستان رسانیده بانواع مراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرافرازی آنها تسلیم نسبت خویشی که باصطلاح سلاطین چغتائی گورکان گویند فرموده خلعت مرحمت فرمودند بهار بانو بیگم صبیغه خود را بطهمورت و هوشمند بانو بیگم صبیغه سلطان خسرو را بهوشنگ نسبت کردند درینوقت راقم اقبالنامه معتمد خان بخدمت بخشیدگری عزاختصاص یافت *

نہضت موکب مسعود بصوب بلده فاخره کابل

بداربع هفدهم اسفند از مذ ماه مطابق هشتم جمادی الثانی بعزم سید و شکار نہضت موکب اقبال بصوب کابل اتفاق افتاد چند روز در ظاهر شهر مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ فرمودند (فتخر) خان پسر احمد بیگخان کابلی سرحدات را از صوبه بنکش آورده جبیدن اخلاص بر زمین سود و حضرت شاهنشاهی سر نیازمندی بدرگاه بی نیاز فرود آورده سجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجدده آہی بود بتقدیم رسانیده حکم شادیانہ نواختن فرمودند و فرمان شد کہ سر آن آشفته دماغ تباہ اندیش را بلاهور برده

نشده که دهان جفت خود را بومه کند درینولا افضلخان را بخدومت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار عنایت فرموده خلعت و اسب و فیل بمشار الیه مرحمت نموده بسی و دو نفر از امرای آنصوبه خلعت مصحوب او فرستادند چون مهلبتخان فیلانی که در صوبه بنگاله و غیره بدست آورده تاحال بدرگاه نفرستاده بود و مبلغهای کلی از مطالبات سرکار نزد او می آمد و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغییر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابراین حکم شد که عرب دست غیب نزد مشار الیه شتافته نیلانیکه پیش او فراهم آمده بدرگاه بیارد و مطالبات حسابی نیز از او باز یافت نموده بخدومت شتابد و اگر او را جواب حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده با دیوانیان عظام مغرور سازد مقارن اینحال عرضداشت فدائی خان رسید که خانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود و هم درینولا عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که عبد الله خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته باعتماد کرم و بخشایش آنحضرت نوشته او را بجنس فرستاده امیدوار از مراحم بیکران چنانست که رقم غفور جرائم جرائم او کشیده آید (و باین صوبیت عظمی در امثال و اقربان سرفراز و ممتاز کرده آید) در جواب او فرمان شد

* مصرع *

این درگاه مادر که نومیدی نیست *

می ماند لیکن سر گل مرغ پر ندارد و این پره‌های سیاه براق دارد
 در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یکم هزار و سی
 و هفت و نیم مثقال باشد بوزن در آمد (درین^۵) ایام سردار خان برادر
 عبدالله خان از جهان فانی بسرایی جاردانی شتافت) شب مبارک
 شنبه سی ام آذر ماه آلهی در ساعت مسعود بدولتخانه لاهور نزول
 اقبال اتفاق افتاد یک لک روپیه بخانخانان انعام مرحمت شد
 درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس بدولت زمین بوس
 سر بلندی یانت از عرضداشت فدائی خان معروض بارگاه اقبال گشت
 که مهابلخان از خدمت شاهزاده دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت -
 از غرایب آنکه شاهزاده داور بخش شیرزود پیشکش آورد که با بز
 الفت گرفته در یک پنجره میداشد و آن بز نهایت محبت و لایه
 گری ظاهر می سازد و بدستوری که حیوانات جفت می شوند بز را
 در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بز را از پیش
 او دور برده مخفی داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت آنگاه
 فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب دران قفس در آوردند
 اول آنرا بوی کرد بعد ازان کمرش بدهان گرفته بشکست فرمودند
 که میشی^(۶) را بدرون پنجره او در آوردند فی القور از هم درید و خورد
 باز همان بز را نزدیک او بردند الفت و مهربانی بدستور سابق
 ظاهر ساخت خود بر پشت افتاد و بز را بر روی سینه خود گرفته
 دهانش را می لیسید از هیچ حیوان اهلی و وحشی تا حال مشاهده

نهضت رایات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب دار السلطنت لاهور

نوزدهم شهر محرم هزار و سی و پنجم هجری از کشمیر متوجه دار السلطنت لاهور شدند پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانوری میداشد مشهور بهما و مردم این سر زمین میگفتند که طعمه اش استخوانست و پیوسته بر روی هوا پرواز کنان مشاهده می افتد نشسته کم بنظر در آمده چون خاطر اشرف اعلی حضرت شاهنشاهی بتحقیق اینمقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که از قراولان هرکس بتفنگ زده بحضور بیارد پانصد روپیه انعام میفرمائیم قضا راجمال خان قراول به بذوق زده بحضور اشرف آورد چون زخم پدایش رسیده بود زنده و تندرست بنظر در آمد حکم شد که چینه دان ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چون چینه دان را شکافتند از حوصله اش استخوان ریزها برآمد و مردم این کوهستان معروض داشتند که مدار خوردنش بر استخوان ریزهاست همیشه بر روی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هر جا استخوانی بنظرش در آید بنول خود گرفته بلند می شود و از آنجا بر روی سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود آنگاه می چیند و بلخورد درینصورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین باشد چنانکه گفته اند

* بیت *

همای بر همه مرغان ازان شرف دارد * که استخوان خورد و جانور نیاز دارد
در جفته و ترکیب بعقاب شباهت دارد و سر نولش بگل مرغ

قضا و قدر است نه مختار ما و شما یا چندین جراثیم و عصیان که
از صادر شده بنابر تنبیهات و تعذیبات که در برابر آنها کشیده بود
حضرت شاهنشاهی بایستادهای پایتخت سریر سلیمانی فرمودند که
من خود را شرمزده تر از تو می بینم * بیت *

کرم بین و لطف خداوند گار * گدازه بنده کرد است و او شرمسار
آنگاه اشارت رفت که بخشیان او را پیش آورده در جائی مناسب
باز دارند قبل ازین فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند
که مه‌ابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه
سازد و خانجهان از گجرات آمده بخدمت و کالت شاهزاده فرق
عزت برافرازد درینولا عرضه داشت فدائی خان رسید مرقوم بود که
در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم
شاهزاده بجدائی مه‌ابتخان و همراهی خانجهان راضی نیستند هرچند
درینباب به مبالغه و تاکید معروض داشتم نتیجتاً بران مترتب نگشت
چون بودن من دران لشکر نبود فدا داشت در سارنگپور توقف گزیده
فاصلان تیزرو بطلب خانجهان فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر
متوجه آن حدود گردد بالجمله چون حقیقت حال از عرضداشتن
فدائی خان بعرض همایون رسید باز فرمان بنام شاهزاده بتاکید صادر
شد که زنهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه ندهید و اگر مه‌ابتخان
برفتن بنگاله راضی نشود جریده متوجه درگاه والا گردد و شما با سائر
امرا در برهانپور توقف نمائید *

غیرت و حمیت برجا داشته بلوازم قلعه داری همت گماشته
و پیوسته از بیرون جنگ می اندازند و کاری نمی سازند و بعد از
چند روز خبر رسید که موکب شاهجهان والا قدر در فضای لعل باغ
یارگاه اقبال برافراخت و بعضی از جوانان کار طلب که در خدمت
آنحضرت سعادت پذیر بودند مکرر بقلعه تاختند و کاری نداشتند در خلال
اینحال بیماری صعب عارض مزاج وهاج آن حضرت گشت و از
ظاهر برهانپور کوچ فرموده بیالاکه^(۱) رفت و هتک^(۲) شتافتند و مردم عنبر
نیز نا کام از گرد حصار برهانپور برخاسته نزد عنبر شتافتند و چون
این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید سربلند رای را بصنوف
عوام و سوار و مخاطب راجع که در ملک دکن بالا تر ازین خطاب نمی
باشد عنایت فرمودند درین تاریخ عرب دست غیب که بجهت
طلب هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبد الرحیم خانخانان نزد شاهزاده
پرویز رفته بود نامبردگان را آزرده نخست هوشنگ آمده دولت
زمین بوس دریافت او را بعوالم روز افزون اختصاص بخشیده
بمظفر خان میر بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه
بجهت ضروریات او در کار باشد از سرکار خاصه شریفه رساند بعد ازان
عبد الرحیم خانخانان بسعادت سجد جبین خدمت نورانی ساخت
زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین برنگرفت آنحضرت بجهت
دلفوازی و تسلی او فرمودند که درینمدت آنچه بظهور آمده از آثار

اصناف جوق جوق و گروه گروه بر سبیل استقبال آمده دولت زمین
 بوس در یافتند درین دو منزل شگوفه زارهای خوب سیر کرده شد
 از باره موله بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه
 شهر شدند روز شنبه هجدهم در ساعت سعادت قرین بعمارات دلنشین
 کشمیر بهشت آئین نزول موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور
 منزل که در میان دولخانه واقع است آخرهای شگوفه بود لیکن
 یاشمن کبود دیده و دماغ را منور و معطر داشت و در باغات بیرون
 شهر اقسام شگوفه جهان افزوی مینمود *

* بیت *

باز این چه جوانی و جمال ست جهان را

زین حال که نو گشت زمین را و زمان را

چون بتواتر دریوسسته و در کتب طبی خصوصا ذخیره خوارزمشاهی
 ثبت افتاد که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر کسی بیشتر
 خورد آن قدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی
 بجهت امتحان دزد کشتنغی را از زندان طلب فرموده در حضور خود
 پاو سیر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلا تغییری در
 احوالش راه نیامت روز دیگر ده بیست آن که هشتاد مثقال باشد
 خورانیدند لبش به تبسم رنگین نگشت تا بخنده چه رسد و مردن
 خود چه صورت دارد غره خوردن از عرضه داشت اسد خان بخشی
 دکن بمسامع جلال رسید که شاه جهان بدیولگام رسیدند و یاقوت
 حبشی با لشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد و سر بلند رای پای

کوهی است که برف در آنجا هفت و هشت روز بیشتر نپاید و زود برطرف شود) درین کوهستان نارنج هم بهم میرسد دو سال و سه سال بر درخت میماند از میر نصرالله عرب جاگیر دار این سرزمین شنیده شد که قریب به هزار نارنج در یک درخت می باشد - روز جمعه بیست و نهم در منزل نورآباد که بر ساحل دریای بهت واقع است نزول اتفاق افتاد از کوتل به نیرتا کشمیر بدستوری که در راه پیر پنجال منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا بخیمه و سایر رخت و فراشخانه احتیاج نیست درین چند منزل اردوی گیهان پوی بجهت برف و باران و شدت سرما از گریوهای دشوار گذار بصعوبت گذشت در اثنای راه آبشار خوشی بنظر در آمد من و بهی از اکثر آبشارهای کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش پنجاه ذرع باشد و عرض آبریز چهار ذرعه متصدیان منازل صفه عالی در برابر آن بسته بودند حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته پیاله چند نوش جان فرموده چشم و دل را از تماشای آن آب جلا دادند و حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر اوج سنگی ثبت نمایند تا این نقش دولت در صفحه روزگار یادگار بماند درین منزل لاله جوغاسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند و بعرض رسید که وقت سیر لاله گذشته و رو به تغزل نهاده معلوم نیست که تا ساعت داخل شدن شهر آن قدر بماند که از سیرش محظوظ توان شد روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه باره موله که از قصبهای کلان کشمیر است ورود موکب اقبال آراستگی یافت مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سازنده و گوینده و سایر

الثانی سنه یک هزار سی و سه هجری آفتاب جهان افروز به بیت
 الشرف حمل پرتو سعادت انگذد و سال بیستم از جلوس همایون
 بمبارکی و فرخی آغاز شد در دامن کوه بهنبر بذشاط شکار پردازیده
 یکصد و پنجاه و یکراس قوچ کوهی بتفنگ و تیرشکار کردند و در
 منزل چنکس هشتی^(۷) جشن شرف آراستگی یافت از بهنبر تا این
 منزل ارغوان زارهای عالی سیر فرمودند چون درین موسم
 کتل پیرو پنجال از برف مالا مال می باشد و عبور سوار از فراز آن
 بغایت دشوار بل محال لاجرم توجه لوای آسمان سای از راه گریوه
 پونچ دست داد^(۸) درین کوتل غریب گلی بنظر در آمد که تاحال دبدبه
 نشده بود بی تکلف عالی گلیست بسه رنگ میشود یکی سرخ
 آتشین مانند گل انار و بعضی برنگ گل شغفدالو و بعضی ابلق سبز
 و نیم سیر از دور باندام گل گدهل است که در هندوستان می باشد
 اما از گل گدهل کلان تر و از نزدیک بدان می ماند که گلهایی
 خطمی را پست و بلند یکجا دسته بسته باشند در خوشرنگی و نظر
 فریبی بی نظیر گلی است درختش بکلانی درخت توت و اسرود
 و برگش ببرگ درخت بید مشک می ماند لیکن برگ بید
 مشک نوک تیز دارد و سر برگ این گرد است و در رخامت نیز
 دو برابر بید مشک باشد گلش بمرتبه کلان میشود که در دو دست
 نگنجد و درختش پر گل میشود و سرپا فرو می گیرد و اهل کشمیر
 مکر بوش و مردم پکلی و دهمنور بوه بهلول می نامند و این مخصوص

هازد بالجملة مهائتخان بموجب حکم عمل نموده سرش را از تن جدا ساخته بدرگاه والا فرستاد چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سر پنجه تقدیر گشته در قلعه دولت آباد محبوس ماندند و موکب گیهان شکوه شاهجهان از بنگاله بصوب ملک دکن انعطاف عیان فرمود ناگزیر مخلص خان برجناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که سزاولی نموده ایشان را با امرای عظام روانه صوبه دکن سازد و هم درینولا قاصم خان از تغیر مقربخان بحکومت و حراست دارالخلافه آگره خلعت امتیاز پوشید درین تاریخ عرضه داشت امده خان بخشی لشکر دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت حبشی باده هزار سوار موجود بملکپور که از شهر بیست کوه مسافت امت رسیده و سر بلند رای از شهر برآمده قصد آن دارد که جنگ اندازد فرمان بتاکید تمام صادر شد که زنهار تا رسیدن کوک و مدد حوصله بکار برده تیز جلوبی نکند و باستحکام برج و باره پرداخته در شهر تحصن گزیند *

متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت

نظیر کشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس معلی

هفدهم اسفندارمذ ماه آلہی نهضت موکب مسعود بسیر و شکار گلزار همیشه بہار کشمیر اتفاق افتاد روز مبارک شنبه دهم شہر جمادی

گذاشته بدارالحان نوشتند که در گدھی خود را بخدمت رساند داراب از ناراحتی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضه داشت نموده که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره می دارند و از بنجیست نمیتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاه گردون رکاب از آمدن داراب مایوس شدند و در موکب مسعود جمعی که مصدر کاری و تردیدی توانند شد نمائنده بودند ناگزیر از آشوب خاطر پسر داراب را بعبد الله خان حواله فرموده باکبر نگر شتافتند و کل خانجات بیوتات که در اکبر نگر گذاشته بودند همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برداشتند چون داراب خان چنین ادای نا پسندیده بظهور آورده خود را مطعون و مطرود ازل و ابد ساخت عبد الله خان پسر جوان او را بقتل رسانیده خاطر او لختی سبکبار گردانید و هر چند شاه حقیقت آگاه کسان فرستاده مانع آمدند اثر نکرد و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجایگزین مهالبتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان معادیت معطوف داشتند و احکام بزمینداران بنگاله (که دارالحان را در قبل داشتند) صادر شد که زنهار دست تعرض از کوتاه ساخته روانه ملازمت سازند و از نزدی بموکب شاهزاده پیوست چون خبر آمدن داراب بعرض حضرت شاهنشاهی رسید بمهالبتخان فرمان شد که در زنده داشتن آن بی سعادت چه مصلحت بخاطر آورده باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن سرگشته بادی غلامت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه

بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعه شولا پور را که پیوسته میان نظام الملک و عادلخان بر سر آن نزاع بود محاصره نمود و یاقوتخان را با فوجی بر سر برهانپور فرستاد و نوپ ملک میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بضرب دست و زور بازوی قدرت مفتوح گردانید و از اجتماع این اخبار موخش خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی یاشوب گرائید در خلال اینحال بالتماس مهابتخان خانه زاده خان پسر او را با سپاه او از کابل طلب فرموده نزد پدرش فرستادند و ضریقه کابل بعهد خواجه ابوالحسن مقرر گشت و احسن الله پسر خواجه را بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعیین فرمودند و حکم شد که پنجهزار سوار خواجه را بضابطه دوا سپه و سه اسپه تنخواه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت بر اراضعت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مزاحم بیکران گردیده درین وقت عرضه داشت مهابتخان رسید مرقوم بود که موکب اقبال شاهجهان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمده و شاهزاده پرویز با عساکر منصوره بملک بهار پیوست تا بعد ازین چه روی دهقد در اوراق گذشته نگاشته کلك سوانح نگار گشته که شاهجهان دوازاب پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت و حراست بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او را بایک پسر و یک برادر زاده او همراه گرفته بودند بعد از جنگ توس و انعطاف عنان زن او را در قلعه رهناس

اسرای او در برهانپور بودند فرستاد و بمتصدیان صوبه مذکور مکرر
 بتأکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر
 همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و خود را از منسوبان آن درگاه
 والا میدانم درینوقت که عنبر حق ناشناس با من چنین گستاخانه
 پیش آمده چشم آندارم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که
 درین صوبه موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این غلام
 فضول را از میان برداشته سزای کردار ناهنجارش در دامن روزگار او
 نهاده آید در هنگامیکه مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه آله باش
 گردید سر بلند رای را بحکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر
 نموده بود که موسی الیه در مهمات کلی و جزوی بصوابدید ملا
 محمد لاری کار کند و در انتظام مهمان دکن از صلاح او انحراف
 نرزد چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب
 بدوازده لک روپیه باشد بصیغه مدد خرج لشکر بمتصدیان
 آنجا داد و نوشتههای عادلخان در باب طلب کومک به مهابت خان
 رسید و او نیز تجویز این معنی نموده بمتصدیان دکن نوشت که
 بی تأمل و توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند ناگزیر
 سر بلند رای با معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا
 منوچهر و خنجرخان حاکم احمد نگر و جان سپار (نثار) خان حاکم
 ببر و رضوی خان و ترکمانخان و عقیدت خان بخشی و اسد خان و
 عزیز الله و جادو رای و اودارام و سایر امرا و منصبداران که از
 تعینات صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری و سرداران عادلخان
 بقصد استیصال عنبر شتابند چون عنبر ازینمعنی وقوف یافت

تدوم میمنت لزوم بعالم وجود نهاده بودند و نقل و حرکت متعذر می نمود ایشان را در کنف حمایت ایزد سبحانه سپرده خدمت پرست خان و کوتوالخان را با چندی از بندهای اعتمادی بخدمت ایشان مقرر داشته با دیگر شاهزادهای والا شوکت و پرستاران حرم سرای دولت در غایت سنجیدگی و وقار بجانب پتله و بهار نهضت فرمودند درینوقت عرایض دنیا داران دکن خصوصا ملک عنبر مبینی بر التماس توجه بدانصوب مکرر رسید - اکنون مجملی از سوانح ملک دکن که در غیبت آن حضرت حادث شد رقمزده کلک وقایع نگار میگردد چون ملک عنبر بسرحد ولایت قطب الماک شتافت مبلغ مقرری که هر سال بجهت خرج سپاه ازو میگرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز یافت نموده مجددا بعد و سوگند خاطر از اینجانب را پرداخته بسرحد ولایت بیدر رسید و مردم عادلخان را که بحراست آن ملک مقرر بودند زبون و بی استعداد یافتند غافل بر سر آنها تلخت و شهر بیدر را تاراج کرده از آنجا با جمعیت و استعداد نرازان بر سر ملک^(۲) بیجا پور شتافت عادلخان چون اکثری از مردم کار دیده و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود و جمعیتی که بدفع شر او کفایت کند حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست دولت خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و باستحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکریکه با

بهیم کثرت مخالف را بنظر اعتبار در نیارده با طایفه راجپوتان
توسن همت بر انگیخت و تا افواج شاهزاده پرویز خود را رسانیده
بشمشیر آبدار کارزار نمود چنان جوت نام فیلی که در پیش افواج
بود بزخم تیر و تیغ از پای افتاد و آن شیر بیدش جلدت و جرأت با
راجپوتان جان نثار پای عزیمت افشرد کارنامه مردی و شجاعت
ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان جنگ دیده که برگرد و
پیش شاهزاده و مهابتخان ایستاده بودند از اطراف هجوم آورده آن
یکتای عرصه همت را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند
و از تا رمقی داشت کارزار کرده جان نثار شد و سران دیگر افواج توفیق
کومک و مدد نیافتند متصدیان توپخانه که شرایط احتیاط مرعی
نداشته پیشتر شتافته بودند توپها را برجا مانده گریختند و توپخانه
بدست لشکر پادشاهی افتاد و دریا افغان با سایر افغانان که اختیار
بندگی نموده بودند جنگ نا کرده راه عزیمت سپردند و کار بجائی رسید
که افواج پادشاهی حلقه صفت سر بهم آوردند غیر از فیلان علم و تیغ
و قورچیان خاصه که در پس پشت آنحضرت شاه جوان بخت سوار
بودند و عبد الله خان که بجانب دست راست باندک فاصله ایستاده
بود متذغسی بنظر در نمی آمد درینوقت تیری به اسب سوارچی آن
شیر بیدش توکل رسید عبد الله خان جلو شاهی را گرفته بمبالغه
و الحاح بهیار از عرصه کارزار بر آورد و چون اسب سوارچی ایشان
زخم کاری داشت اسب سوارچی خود را کشیده بالتماس بهیار
سوار ساخت بالجملة موکب معادت از رزمگاه تا قلعه رهناس
عنان مسارعت باز کشید و چون دران چند روز شاهزاده مراد بخشش

شاهجهان آمده بودند تمام فواره با لوازم آن از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته بجانب بنگاله گریختند و شاهجهان در جنگل کُنپت که اطرافش بارعدال و جره‌های عظیم پیوسته حصارى ازگل ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده نشسته اند اما رسد غله آنجا کمتر می‌رسید و از ممر آذوقه در اردوی ایشان بقدر عسرت واقع است تا بعد ازین چه روی دهد مقدار اینحال طهماسب قراول از خدمت شاهزاده پرویز بدآک چوکی آمده معروض داشت که باشاهجهان جنگ نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب پٹنه و بهار رفتند. و تفصیل این جنگ آنکه روزی چند عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار موجود بود و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید ده هزار سوار نمی کشید و اکثری از دولخواهان ایشان صلاح دولت در جنگ نمی دیدند بر خلاف رای همه راجه بهیم پسر رانا پای جهالت انشوده مبالغه و اغراق را بحدی رسانید که بدون جنگ همراهی من متصور نیست و این سیرو دور بآئین راجپوتی مغافات دارد ناگزیر شاه عالیقدر مراعات خاطر او بر همه مقدم داشته با عدم استعداد و زبونى لشکر قرار بجنگ صف دادند و از طرفین عساکر آراسته بعرض کارزار مبارزت نمودند نخست ارباب توپخانه از حصار برآمده گرم و گیزا شتافت انواع پادشاهی مانند قوس سه طرف میدان را فرو گرفته ژاله سان تیر و تفنگ می‌ریختند راجه

النهري زن عراقی بجهت مصاحبت و همزیانی زن خراسانی برای
 سامان خانه و زن هندی بواسطه زنا شوهری و زن ماروا النهري
 بجهت شلاق که هرگاه یکی از آنها مصدر تقصیری شود در شلاق باید
 زد تا دیگران عبرت گیرند خان اعظم مصاحبی بود بیعیدیل و نظیر
 لیکن در خبث و نفاق سرآمد ابنای روزگار است درست گفتار کم
 کردار و درشت گوی زشت خوی بود پیوسته اوقات عزیز مصروف
 بآنکه مخاطبی بهم رسد و عالمی را پیش کشد و باقیم وجهی خبثت
 و غیبت مردم کند نسبت بحضرت عرش آشیانی گستاخنها میکرد و
 آنحضرت بمکارم ذاتی و مراحم جلالی میگذرانیدند حقوق خدمت
 والدۀ او پیوسته مطمح نظر داشته میفرمودند که میان من و عزیز
 کوکه جوی شیر واسطه است و از آن نمیتوانم گذشت در هنگامیکه
 بی استرضای آنحضرت از گجرات برگشتی نشسته متوجه زیارت
 خانۀ مبارک شد با آنکه مبلغهای کلی در سفر حجاز صرف نمود
 بجهت پاس عزت و ناموس خویش بشرفا و اعیان آن دیار تکلفات
 و تواضعات زیاده از مقدور بجا آورده انواع خفت و خواری کشیده
 باز بدرگاه والا آمد آنحضرت اصلاً گرانی خاطر ظاهر نهایته بغضاتی
 که در مخیلۀ او نگذاشته بود سرفرازی بخشیدند (۲) داور بخش را
 بحضور طلب داشته خانجهان را بصاحب صوبگی گجرات سرفراز
 ساخته حکم شد که از اکبر آباد باحمد آباد شنانته محافظت نماید
 درین تاریخ خبر رسید که جمعی از زمینداران بنگاله که در خدمت

مسافر دار الملک بقا گردید (ناسش عزیز میرزا محمد است
 کولتاش حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بود و آنحضرت او را
 از جمیع کوکهای خویش عزیز و گرامی تر میداشتند و در محاورات
 گاه عزیز و گاه میرزا کوکه و احیانا خان اعظم خطاب میفرمودند
 از زمان طفولیت و ایام صبا در خدمت آنحضرت گستاخ برآمده
 بود چون والدۀ ماجدۀ او جلیجی آنکه نسبت قوی داشت و مراعات
 خاطر او از والدۀ حقیقی بیشتر میفرمودند پیوسته گستاخیهای
 او را بحسن ادب خریداری میکردند و بجهت رعایت خاطر
 جلیجی آنکه درین دولت ایدقترین قریب بدست کس از اعمام و اقوام
 و اولاد و احفاد میرزا کوکه بمرتبۀ امارت رسیده صاحب علم و نقاره
 شده باشند مشار الیه در حدت فهم و سلاست بیان و طلاوت لسان
 و تاریخ دانی یکتای زمان خویش بود بغایت نفس قوی داشت
 خط نستعلیق را بسیار خوش مینوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا
 میر علی است و باتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط استادان
 مشهور هیچ کمی نداشت در مدعا نویسی ید طولی داشت لیکن
 در عربیت پیاده بود از سخنان اوست که من در عربی داه غریبم
 و هم از سخنان اوست که شخصی حرفی گفت بصدق مقرون داشتم
 و چون مبالغه کرد بشبه انتدام و بعد از آنکه سوگند خورد دریانتم که
 دروغ میگوید از مطایبهای اوست که مردم دولتمند را چهار زن
 لازم است یکی عراقی دوم خراسانی سوم هندوستانی چهارم ماوراء

مقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده خیمه بجهت او ایستاده کنند و جانه بیگم صبیغه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بوده و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسربرد و جمعی از مردم معتمد بر دور خیمه او پاس دارند بعد از مقید داشتن خانخانان فهیم نام غلام اورا که از عمد های دولت او بود و شجاعت را با کار آگاهی جمع داشت خواستند که مقید سازند او رایگان خود را بدست نداد و پای همت انشوده با پهر و چندی از نوکران جان فدایی غیرت و زاد مردی ساخت غرق شهر یور ماه آکسی در ویرناک که سر چشمه دریای بهت است و از سیرگاه های جانفزای نزهت مرای کشمیر است و در اوراق گذشته شرح کیفیت آن نگاشته کلاک بیان گشته عرضه داشت مهابتخان رسید نوشته بود که چون سران لشکر شاهجهان گذرهای آب گنگ را استحکام داده کشتیها را بجانب خود کشیده بودند روزی چند عبور لشکر اقبال در توقف افتاد بعد از آن زمیداران برهنمونگی بخنداری و دولتخواهی سی منزل کشتی بدست آورده چهل کروه بالای گذرهای آب بجهت عبور لشکر اختیار نموده راهبری کردند و عساکر منصور در صیانت ایزدی از آب گذشتند •

نهضت فرمودن رایات عالیات

بصوب دار السلطنت لاهور

بتاریخ پنجم شهر یورماه رایات اقبال بصوب دار السلطنت لاهور ارتقا یافت درین وقت از عرضه داشت منہیان گجرات بمهامع جلال رسید که خان اعظم میرزا کوکه در احمد آباد باجل طبعی

گشت (اصل یلنگتوش اوزبک است از الوس المان نامش خستنی^(۷))
 بوده ترکان یلنگ برهنه را میگویند و توش سینه را گویا در جنگی
 سینه برهنه و از تاخته و ازان روز درالسنه عوام یلنگتوش اشتها یافته
 نوکر نذر محمد خان حاکم بلخ است پیوسته در سرحد خراسان مابین
 قندهار و غزنین میگذرانند نوکر علوفه خوار کم دارد المانجی ولوت
 مار بسیار فراهم آورده بتاخت و تاراج روزگار بسر می برد و بهمین
 قزاقی تاخت و باخت نام بر آورده چون مکرر بسرحد خراسان
 رفته اولکه دارای ایران را تاخته و میر سرحد خراسان نتوانسته
 شر او را از رعایا و متوطن آتحدود کفایت کند شاه ازو در حساب
 توان گفت که در مدت عمر چندین گوشمالی نخورده باشد)
 بندهای شایسته خدمت که درین جنگ مصدر ترددات
 پسندیده گردیده بودند هر کدام درخور استعداد و حالت خویش
 باضافه منصب و اقسام مراحم و نوازش سرانرازی یافتند مقارن
 اینحال از عرضه داشت فاضلخان بخشی لشکر دکن بمصامع جلال
 رهید که چون ملا محمد لاری به برهانپور رفت و خاطر اولیای
 دولت از ضبط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت شاهزاده
 پرویز با مهابتخان و دیگر امرا بصوب ملک بهار و بنگاله نهضت
 فرمودند چون خاطر اقدس از فتنه سازی و نیرنگ پردازیه
 خاتخانان نگرانی داشت و داراب پسر او در خدمت شاهزاده والا
 شکوه بود بصلاح و صوابدین دولتخواهان او را نظر بند نگاهداشتند و

آرمیده بان انداختند و توپ زده شناختند اتفاقا یلنگتوش شب آمده در پس پشته بر غنچی شده ایستاده بود قصدش آنکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه برسند از کمین گاه برآمده کارزار نماید مبارز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را بکومک قراولان فرستاد آنها نیز کس نزد یلنگتوش فرستاده از رسیدن لشکر و افواج قاهره آگاه ساختند یک کروه بلشکر گاه مانده سپاه غنیم نمایان شد آن مقهور مردم خود را در فوج ساخته بود یک فوج او با هراول لشکر منصور مقابل گردید و خود با فوج دیگر بفاصله یک تفنگ انداز رسیده عنان ادبار کشید چون فوج مخالف بحسب کمیت از بهادران فوج هراول انزونی داشت بهادر خان فوج غول خود را گرم و گیرا شتافته بکومک هراول رسانیده نخست بان و زنبورک و توپ و تفنگ بمبار سردادند و از پس آن فیلان جنگی را روانیده کارزار نمودند و جنگ بامتداد و اشتداد کشید و در چندین وقتی یلنگتوش خود را بکومک رسانید و معینا کاری ساخت و پای همت آنها از جای برفت و بهادران عرصه شهامت در کشتن و بستن و تاختن و انداختن کارنامه جلالت و جانشداری بتقدیم رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلو برگردانیدند و هزیران بیشه و غا مقهوران بخت برگشته را تاقلعه حماد که شش کروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته بردند قریب ششصد اوزبک علف تیغ انتقام گردیدند و موازی هزار راس اسب و چینه بسیار که از گرانی در راه انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد و قحی که عنوان فتح نامهای باستانی زبید بنایید ایزد جل سبحانه چهره کشای مراد

اثنای اینحال نذر محمد خان و اتالیق و عمد های او تجویز
 این جرات و بیباکی نمودند و بعد از مبالغه و افراق بسیار رخصت
 گرفته حاصل کرد و آن مقصد فتنه پرداز از بک و المانجی و از هر
 دست مردم چند آنکه توانست فراهم آورده روی ادبار بدین حدود
 نهاد و خانه زاه خان نیز امرای سرحد و مردمی را که در تهاجمات
 تعین بودند جمع آورده بترتیب اسباب نبرد پرداخت و بند های
 جاسپار و بهادران عرصه کرزار (همه ^(۷) یکدل و یکرو بجنگ قرار
 داده بتعصب یکدیگر رزم طلب گردیدند بالجملة بهادران عرصه
 شهابت) بموضع سرک ^(۸) دره که در دو گروهی از غزنین واقع است
 معسکر آراستند از اینجا انواع ترتیب داده و جیبه پوشیده متوجه پیش
 گردیدند خانه زاه خان با جمعی از منصبداران و ملازمان پدر خود
 در غول پای ثبات انشرد و مبارز خان افغان و انیرای سنگهدلن و
 سید حاجی و دیگر بهادران از پیش قدمان هراول قرار یافتند
 و همچنین فوج برانغار و جرانغار و طرح و التمش بآئین شایسته
 ترتیب داده بتایید ایزد جل سبحانه توسل جسته رزم طلب گشتند
 چون مذکور میشد که سپاه ازبک در سه گروه غزنین لشکر گاه ساخته
 دولتخواهان را بخاطر میرسید که شاید روز دیگر تلافی فریقین
 اتفاق افتد قضا را سه گروهی از موضع شیر گذشته فرولان ازبک
 نمایان گردیدند و فرولان لشکر منصور قدم جلالت پیش نهاده جنگ
 انداختند و عساکر اقبال با توپخانه عالی و فیلان کوه شکوه آهسته

رسید که یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد خان اراده نموده که
 حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانه زاک خان پسر مهلبان خان با اصراری
 که بکومک او مقرر اند از شهر برآمده بمدافعه و مقاتله او همت
 مصروف داشته بنابراین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود
 بدآک چوکی رخصت شد که از حقیقت کار وقوف یافته خبر
 مشخص بیارد درینوال آرام بانو بیگم همشیره آنحضرت و دیعت
 حیات سپرد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه باین صبیحه خود
 عنایت بسیار داشتند درچهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود دررفت
 غازی بیگ که بجهت خبرگیری شنافته بود درین تاریخ بخدمت
 پیوسته معروضداشت که یلنگتوش بجهت ضبط هزارجات که یورت
 آنها در حدود غزنین واقع است و از قدیم بحاکم غزنین مالگذاری
 می نمودند قلعه در موضع چتور از مضافات غزنین ساخته همشیر زاده
 خود را با فوجی باز داشته بود سران الوس نزد خانه زاک خان آمده
 استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت شمائیم اگر شرار را از ما کفایت
 کنید بدستور سابق رعیت و فرمان پذیریم والا ناگزیر بآنها ملتجی
 گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان محافظت نمائیم خانه زاک
 خان فوجی بکومک هزارها فرستاد و اوزبکان بمدافعه و مقاتله
 پیش آمدند و در اثنای دار و گیر خواهر زاده یلنگتوش با جمعی
 از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور آن حصار را منهدم ساخته
 مظفر و منصور عذان معارفت معطوف داشتند یلنگتوش از شنیدن
 اینخبر خجلت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان التماس
 نمود که بتاخت سرحد کابل شنافته خود را از انفعال برآرد در

الملك از قصبه كهرکی برآمده بقندهار كه سرحد ولایت گولكنده
 واقع است شتافت و فرزندان را با احوال و ائقال بر فراز قلعه
 دولت آباد گذاشته كهرکی را خالی ساخت و بظاهر چنان نمود كه
 بمرحد قطب الملك ميروم كه زر مقرری خود را ازو باز یانت
 فمایم بالجمله چون ملا محمد لاری ببرهانپور پیوست مهابتخان تا
 شاهپور باستقبال رفته نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و
 از انجا باتفاق او متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سر بلند رای
 را بحکومت و حراست شهر برهانپور گذاشته جادرای برادر او اودارام
 رای را بکومك او مقرر داشت و پسر جادو رای و برادر اودا رام
 را بجهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده
 پیوسته مقرر گشت كه او با پنج هزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سر
 بلند رای تمشیت احكام و انتظام مهام نماید و امین الدین پسر او
 با پنج هزار سوار در خدمت شاهزاده شتاب و این قرار داد مشار الیه
 را رخصت نموده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل لطف
 نمودند و بمحمد امین داماد او نیز خلعت با خنجر و اسب و فیل
 داده پنجاه هزار روپیه مدد خرج به پسر ملا محمد عنایت
 کرده همراه گرفتند و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده
 هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمشه بملا محمد و پسر و داماد
 او تکلیف نمود - نوزدهم خور داد ماه خطه دلیذر کشمیر بوزن موکب
 منصور آراستگی یافت اعتقاد خان از نغایس کشمیر كه درینمدت
 ترتیب داده بود بر سبیل پیشکش معروض داشت چون بمهامع جلال

جمعی بسمت اوده تعیین فرمودند و پهل از روزی چند بیرم بیگ
 را بحکومت و حراست صوبه بهار گذاشته خود نیز رایت اقبال
 برافراشتند و پیش از آنکه عبد الله خان از گذرجوسا عبور نماید
 جهانگیر قلیخان پسر اعظم خان میرزا کوکه که بحکومت جونپور اختصاص
 داشت جای خود را گذاشته نزد میرزا رستم بآله باس رفت و
 عبد الله خان گرم و گیرا آمده در قصبه جهونسی که بر آنطرف آب
 گدگ در تقابل آله باس واقع است معسکر آراست و مرکب اقبال
 حضرت جهانبانی در جونپور نزول سعادت ارزانی فرمود و چون نوازه
 عالی از ینگاله همراه آورده بودند عبد الله خان بضرب توپ و تغنگ
 از آب گذشته در معموره آله باس لشکرگاه ساخت - اکنون مجملی از
 سوانح دکن نگاشته کدک بیان میگردد سابقا یرلیغ قضا تبلیغ عز ایراد
 یافته که عنبر حبشی علی شیرنام وکیل خود را نزد مهابلخان فرستاده
 نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت بامید آنکه مدار مهمات آنصوبه بعهده
 او مفوض باشد و چون میان او و عادلخان ابواب منازعت و خصامت
 مفتوح گشته بود بامداد اعانت بددعی درگاه می خواست که آثار تسلط
 و ترفع برو ظاهر سازد و همچنین عادلخان نیز بجهت دفع شر او تلاش
 میکرد که مدار اختیار آنصوبه بقبضه اقتدار او حواله شود آخر اقسون
 عادلخان کارگر تر افتاد و مهابلخان جانب عنبر را از دست داده بکلم
 روایی عادلخان پرداخت و چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد وکیل
 عادلخان از جانب او نگرانی خاطر داشت مهابلخان خوچی از لشکر
 منصور ببالا گهاٹ تعیین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور
 رسانند و عنبر از شنیدن این اخبار متردد و متوهم گشته بانظام

نیابت و بومیلۀ مقربان درگاه ملازمت نمود بحکم اشرف وکلای سرکر
 بضبط اموال ابراهیم خان پرداختند قریب چهل لک روبیه نقد
 سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط در آمد تا
 حال دارالخاں را مقید داشتند درینوقت از قید برآورده سوگند داده
 حکومت بنگاله باو تفویض فرمودند و زن اورا با یک دختر و یک پسر
 و یک پسر شاهنواز خان همراه گرفتند و راجه بهیم پسر رانا را که درین
 هرج و مرج از خدمت ایشان جدائی اختیار نکرده بود بانوجی برهم
 مقلّا پیشتر از خود بصوب پٹنه روانه گردانیدند و خود با عبدالله
 خان و دیگر بندها از پی شتافتند و صوبۀ پٹنه در تیول شاهزاده
 پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست
 آنملک مقرر داشته آله یار پسر افتخار خان و شیر خان افغان را
 بفوجداری گذاشته بودند یوسیدن راجه بهیم پای همت آنها
 از جای رنمت و توفیق یاری نکرد که حصار پٹنه را استحکام
 داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند از پٹنه برآمده
 بجانب آله باس شتافتند و چنان ملکی را رایگان از دست داده راه
 سلامت پیش گرفتند و راجه بهیم بی منازعت و مجادلت بشهر
 درآمده صوبۀ بهار را متصرف گردید و بعد از روزی چند موکب
 اقبال شاه گیتی ستان سایۀ سعادت بر متوطنان آن مرز و بوم افکند
 و جایگیر داران آنصوبه بحکومت شتافته ملازمت نمودند سعید مبارک
 که حراست قلعه رهناس بعهده او مقرر بود قلعه را سپرد و زمیندار
 اوجینه نیز سعادت زمین بوس دریافت و پیشتر از نهضت موکب
 اقبال عبدالله خانرا بانوجی بصوب آله باس و دریاخان افغان را با

و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست نور الله تاب
مقاومت نیاورده جای خود را گذاشت و جنگ باحمد بیگ
خان رسید موسی الیه مردانه ایستاده زخمها برداشت ابراهیم
خان از مشاهده این حال تاب نیاورده جلو انداخت درین تاختن
سر رشته انتظام افواج از هم گسیخت و چون قلم تقدیر بامر دیگر
رفته بود اکثری از رفقای او دست بکار نا برده راه گریز سپردند
ابراهیم خان با معدودی پای غیرت و حمیت برجا داشت هر چند
مردم جلو او را گرفته خواستند که ازان مهلکه برآزند راضی نشد
گفت که وقت من مقتضی این کار نیست چه دولت بهتر ازین
که سعادت شهادت رزوی شود هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف
هجوم آورده بزخمهای جانستنان کارش تمام ساختند جمعی که در
حصار مقبره متحصن بودند از شهادت ابراهیم خان وقوف یافته
دل پای دادند درین هنگام نقبی را که بندهای شاهی بیای
حصار رسانیده بودند آتش دادند جوانان کارطلب از اطراف دویده
بدرون حصار درآمدند درین دویدن عابد خان دیوان و شریفا
بخشی و دیگر بندهای روشناس به تیر و تفنگ جان نثار شدند
و حصار مفتوح گردید از مردمی که در قلعه بودند بعضی سر و پا
برهنه خود را بدریا انداختند و گروهی که گرفتاری عیال سلسله
پای آنها بود رفته ملازمت نمودند و چون فرزندان و اموال و اشیای
ابراهیم خان در دهاکه بود موکب اقبال از راه دریا بد آنصوب
نهضت فرمود احمد بیگخان برادرزاده ابراهیم خان پیشتر از موکب
منصور خود را بدهاکه رسانیده بود چاره بجز بندگی و فرمان پذیری

آب بود عبد الله خان و دریا خان افغان از آب گذشته بدان سمت
 معسکر آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت اثر احمد
 بیگخان را همراه گرفته سراسیمه بدآنسو شتافت و دیگر مردم را
 بحراست و حصانت قلعه باز داشت و کشتیهایی جنگی را که
 باصلاح هند نواره میگویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت
 تا سر راه برآن فوج گرفته نگذارند که از آب عبور نمایند اتفاقا پیش
 از رسیدن نواره دریا خان افغان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از
 شنیدن این خبر احمد بیگخان را از آب گذرانیده بر سر دریا خان فرستاد
 چون مشار الیه بدریا رسید در کنار آب بپس الغریقیین مبارزت اتفاق
 افتاد و جمعی کثیر از همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند و او
 عطف عنان نموده به ابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم
 آگاه ساخت ابراهیم خان در ساعت کس بطلب جمعی از جوانان کار
 طلب که در چار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت کرمک
 و مدد است گروهی از جوانان خوش اسبه بر جناح استعجال
 خود را با ابراهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاهی یافته چند کوره پس
 نشست و عبد الله خان فیروز جنگ چند کوره بالا تر شتافته برهنمونوی
 زمینداران از آب گذشته بدریا خان پیوست و باتفاق در زمینی که
 یکطرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگل انبوه داشت پای همت
 افشوده عرصه کارزار آراستند و ابراهیم خان از آب عبور نموده
 متوجه عرصه نبرد گشت و خود با هزار سوار در غل ایستاد و نور الله
 نام سید زاده را که از منصبداران تجویزی آن صوبه بود با هشتصد سوار
 هراول قرار داد و احمد بیگخان را با هفتصد سوار طرح ساخت

تعیش کند ابراهیم خان معروض داشت که تا بندگان حضرت این ملک
 را به پیر غلام خود سپرده اند سر من است و این ملک تا جان دارم
 میکوشم و خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجبور الکمیت
 چه مانده بجز این آرزوی و ارمانی در دل نیست که حقوق تربیت
 ادا نمایم و در راه وفا جان نثار شده بسعادت شهادت حیات
 جاوید یابم القصه چون موکب گیهان نشان شاه گدیزی ستان ببردوان
 نزول اقبال ارزانی فرمود صالح کوتاه اندیش حصار را استحکام
 داده پای ضلالت و جهالت افشرد عبد الله خان فرست نداده
 محاصره را بر تنگ ساخت و چون کار بدشواری کشید و از هیچ
 جانب امید کومک و راه نجات ندید ناگزیر از قلعه برآمده عبد الله
 خان را دید و خان نصرت قرین او را فوطه برگردن افکنده بنظر
 عالی در آورد چون این خرسنگ از سر راه برداشته آمد رایت
 اقبال بسمت اکبر نگر ارتفاع یافت ابراهیم خان نخست خواست
 که قلعه اکبر نگر را استحکام داده بشرایط تحصن و لوازم قلعه داری
 پردازد چون حصار اکبر نگر کلان بود و آنقدر جمعیت با خود
 نداشت که از همه جانب چنانچه باید محافظت تواند نمود در
 مقبره پسرش که حصار مختصر و مستحکم داشت تحصن جست
 در خلال اینحال جمعی از بندها که در تهاجمات متعین بودند خود
 را باو رسانیدند و بندهای شاهی بظاهر اکبر نگر آمده حصار مقبره
 را محاصره نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت
 درینوقت احمد بیگ خان رسیده بدرون حصار درآمد و از آمدن او
 دلها را نیروی دیگر پدید آمد چون اهل و عیال اکثری در آنطرف

حاکم نشین آن صوبه است آمد و اشیای خود را همراه گرفته بمقام کنگ که از پدپلی دوازده کروه بجانب بنگاله است شتافت و چون استعداد مقاومت در خود نمی یافت در کنگ نیز نتوانست پای همت افشرد از آنجا به بردوان نزد صالح برادرزاده جعفر بیگ رفته صورت حال ظاهر ساخت و صالح استبعاد نموده تصدیق رسیدن رایات منصوره نمی نمود درینوقت نوشته عبد الله خان بجهت استمالت صالح رسید و او باین وعده همدستان نشده حصار بردوان را استحکام داده در صلاح و صواب دید بر روی خویش بست و ابراهیم خان از شنیدن این خبر صاعقه اثر حیرت زده کار خود گشت و با آنکه اکثری از کوهکیان او در سرحد مکه و دیگر تهاجمات متفرق بودند در اکبر نگر پای همت افشرد با استحکام حصار و فراهم آوردن سپاه و دلاسی لشکر و حشم و ترتیب اسباب رزم و پیکار پرداخت درینوقت نشان عالیشان شاهی با و رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر ربانی و سرنوشت آسمانی آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد و از گردش روزگار و دور لیل و نهار درود بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاد اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک جولانگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون این سرزمین در پیش پا افتاد مرسری نمیتوان گذشت و گذاشت و اگر او اراده رفتن داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته منی فرمائیم که بفراغ خاطر روانه درگاه شود و اگر توقف را صلاح وقت داند ازین ملک هرجا پسند افتد اختیار نموده آموده و صرفه الحال

که پیوسته در خدمت بسر برد و متعاقب او را رسیده دانند چون
مکرر فرامین بتأکید صادر شد که شاهزاده پرویز بالشرکی که
همراه اوست عنان معاودت معطوف داشته بصوب بنگاله شتاید
باوجود ایام برسات و شدت باران ولای وگل ولایت مالوه از برهانپور
کوچ فرمودند و مهابتخان شاهزاده را روانه ساخته خویش روزی چند
تا رسیدن ملا محمد لاری^(۵) در شهر توقف نمود و لشکر خان و جادو^(۶)
رای و اودارام^(۷) و دیگر بندها را مقرر داشت که ببالا گهاٹ رفته در
ظفر نگر معسکر سازند و جانشینان را بدستور سابق رخصت سرکار
بیر فرمود و اسد خان معموری را بایلچور^(۸) باز داشت منوچهر
پسر شاهنواز خان را بجالفاپور تعیین نموده و رضوی خان را به تھانیهر^(۹)
فرستاد که صوبه خاندیص را صیانت نماید و همچنین هر جائی
را بیکی از بندهای کاروان سپرده از ضبط و نسق ملک خاطر را
و پرداخت درینولا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ از بنگاله
رسید نوشته بود که مرکب شاهزاده بلند اقبال داخل اودیسه گردید -
اکنون مجملی از احوال ابراهیم خان و صوبه بنگاله رقمزده کلک
وقایع نگار میگردان اول آنکه احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان
که صاحب صوبه اودیسه بود بر سر زمیندار گردنهر رفته بود از منوج^(۱۰)
این حادثه غریب که بی سابقه آگاهی اتفاق افتاد مندرج
و متحیر گشت ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پبیلی که

(۵ ن) لاهوری (۴ ن) جادون (۷ ن) اودارای (۸ ن) بایلچور

(۹ ن) رضوان خان (۱۰ ن) گروه

هجری بعد از گذشتن یک پهر و دو گهری نیر اعظم به بیت
الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال نوزدهم
جهانگیری آغاز شد چون خبر نهضت موکب شاهی بصوب
لودیسه و بنگاله متحقق گشت بشاهزاده پرویز و مهابت خان
فرمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبه دکن و ابرداخته
متوجه بصوبه اله باس و بهار شوند که اگر صاحب صوبه بنگاله
پیش راه نتواند گرفت و مقاومت نیارد نمود آن فرزند با عساکر
گیهان شکوه بتقابل شتابد و فیروز بنابر حزم و احتیاط عمده سلطنت
خارجیه را بصوب دار الخلافت رخصت فرمودند که در آن حدود بوده
گوش بر حکم دارد اگر بخدمتی حاجت افتد و اشارت رد بر حکم
فرمان کار بند گردد در هنگامی که قاضی عبد العزیز از خدمت
شاه والا جابه بر مسالت آمده بود بحکم اشرف مهابتخان او را در قید نگاه
داشت و بعد از روزی چند کام ناکام ملازم خود ساخت و از برهانپور
برسم وکالت نزد عادلخان فرستاد و دقیا داران دکن از صمیم القلب
اختیار بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر حبشی علی شیر نام
معتد خود را نزد مهابتخان روانه ساخت و از عالم نوکران عرضداشت
نوشته نهایت عجز و فروتنی ظاهر کرد و قرار داد که در دیول گانو
آمده مهابتخان را به بید و پسر کلان خود را در سلک غلامان درگاه
مفتطم گرداند و نوشته قاضی عبد العزیز رسید که عادلخان نطاق
خدمت و دولتخواهی بر میان جان بسته مقرر ساخته که ملا محمد
لهوری را که وکیل مطلق العنان و نفیس ناطقه اوست و در محاورات
و مراسلات او را ملا بابا میگویند و مینویسند با پنج هزار سوار بفرستند

و اگر میسر نشود سر او را بیازند نام بردها بسرعت هرچه تمامتر طبق مسافت نموده در افضای راه بوی رهیدند و ازین حادثه آگاهی یافته والده و فرزندان را بجانب جنگل کسپیل کرد و خود با معدودی پای همت و جمعیت افشوده بکمان داری ایستاده ظاهرا جوی آبی و چهل درمیان بود سید جعفر نزدیک آمده خواست که بسخن سرائی و چرب زبانی او را فریب دهد هر چند بترتیب مقدمات بیم و امید سخن بردازی نمود که شاید بخدمت تواند آورد دروازه نکرد جوابش به تیر جان ستان حواله داشت بغایت جنگ سردانه کرده خان قلی اوزبک را با چندی دیگر مسافرا را عدم گردانید و سید جعفر را نیز زخمی ساخته خود بنزخهای کاری جان نفاژ شد لیکن تارمقی داشت بسیاری را بی رمق ساخت و بعد از کشته شدن او سر او را بریده بردند و مورد آفرین گردید القصه موکب اقبال شاهی از راه بندر مچپلی بدن بصوب اودیسه شدت و قطب الملک بمتصدیان محال متعلقه و محارسان سرحد خویش نوشتنها فرستاد که غله فروشان و زمینداران را مقرر دارند که غله و سایر حبوبات و ضروریات را بآردوی گیهان بوی میروسانیده باشند و پیشکش از نقد و جنس و میوه و حبوبات و غیره مترادف میفرستاده باشند و خدمت آن حضرت را سرمایه سعادت خویش میدانست *

آغاز سال نوزدهم از جلوس

میهنت مانوس حضرت ارفع

روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه

محافل و مجالس حرفهای بی ادبانه ازوشنیده پوشیده بودند
 بمسامع جلال رسید و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده باز
 پرس فرمودند جواب معقول سامان نیاورست کرد حکم بسیاست او شد
 * ع * زبان سرخ سرسبز میدهد برپایه * درینولا صادقخان بضبط
 کوهستان شمالی به پنجاب دستوری یافت و سید بهو بخاری بحکومت
 و حراست دهلی فرق عزت برافراخت علی محمد پسر علی رای
 حاکم تبت برهنمونق پدر بدرگاه والا آمده سعادت جاوید اندرخت
 پنجم ماه اسفندارمذ باغ سرهند بنزول موکب منصور طراوت و نصارت
 پذیرفت و در کنار دریای بیاه صادقخان با کومکیان خود از انتظام
 و استحکام کوهستان شمالی خاطر خود پرورخته سعادت آستان بوس
 دریانت وجگت سنگه راکه روزی چند در شهاب جبال آتش فتنه و فساد
 مشتمل ساخته بود بنوین مراحم بیکران محتمل نموده همراه آورد
 باستشفاع نور جهان بیگم رقم مغرور جرائد جرائم او کشیده آمد درینولا
 از عرایض متصدیان و منہیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که
 شاهزاده شاهجهان از سرحد قطب الملک گذشته بجانب اودیه ونگاله
 شتافتند و درین یورش بسیاری از بندها و تربیت کردهای ایشان
 خاک ادبار بفرق روزگار خود پیخته هنگام فرصت راه بدوفائی سپردند
 از آنجمله روزی در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضلخان دیوان ایشان
 بیا والده و عیال خود قرار برقرار داده جدائی گزید در خلال اینحال
 افضلخان در بیجا پور بود چون این خبر بشاه والا قدر رسید سید جعفر
 و خان قلی اوزبک را با چندی از معتمدان خویش بتعاقب او فرستادند
 و حکم فرمودند که قاصدین و مقدور باشد بدلاسا و مواسا او را زنده بیارند

موضوعه شدن رایات عالیات

بصوب بهشت نظیر کشمیر

چون خاطر قدسی مظاهر از مهم فرزند اقبالمند فراخ گونه یافت
و گرمای هندوستان بمزاج وهاج سازگار نبود دوم آذرماه سنه هزار
سی و دو رایات عزیمت بسیر و شکار خطه دایمیر کشمیر مرتفع
ساختند آصفخان را که بصاحب صوبگی بنگاله تعیین فرموده بودند
چون نور جهان بیگم از جدائی برادر نگرانی خاطر داشت حکم شده که
عنان معارفت معطوف دارد رجعت سنگه پسر افانکر بوطن خویش
رخصت یانت در خلال اینحال عبد الله پسر حکیم نور الدین طهرانی
را در حضور سیاست فرمودند و تفصیل این اجمال آنکه چون دارای
ایران پدرش را بگمان زرو سیم در شکنجه تعذیب کشید مشارالیه
از ایران گریخته بصد فلاکت و پریشانی خود را بهندوستان انداخت
و بوسیله اعتماد الدوله در سلسله بندهای درگاه منتظم گردید و از
مساعدت طالع در اندک مدت بادشاه شناس گشته داخل خدمتگاران
نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معمر یانت لیکن
از آنجا که حوصله اش تنگ بوده با طالع نیک در ستیزه افتاده
کفران نعمت و ناسپاسی پیش نهاد خود ساخت و پیوسته زبان را
بشکو خدا و خداوند آزرده میداشت درینولا مکرر بعرض رسید که هرچه
عنایت و رعایت در حق او بیشتر میشود آن حق ناشناس در شکایت
و آزردهگی میفزاید و مع ذلک نظر بمرحمتهای که در حق او بظهور
می آمد آنحضرت قبول نمیدفرمودند تا آنکه از مردم بیغرض که در

به بندهای شاهی رسید رسوخ عزیمت نقصان پذیرفت و احتیاطی که در استحکام گذرها میکردند بصرافت اصلی نماند تا آنکه شبی در گران خواب غفلت جمعی از جوانان کار طلب بارگی همت به آب در زده مردانه عبور نمودند و دران دل شب از هول این شورش و آشوب ارکان همت بسیاری تزلزل پذیرفت و بیدم بیگ نتوانست بمدافعه و مقابله آن پرداخت و تا برخورد می جنبید کس بسیار از آب گذشت در یفوت نوشتههای شاهزاده پرویز و مهلبتخان بخانخانان رسید و آن حق ناشناس طومار حقیقت و وفا را به آب عصیان شسته سوگند مصحف را مانند شربت فرو خورده از خدا و روز جزا نیندیشیده پرده آزمون از پیش رو برگرفته راه ادبار سپرده به مهلبتخان بیوست و بیدم بیگ خجلت زده و سرانگنده خود را بخدومت شاه عالیقدر رسانید و چون حقیقت بی حقیقتی خانخانان و عبور لشکر منصور حضرت شاهنشاهی از آب فریده و آمدن بیدم بیگ به مسامع علیه شاه جوان بخت رسید توقف در برهانپور صلاح دولت ندانسته با وجود شدت یازان و طغیان آب از دریای تپتی عبور فرمودند و درین هرج و مرج اکثری از بندهای شاهی راه پیونائی سپرده مردود دین و دنیا و مطعون ازل و ابد شدند و شاهزاده پرویز برهانپور رسیده منزلی چند از بی شتافت و چون موکب اقبال شاه والاشکوه از راه ولایت قطب الملک بصوبه اردبیه و بنگاله نهضت فرموده شاهزاده مذکور عطف عذاب نموده در برهانپور توقف گزیدند *

یافت و سامان آذوقه و سایر مصالح قلعه دزری بر وجه دلخواه فرموده
بسیاری از پرستاران حرم سرای اقبال با اسباب زیادتی که همراه
گردانیدن تعذر داشت در آنجا گذاشته متوجه برهانپور شدند معارف
اینحال عبد الله خان از گجرات آمده بخدمت پیوست و شاهزاده
پرویز و مهالخان بکنار آب نریده رسیده هر چند سعی در گذشتن
نمودند چون بدم بیگ کشتیها را بآنطرف برده گذرها را بتوپ و
تفنگ استحکام داده بود میسر نشد از آنجا که مهالخان در
غمرزت و بازندگی و راه مدبری شیطان را منصوبها آموختی نهانی
نوشتها نزد خانانان فرستاده آن کهن سال فرتوت دنیا دوست
را شیطان صفت بترتیب مقدمات مردم فریب از راه برد و
خانانان بخدمت آنحضرت معروضداشت که چون روزگار بناساز
کاری پرداخته اگر روزی چند بنا کاهی در ساخته طرح صلح بمیان
اندازد هر آینه سبب امنیت عالم و رفاهیت بندهای خدا خواهد
بود شاهجهان که همواره به اطفای نائزۀ فتنه همت مصروف می
داشتند ترتیب اینمقدمه را فوز عظیم دانسته خانانان را بخلوت
سرای دولت برده نخست بسوگند مصحف خاطر خویش را از
جانب او مطمئن ساختند و او دست بر مصحف نهاده بغلاظ و شداد
سوگند خورد که هرگز از آنحضرت روی اخلاص برنتابد و در آنچه
خیریت طرفین باشد سعی نماید و بعد از اطمینان قلب خانانان
را رخصت فرموده دارالخان را با فرزندان او در خدمت خود نگاهداشتند
و قرار یافت که مشار الیه درینطرف آب توقف گزیده بمراسلات
ترتیب مقدمات صلح نماید و چون خبر صلح و رخصت خانانان

داده بتقابل شاهزاده پرویز تعیین فرموده بودند حقوق تربیت و نوازش را به عقوق مبدل ساخته و خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته گریخته نزد مهابتخان رفت و از رفتن او تمام فوج برهم خورد و سر رشته انتظام از هم گسیخت و اعتماد از میان برخاست و بسیاری راه بیوفائی سپرده قرار بر فرار دادند و چون حقیقت این بی حقیقتان سیاه درون بعرض رسید جمعی را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب نبرده عبور فرمودند و کشتی هارا یا نظرف کشیده بدم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشته خود با خانخانان بصوب قلعه اسیر و برهانپور شتافتند درینولا محمد تقی بخشی نوشته خانخانان را که نهانی نزد مهابتخان فرستاده بود بخدمت شاهزاده والا قدر آورد در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود *

صد کس بنظر نگاه میدارندم * درنه بپیریدمی ز بی آرامی
ولهذا اورا با دارابخان پهرش از خانه طلب نموده نوشته را در خلوت بوی نمودند جوابی که مسموع افتد سامان نیارست کرد
بغیر از آنکه سرخجالت و ندامت در پیش انگند چاره ندید بنابراین اورا با فرزندان متصل بدولتخانه نظربند نگاهداشتند و آنچه خود فال زده بود که صد کس بنظر نگاه میدارندم پیش آمد بالجملة چون
مورکب گیهان شکوه بیای قلعه اسیر پیوست میر حسام الدین پسر میر جمال الدین حسین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود و آن حضرت خود با اهل حرم بر فراز قلعه شتافته سه روز توقف فرمودند و حراست قلعه بگوپالاس راجپوت که سپاهی کردان بود تفویض

و باز فوجی فراهم آورده در برهانپور خود را بخدمت شاهجهان رسانید چون اینخبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید صفی را که چندین خدمتی بتقدیم رسانیده بود از منصب هفت صدی و سیصد سوار بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خطاب سیفخانی و علم و نقاره فرق عزت بر آسمان سوئند و ناهرخان بمنصب سه هزاری و دو هزار و پانصد سوار عز امتیاز یافت سبحان الله کجا صفی و کجا عبد الله خان * ع

این از فلک است و از حسن نیست

اکنون مجمعی از ماجرای موکب گدیان شکوه شاهجهان و لشکری که در خدمت شاهزاده سلطان پرویز تعیین شده بود نگاشته کلک وقایع نگار میگردد چون عساکر نصرت قرین در موکب اقبال سعادت بود شاهزاده از کربوه چاندا عبور نموده بولایت مالوه در آمد شاهجهان باجمعی که در موکب اقبال سعادت پذیر بودند از قلعه ماند و فرود آمده پیش از خود رستم خان را باجمعی بتقابل فرستادند بهاء الدین برق انداز که در سلک بندهای شاه والا شکوه انتظام داشت و از مخصوصان رستم خان بود از مهابتخان قوالی گرفته در کمین فرصت نشست و وقتی که لشکرها در برابر هم صف کشیدند آن بد سرشت بارگی فتنه برانگیخته خود را به لشکر پادشاهی رسانید و رستم خان که از داه کمترک بود شاه عالی قدر او را از منصب سه بیستی بوالا پایه پنجزاری و خطاب رستمخانی ثرتی فرموده صاحب صوبه گجرات ساخته بودند و نهایت اعتماد برو داشتند درینوقت که او را سردار لشکر قرار

بکومک و مدد الثفات نفرموده باچارصد پانصد سوار برجناح استعجال
 شتافت و در عرض بدست روز از ماندن بیه بروده پیدوست صفی و زاهرخان
 از شهر برآمده در کنار تال کاکریه معسکر آراستند چون عبدالله خان
 از کثرت غنیم و قوف یافت روزی چند در بروده توقف گزید تا کومک
 برسد بعد از چند روز کوچ کرده بمحمود آباد لشکر آرامت و مردم
 شهر از کنار تال کاکریه برخاسته در ظاهر موضع بپویه نزدیک بمزارقطب
 عالم فرود آمدند عبد الله خان از محمود آباد بموضع بارنچه آمد
 صفی و زاهرخان در دیه بالود منزل کردند و بین الغریقین سه کرده
 فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصه کار
 زار شدند قضا را جائی که عبد الله خان معسکر آراسته بود زقوم
 زار انبوه و کوچهای تنگ داشت و زمین پست و بلند بود بنابراین
 سلسله افواج او انتظام شایسته نیافت نخست زاهرخان را که هراول لشکر
 پادشاهی بود باهمت خان که از پیش قدمان فوج عبد الله خان بود
 مبارزت اتفاق افتاد و از شصت قضا تفنگی بر مقتل او رسید و راه
 عدم گزید و فیلی که در پیش فوج عبد الله خان بود از آواز بان
 و تفنگ رو گردان شده بکوچه تنگ که از دو طرف زقوم زار داشت
 بسیاری را پامال راه عدم ساخت و بعد از زد و خورد بسیار از نیرنگی
 تقدیر عبد الله خان راه هزیمت سپرده بپرگنه بروده شتافت و از آنجا
 به بهروج رفت و سه روز در بهروج گذرانیده روز چهارم به بندر سورت
 رفت و در ماه در آنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت

مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفی که عرصه را خالی
یافت با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام
از محال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم و گیرا شتافته هنگام
طلوع نیر اعظم از دروازه که بسمت راه آنهاست بشهر در آیند و خود
بابو خان افغان از برگنه کرنج یلغر کرده وقت سحر بسواد شهر
رسیده در باغ شعبان لحظه توقف نموده تا روز روشن خوب شود
و دوست و دشمن تمیز توان کرد بعد از جهان انروزی صبح
صادق چون دروازه شهر را کشاده یافت انتظار رفا نکشیده از
دروازه سارنگپور بحصار احمد آباد در آمد مقارن این حال
ناهر خان نیز رسیده از دروازه اندرون شهر داخل شد خواجه سرای
عبد الله خان از ظهور این سانحه که در محیله او نگذاشته بود سرامیده
بخانه شیخ حیدر نیر میانه و جیه الدین پناه برد و نام بردها باستحکام
برج و باره پرداخته جمعی را بر سر خانه محمد تقی دیوان و حسن
بیک بخشی فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده
نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانه من است فی الفور
اورا هم دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضبط نسق شهر
مطمئن ساخته بدلا سالی لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداخته
و از نقد و جنس هر چه بدست آمد بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت
نمودند حائی تخت مرصع که مثل آن صورت نه بند در هم شکسته
طلا را بعلوفه نوکران جدید تقسیم نموده جواهر را خود متصرف
گشت و در اندک فرصت جمعیت نیک فراهم آمده چون این خبر
بماند رسید عبد الله خان از خدمت شاه والا قدر رخصت گرفته

آنحضرت عذرا معاودت معطوف داشته متوجه ماند و شدند گجرات را به تیمول عبد الله خان لطف نموده کنهرداس را با صفی دیوان آنصوبه و خزانه و تخت مرصع که پنج لک روپیه صرف آن شده و پردانه شمشیر که بدو لک روپیه برآمده و اینها را بجهت پیدشکس والد بزرگوار ترتیب داده بودند نزد خود طلب نمودند و عبد الله خان ونا دار نام خواجه سرای خود را بحکومت آملک فرستاد و او با معدودی بی سرو پا باحمد آباد درآمده متصرف گشت و صفی دولتخواهی درگاه را بخاطر خود مصمم ساخته در نگهداشتن سپاهی و فراهم آوردن جمعیت همت گذاشت و روزی چند پیشتر از کنهرداس از شهر برآمده در کنار تال کابریه منزل گزید و از آنجا بمحمود آباد شتافت و بظاهر چنان می نمود که بخدمت شاه جهان میروم و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر بندها که در محال جاگیر خود توقف داشتند بمراسلات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتظار فرصت نشست صالح فوجدار سرکار قباله از فحشای کار دریافت که صفی را اندیشه کار دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کنهرداس هم اینمعنی را تفرس نموده بود لیکن چون صفی جمعیت نیک فراهم آورد شرایط حزم و احتیاط مرعی و مسلوک میداشت نتوانستند با او دست زد و صالح که سپاهی کار آگاه بود از توهم آنکه مبادا صفی ترک مدارا و محابا نموده دست یغما بخزانة شاهی دراز سازد در بینی بکار برده با خزانه پیدشکر شتافت و قریب ده لک روپیه در خدمت شاه والا قدر رسانید و کنهرداس نیز پردانه مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما تخت

و توپخانه عالی با بیست و یک رپیه خزانه همراه دادند و فاضلخان
 بخدومت بخشیکری و واقعه نویسی لشکر مقرر گشت غره خوردان
 شاهزاده دار بخش پسر سلطان خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات
 سرافراز ساخته منصب هشت هزارى ذات و سه هزار سوار و دولك
 رپیه نقد مدد خرج عنایت نمودند خان اعظم را بمنصب اتالیقی
 اختصاص بخشیده يك لك رپیه بصیغه مساعدت مرحمت فرمودند
 و آصفخان بصاحب صوبگی ولایت بنگاله و اودیه دستوری یافت
 سی ام خوردان سنه هزده جلوس مطابق نوزدهم شهر رجب هزار و سی
 و دو هجری ورود موکب مسعود بنادر البرکت اجمیر اتفاق افتاد در
 خلال اینحال از آگره خبر رسید که مریم الزمانی بخلوت سرای
 جاردانی انتقال فرمودند حق تعالی غریق بحر رحمت خویش
 گرداناد جگت سنگه پسر را ناگرن از وطن خود آمده دولت زمین
 بوس دریانت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار
 زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر همایون در آمد
 درینوقت عرصه داشت متصدیان صوبه گجرات مشتمل بر جنگی که
 میان عید الله خان و صفی خان پسر امانت خان و دیگر بندها
 شده بمسامع جلال رسید و شرح این داستان برسم اجمال آنکه ولایت
 گجرات به تیول شاهجهان مقرر بود و راجه بکرماجیت بصاحب
 صوبگی آنملک اختصاص داشت در هنگامی که موکب گیهان شکوه
 از ماندو نهضت فرموده راجه بکرماجیت حسب الحکم کنهرداس
 نام برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود بخدومت آمده درحوالی
 دعلی جان نثار گشت چنانچه درجای خود گذارش یافته و چون

که میترزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در مرکز پتن گجرات جاگیر داشت برادران خود او شبی بلیخبر بر سر او ریخته به قتل رسانیدند و مقارن انکمال برادرانش با مادر حقیقی او بدرگاه والا آمدند لیکن مادرش چنانچه بایست مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی نیارست رسانید اگرچه نفقه جوئی و زشت خوئی او بمرتبه بود که کشته شدن او انصوس نداشت لیکن چون ازین بیدولتان نسبت ببرادر کلان که بمنزل پدر است چنین بیباکی ظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بدانچه سزاوار باشد بعمل آید *

رخصت شاهزاده پرویز با عساکر منصور بطرف ماندو

چون بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه کهای چاندا عبور فرموده بماندو شتافت بذاریج بیست و پنجم اردی بهشت شاهزاده پرویز را با عساکر گدیان شکوه که در ظل رایست جهانکشا فراهم آمده بودند بتعاقب ایشان رخصت فرمودند عنان اختیار شاهزاده کامگار و مدار انتظام عساکر اقبال بصوابدید مهابت خان حواله شد * اسامی امرائی که در خدمت شاهزاده دستوری یافتند بدین تفصیل است خان عالم - و راجه نر سنگ دیو بوندیله - و راجه کجسنگه کچهوا - و سر بلند رامی - و لشکر خان - و منصور خان - و راجه جی سنگه - و سورج سنگه - و فاضل خان - و رشید خان - و راجه گردهر - و خواجه میر عزیز الله - و اسد خان - و سید هزیر خان - و اکرام خان - و غیرهم موازی چهل هزار سوار موجود

و هید از افتادن او سر رشته افواج از انتظام افتاد با آنکه مدخل
 عبد الله خان سرداری فوج هراول را ویران ساخته بخدمت
 شاهزاده شتافته بود دارالخا و دیگر سرداران لشکر نیارستند پای
 همت بر جا داشت ازان طرف آمدن عبد الله خان افواج را از
 نسق انداخت و درینجانب بگشته شدن راجه بکر ماجیت دست
 و دل لشکر از کار ماند آخرهای روز افواج طرفین هریک بجای و مقام
 خود رفته قرار گرفتند بالجملة موکب منصور حضرت شاهنشاهی
 از حوالی اکبر آباد عبور نموده بصوب اجمیر نهضت فرمود
 شاهجهان بجانب ماند و راییت دولت بر افراشتند و در کنار کول
 فتحپور اعتبار خان خواجه سرا باسلام عقبة سلطنت جبین سعادت
 نورانی ساخت چون در محارست قلعه آگره شرایط احتیاط و لوازم
 بندگی بتقدیم رسانیده بود بعواطف و نوازش خسروانه کامیاب
 مراد گردیده منصب شش هزاری ذات و پنج هزار سوار عدایت
 نموده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل خاصه مرحمت
 فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند دهم اردی بهشت ماه
 حوالی پرگنه هندون معسکر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بنواحق
 اردی گیهان پوی رسیده بود حکم شد که امرای عظام باستقبال
 شتابند یازدهم ماه مذکور بعد از گذشتن نیم روز در ساعتی که مختار
 انجم شناسان رصد بند بود بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی
 ساخت و بشوق و شغف تمام در آغوش عاطفت گرفته نوازش و مهربانی
 بیش از پیش ظاهر ساختند صادق خان بخشی بحکومت و حراست
 صوبه پنجاب بر افرازی یافت در خلال اینحال بمسامع جلال رسید

کار بجائی رسد که تدارک پذیر نباشد ناگزیر از راه راست عذرا تافته
 با خانخانان و بسیاری از بندها پیگرگنه کوتله که از راه متعارف بیست
 کروه بجانب دست چپ بود شتافتند و چون عبد الله خان قرار
 داده بود که هرگاه افواج باهم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را
 بخدومت میرسانم راجه بکرماجیت و داراخان پسر خانخانان و بسیاری
 از بندها را در برابر لشکر منصور گذاشتند و مطمح نظر دوربین
 آنکه اگر بتحریر یک بیگم فوجی بمبارزت و مقابله نامزد فرمایند
 نام بردها روی آنها را توانند نگاه داشت تا گرد و غبار این فساد
 که روزگار ناهنجار از فتنه کاری برانگیخته بآبداری مدارا فرو
 نشیند و وضعها به آئین پسندیده قرار گیرد و بیگم بتحریر یک مهاریت
 خان آصفخان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن و لشکر خان
 و فدائی خان و نوازخان و غیره را با موازی بیست و پنج هزار سوار
 موجود بتقابل فرستاد و راجه بکرماجیت و داراخان نیز افواج
 ترتیب داده در برابر آمدند عبد الله خان که در انتظار فرصت
 بود قابو یافته جلوریز بلشکر شاهزاده پیوست درین هرج و مرج
 زیردست خان و شیر حمله و شیر پلجه^(۶) پسر او و محمد حسین
 برادر خواجه جهان و نور الزمان^(۷) پسر اسد خان معموری از فوج
 عبد الله خان جان نثار شدند راجه بکرماجیت که از اراده عبد الله
 خان آگاهی داشت نیز داراخان شتافت که نوید آمدن او رسانده
 قضا را درینوقت تیرتغذگ از شست غیب به مقتل راجه بکرماجیت

و سایر بندها از محال جاگیر خود آمده سعادت زمین بوس دریافتند
از جمله راجه نرسنگدیو بوندیله فوج اراسته عرض داد و آصفخان در
کرناال بخدمت پیوست و نوازشخان پسر سعید خان از گجرات آمده
باستلام عتبه خلافت ناصیه افروز گردید و تارمیدن بدار الملک
دهلی جمعیت نیک در ظلال رایت جلال فراهم آمد سید بهبه
بخاری و صدر خان و راجه کشنداس در دهلی بسعادت زمین بوس
فرق عزت بر افراختند باقر خان از صوبه اوده آمده فوج اراسته بنظر
در آورد و راجه گردهر پسر رای سین در باری استمعاد ملازمت
در یافت درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابید
مهابتخان مفوض بود و سردار می نوج هراول بعد الله خان مقرر داشته
حکم فرمودند که یک گروه پیشتر از اردو فرود می آمده باشند و
خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بعهده او شد *

آغاز سال هردهم از جلوس اقدس

شب چهارشنبه^(۲) بیستم جمادی الاول سنه هزار و سی و دو هجری
نیر فروغ بخش بدیت الشرف حمل پرتو سعادت انگند و سال هردهم
از جلوس بمبارکی آغاز شد راجه جی منگه نبیره راجه مانسنگه از وطن
خود آمده باستلام سده سنیه ناصیه سعادت انروخت درینوقت خبر
رسید که شاهزاده والا شکوه از سعادت جبلی و حق شناسی نتوانستند
بخود قرار داد که با این لشکر و جمعیت بدقابل شتابند مبادا

آمد و از کشتن جان برد مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان از دارالخلافه رسید که شاهجهان با عساکر بیدکران بنواحی اکبر آباد آمده در فتح پور توقف گزیدند و موسویخان در فتح پور دولت ملازمت دریافته تبلیغ احکام پادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبد العزیز برفاقت مشارالیه مترجه درگاه گشته مطالب ایشانرا بعرض همایون رساند چون افضلخان در درگاه کاری نداشت و هرچند باصلاح این فساد کوشش نموده نتیجه بر آن متوثر نگشت ناگزیر مایوس باز گشت و بیگم مذاکرات و مخاصمت را صریح ساخته محال جاگیر شاهجهان را بمکاره و ستیزه تغیر داده بشهریار تنخواه فرمود و چون حرفهای ناملائم و مقدمات زشت از بی التفاتی حضرت شاهنشاهی و بداندیشی بیگم پناه جوان بخت رسید و متذیق گشت که هرچند مدارا و بردباری بکار رود حمل بر عجز و زبونی کرده بتعدی و تحکم خواهند افزود و جمعی که بامید واریها فراهم آمده اند آیت یاس از صفحه احوال خواننده راه بیوفائی خواهند سپرد و کار بدشواری خواهد کشید لاجرم بخاطر صلاح اندیش چنین نقش بست که پیش از رسیدن شاهزاده پوریز و فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک بخدمت پدر بزرگوار باید شتافت بحتمل که این حجاب از میدان برگرفته آید و کار بجائی نرسد که طوفان را ندامت حاصل شود باجمله در کنار آب لودیانه موسویخان با قاضی عبد العزیز رسید و از بسکه مزاج اشرف بتحریر و فساد نور محل بشورش و آشوب گرائیده بود قاضی را راه سخن نداده حواله مهابتخان فرمودند که مقید دارد و چون موکب اقبال از سرهند پیشتر شتافت امرا

دار الخلافت آگره از اعظم مصالح دولت دانسته از آب سلطانپور عبور فرمودند بالجملة از فتنه سازی نور جهان بیگم کار باینحد رسید و بشامت نسبت شهریار جهانی بشورش گرائید و فرزندى را که دستور العمل اخلاص و رضا جوئی بود بزور و عنف بر سر ستیز و لجاج آوردند و چنین بادشاهی را که در کبر سن با کمال ضعف و بیماری در هوای که بمزاج اشرف نهایت نا سازگاری و تذاقض داشت بجنگ فرزند ترغیب و تحریص نمودند غافل از آنکه بهر جانب که چشم زخم رسد زیان زدگی این دولت ست و بجز ندامت نتیجۀ بر آن مترتب نخواهد شد بدهائی را که سالها تربیت فرموده بوالا پایۀ امارت رسانیده اند و امروز بایستی که در مویک شاهزادۀ والا قدر بر سر قندهار که ناموس سلطنت است گوی مساعرت از یکدیگر بر بایند در جنگ خانگی ضایع ساختند در بنوقت چندی از ابواب فساد که محرک سلسلۀ عذاب بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذوالقدر و فدائی خان میر توزک بخدمت شاهزاده ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هر سه را محبوس فرمودند و بغیر عداوتی که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت بر بی اخلاصی او سوگند خورد و نور الدین قلی نیز بر طبق آن گواهی دروغ داد همچنین ابو سعید از جانب محرم خان خواجه سرا خیانت کرده مقدمۀ چند که بوی خون ازانها آید معروض داشت و در آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هردو بلیچاره شد و مهابت خان که در هلاک این تهمت زدهای مظلوم بود بی تأمل و توقف به تیغ بیدریغ از هم گذرانید و فدائی خان را تیغ زبان بمیان جان در

و مقاصد نهانی و قوف حاصل نموده بخدمت شاذبد تا هرچه مقتضای وقت باشد بعمل آید درین تاریخ مهابتخان از کابل رسیده بسعدت زمین بوم سرافرازی یافت در خلوت بعرض اشرف رسانید که تا معتمد خان در میان کار است برهم زدن هنگامه شاهجهان از محالات مینماید اگر حضرت صریح بقتل او راضی نباشند ببهانه خدمتی روانه کابل سازند تا من ادرا آواره راه عدم گردانم مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان " اگر رسید که شاه جهان بالشکر بسیار از ماندن متوجه اینصوب شد تا پیش نهاک خاطر چه باشد بنا برون رای صواب نما چنین اقتضا فرمود که در لباس سیر و شکار تا کنار آب سلطانپور نهضت اتفاق افتد بعد ازان هرچه از پرده غیب چهره کشا گردد در خور آن بعمل آید *

ورود موکب همایون بصوب دارالخلافه آگره

باین عزیمت هفدهم بهمن ماه رایت اقبال بصوب دارالخلافه آگره ارتفاع یافت در خلال اینحال عرضه داشت اعتبارخان و دیگر پندها پیوسته از دارالخلافه آگره رسید که چون موکب منصور شاه زاده گیتی ستان شاهجهان بر جناح استعجال متوجه اینحدود است و خانخانان و دارالخاں پسر ادرا با دیگر امرا که از تعینات صوبه دکن بودند همراه آورده ازینجهت آوردن خزانه و روانه ساختن آصفخان صلاح دولت ندانسته بنابر احتیاط با استحکام برج و باره و لوازم آن پرداختن و بر طبق این عرضه داشت آصفخان نیز رسید و آمدن شاهجهان بتحقق و تیقن پیوسته لاجرم نهضت موکب اقبال بصوب

بر افراخت هزار مهر و هزار روپيه بصيغه نذر و هجده اسپ عراقی
برسم پيشکش معروض داشت حيدر بيگ و ولی بيگ فرستادهای
شاه عباس بسعدت آستان بوسه سرافرازگشته مرافقه محبت طراز بنظر
اقدس در آوردند و همدران زودی خلعت و خرجی داده رخصت
انعطاف ارزاني داشتند خانجهان را که بجهت بعضي مصلحتها
طلب شده بود اسپ و فيل و شمشير و خنجر مرصع عنایت نموده
بطريق منقلا تعيين فرمودند و حکم شد که تا رسيدن شهریار در
ملتان توقف گزيده منتظر فرمان باشد و آصفخان را بدار الخلافت
آگه فرستادند که تمام خزاین مهر و روپيه که از آغاز سلطنت عرش
آشيانى انار الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد و ازین
فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابتخان
التماس نموده بود و پيش ازین درجای خود اشارتي بدان رفته
و شريف وکیل شاهزاده پرويز دستوری يافت که بسرعت هرچه
تمامتر شتافته ایشان را با لشکر صوبه بهار متوجه ملازمت سازد و
فرمان مرحمت عنوان بخط خاص قلمی نموده تاکيد بسيار در آمدن
مردوم فرمودند درین ایام که مزاج صحت امتزاج قدری از مرکز
اعتدال انحراف داشت و آمدن شاه به تسخير قندهار موجب توحش
و توزع خاطر قدسي مظاهر بود پیوسته حرفهای نا ملایم از طرف
شاهجهان شورش افزای طبع اشرف میگشت و حدوث این سانحه
بر آنحضرت سخت گران بود لاجرم موهوبخان را که از بندهای
مزاج فهم و سخن شناس بود نزد آن کوكب مراد فرستاده نصایح
هوش افزا بتقریر او حواله فرمودند حکم شد که برارادهای باطنی

که محال متعلقه شاهجهانرا که در سرکار حصار و میدان در آب
و غیره واقع است بجایگزین شهریار تنخواه نمایند و ایشان عوض
جایگزین آن محال از صوبه دکن و گجرات و مالوه هرجا خواهند
متصرف گردند افضلخان هرچند در اصلاح این فساد سعی نموده
نتیجه بران مترتب نگشت و بیگم راه سخن نداده اورا بی نیل
مقصود رخصت معاودت فرموده بشاه زاده بلند اقبال فرمان صادر
شد که صوبه دکن و گجرات و مالوه بآن فرزند عذایت شده ازین
محال هرجا که خواهند محل اقامت قرار داده بضبط آنحدود
پردازند و جمعی از بندها را که بجهت یورش قندهار طلب
فرموده ایم بزودی روانه درگاه والانمایند اگرچه این احکام را بحضرت
شاهنشاهی منسوب میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبوده
همه ساخته و پرداخته بیگم بود و غرض اصلی آنکه اگر شاهجهان
بتغیر جایگزین و جدا ساختن مردم تن در داده این تحکم و تعدی
را فرو خورد بمرور فتور عظیم در جمعیت و سامان ایشان راه
خواهد یافت و اگر مزاج و هاج آن فرزند تخت و تاج بشورش
در آمده با قبله حقیقی و خداوند مجازی طریق گستاخی و سوء ادب
پیش گیرد ناگزیر بر حضرت شاهنشاهی لازم و متحتم خواهد
شد که بدین جانب نهضت فرمایند (تا) روز فتنه پرداز چه
نیرنگیها کند و چه نقشها بر روی کار آرد) درین ایام خانجهان
بموجب فرمان از ملتان رسیده بسعادت زمین بوس فوق عزت

و دستگاهی بجهت تربیت و پیش آوردن شهریار ترتیب دهند
و چون آصفخان را بجانب دارمی شاهجهان متهم داشتند و خاطر بیگم را
از حیلۀ پردازی بحرفهای لغو و مقدمات دور از کار منحرف ساخته
بودند هرگاه ازین عالم سخنی مذکور میشد آصفخان سکوت را حصار
عزت خود دانسته زبان را بگویائی آشنا نمی ساخت و از باب فساد میدان
را خالی یافته در آتش افروزی سعی داشتند و چون خود مرد این
کار نبودند بیگم را برین آوردند که مهابت خانرا که از قدیم با آصفخان
خصوصیت دارد و با شاهزاده بی اخلاص است از کابل باید طلبید
تا متصدی انتظام اسباب فتنه و آشوب گردد و از غرایب آنکه هرچند
فرامین مطاعه و نشانهای بیگم بطلب اوصاف میگشت نظر بر نسبتهای
سابق ظهور این سانحه را بوجوه معقول دلنشین خود نمی
توانست ساخت و جرأت بر آمدن نمی نمود و بخدمت مهد عمایا
عرضه داشت میکرد که تا آصفخان در درگاه باشد آمدن من متصور
نیست اگر در واقع بوهیم زدن دولت شاهجهان را با خود مصمم
ساخته اند آصفخان را بصوبۀ بنگاله باید فرستاد و معتمد خانرا که
خلیفۀ بیعت شاهجهانست سیاست باید فرمود تا من جرأت
بر آمدن نموده متصدی این شغل خطیر گردم اما الله خان پسر
مهابتخان بمنصب سه هزاری ذات و یک هزار و هفتصد سوار افرازی
یافت و فرمان شد که اورا بوکالت خویش در کابل گذاشته جریده
متوجه درگاه گردد درینوقت که ورود موکب منصور بدار السلطنت
لاهور اتفاق افتاد عبد الله خان از محال جاگیر خود آمده باستلام
عقبۀ اقبال جبین افروز گشت به متصدیان دیوان اعلیٰ حکم شد

اینحال دریا رسید و خواست که قلعه را متصرف گردد از طرفین
آتش قتال اشتعال پذیرفت و تیری بر حننه چشم شریف الملك
رسید و اذرا کور ساخت و ظهور این سالحه سبب شورش و آشوب
خاطر بیگم گشت و زمانه را خمیر مایه قنده بدست افتاد *

نهضت رایات عالیات بصوب دارالسلطنت لاهور

در بیست و پنجم مرداد ماه آلهی نهضت اعلام نصرت فرجام
بصوب لاهور اتفاق افتاده بقتنه پردازی نور محل و شورش طابعی او
خدمت قندهار بهر یار فرموده بمنصب دوازده هزاره ذات و هشت
هزار سوار سرافرازی بخشیدند و مقور گشت که میرزا رستم اتالیق
شاهزاده رسیده مالراشکر باشد و پیشتر به لاهور شتافته بغراهم آوردن سپاه
همت مصروف دارد در مقام هیرة پور اعتقاد خان بصاحب صوبگی
کشمیر سرافراز گشت و کنور سنگه راجه کشتوار را از حبس برآورده
بعزایت ملک کشتوار کامیاب مراد گردانیدند و قرار یافت که زعفران
و جانور شکاری بخالصه شریقه ضبط شود و چون از آب چناب عبور
موکب منصور دست داد میرزا رستم از لاهور آمده باستلام عتبه
خلافت جبین سعادت نورانی ساخت درین تاریخ افضلخان دیوان
شاهزاده گیتی ستان شاهجهان عرضه داشت ایشانرا آورده ملازمت
نمود همگی همت آن خلع دزدمان خلافت مصروف برآنکه
عجار شورشی که مرتفع گشته بآبیاری مدارا و ملایمت فرو نشیند
و پرده آزر و ادب از میان برداشته نشود و اراده فاسد بد اندیشان
واقع طلب آنکه از جانبدن اسباب شورش و فساد مرانجام یابد

درگاه خواهند شد میرزا رستم صفوی را حکم شد که پیشتر بلاهور شناخته
استعداد لشکر قندهار نماید و يك لک روپیه برهم مساعدت عنایت
فرمودند سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی
و فیروزی عنان معاودت معطوف داشته معتمد خان بخشی بر جناح
استعجال روانه درگاه والا گردد درین تاریخ آمده باستلام عتبه خلافت
جبین افروز گردید - از غرایب آنکه در حرم سربای دولت دانه
مرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شد جوتک رای
منجم معروض داشت که درین دو سه روز پیدا میشود و صادق رمال
عرض کرد که در همین دو روز از جائی بهم میرسد که بصفا و نراحت
متصف باشد مثل عبادتخانه و جائی که مخصوص بنماز و تسبیح
باشد و عورت رمالی بعرض رسانیده که درین دو سه روز بهم میرسد
و زن سفید پوستی از روی شگفتگی و انبساط بدست مبارک
خواهد داد قضا را روز سوم یکی از کنیزان ترک در عبادت خانه
یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان آورده بدست مبارک داد
و سخن هر سه بکرسی نشست درینوا شاهزاده بلند اقبال برگشته
دهول پور را بجایگزین خود التماس نموده دریا افغان را بحکومت
و حراست آنجا تعیین فرمودند و پیش از رسیدن عرضه داشت
شاهزاده بالتماس نور محل بجایگزین شهر یار نخواه شده بود و شریف
الملک ملازم شهر یار قلعه دهول پور را در تصرف داشت مقارن

(۶ ن) مولف اقبال نامه که بخشی آن لشکر بود روانه رکاب

ظفر انتساب گرد (۷ ن) دهاپور

شاهجهان دستوری یافت که با عساکر فیروزی متأثر و نیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم بیرجناح استعجال متوجه ملازمت گردند درین تاریخ مهابتخان از کابل آمده باهتلام عتبه خلافت ناصیه سعادت بر افروخت حکیم مومنا بوسیله مهابتخان دولت ملازمت در یافته از روی قدرت و دلیری متصدی علاج ضعف آنحضرت گشت و در همان چند روز که آثار صحت بر ناصیه جلال پیدا شد مهابتخان را رخصت صوبه کابل فرمودند اعتبار^(۱) خان خواجه سرا بمنصب پنج هزاری ذات و چهار هزار سوار سرافرازی یافت و چون پیرو منحنی شده و از منورمن بسعادت پرستاری آنحضرت اختصاص داشت صاحب صوبگی اکبر آباد و حراست قلعه و خزائن بعده آن دیرینه خدمت مقرر گشت (نوزدهم فروردی ظاهر یکمیلی مورد بارگاه اقبال شد و جشن شرف در آنجا آراستگی پذیرفت و دوم اردی بهشت در خطه دایذیر کشمیر نزول سعادت اتفاق افتاد) مقارن اینحال عرضه داشت خانجهان از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و آلات و ادوات قلعه گیری آمده بمحاصره قلعه قندهار پرداخت و خواجه عبدالعزیز نقشبندی با سی صد جوان در قلعه متحصن گشت تا بعد ازین چه رو دهد زین العابدین که بطالب شاهزاده جوان بخت شتافته بود درین تاریخ آمده ملازمت نمود و معروض داشت که موکب اقبال شاهزاده والا شکوه از برهانپور بقلعه ماند و در پیوسته چون موسم برشکال نزدیک رسیده بود ایام بارندگی را در قلعه ماند و گذرانیده متوجه

جاگیر و حشم و سایر اسباب ریاست و امارت اعتماد الدوله را بنور جهان بیگم ارزانی داشتند و خواجه ابوالحسن بهائی منصب دیوانی کل سر بلندی یافت - در خلال اینحال از عرایض منبهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که سلطان خسرو در بیستم بهمن ماه بعارضه درد قولنج و دیعت حیات سپرد پیش ازین قراولان تعیین شده بودند که در مقام کرجهاک شکار قمرغه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که جرگه بهم پیوسته بنشاط شکار پرداخته یکصد و بیست و یکراس از قچکار کوهی و تکه مار خور و چهاره شکار فرمودند *

آغاز سال هفدهم از جلوس معلی

شب دوشنبه هشتم شهر جمادی الاول هزار سی و یک هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و سال هفدهم از جلوس بادشاهی آغاز شد (دربین روز آصفخان به منصب شش هزاری ذات و سوار سرافراز گردید) و چهل هزار روپیه بزنبدیل بیگ ایلمچی عنایت شد در خلال اینحال استماع افتاده که دارایی ایران بعزم تسخیر قندهار رایت عزیمت برافراشته هرچند این حرف نظر بر نسبتهای سابق و لاحق بغایت مستبعد مینمود لیکن از آنجا که حزم و احتیاط از شرایط آسای جهانداری و لوازم پاس سلطنت است زمین العابدین بخشی اهدیان با فرمان مرحمت عنوان نزد شاهزاده گیتیستان

و عوام الناس را بدان فریفته دارند و هنوز میگویند که چون زن مهادیو را عمر بر سر آمد مهادیو از غایت نابدستگی و تعلق که باو داشت لاش او را بر دوش گرفته سر در جهان نهاد و مدتها با خود میگردانید چون یکپندسی برین گذشت ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر فرو ریخت و هر عضوی در جائی افتاده در خور کرامت و شرافت هر عضو آن موضع را عزت و حرمت داشتند و چون سینه که بنسبت اعضای دیگر شریفتر است درین مقام افتاد اینجا را بنسبت جاهای دیگر گرامی تر داشتند (و بمضی برآند که این سنگ که الحال معبود کفار شقاوت آنار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که قدیم بود لشکری که از اهل اسلام آمده از اینجا برداشته در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پی بدان نیارست برد و مدتها این غوغای کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه برهمنی مزور بجبهت دکان آرائی خویش سنگی را در جائی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من درگا را بخواب دیدم بمن گفت که در فلان مقام انداخته اند اکنون وقت ظهور من آمده مرا از اینجا گرفته در موضعی که مناسب حال من است نگاه دار راجه هم از سالوسی و هم بطمع زر که از نذورات فراهم خواهد آمد سخن برهن را معتبر داشته جمعی را همراه او فرستاد که آن سنگ یافته بعزت و شوکت تمام آورده درین مقام نصب سازند و باین طریق از نو) دکان ضلالت و گمراهی فروچیدند و العلم عند الله - درین تاریخ

مذکور بعمل آورند بتوفیق ایزد جلّ شانه بازگ نماز و خواندن خطبه و کشتن گاو و غیره که از ابتدای این قلعه تا حال بتوقع نیامده بود همه در حضور اشرف بظهور آمد و سجدهات شکر این موهبت عظمی و عطیۀ کبری که هیچ پادشاهی بتوفیق بران نیافته بود بتقدیم رسید و حکم شد که مسجدی عالی درون قلعه اساس نهند قلعه کانگه بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام و متانتش بحدیست که تا آذوقه و سایر مصالح قلعه داری برجا باشد دست استیلا بدامن امنیتش نمیرسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است اگرچه بعضی جا سر کوبها دارد که توپ و تفنگ توان رسانید لیکن حصاریان را زیان ندارد و میتوانند که بجائی دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ مانند و قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و دور درون آن یک کوره و پانزده طنابست طول پاو کوره و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده و از پانزده کم نیست و ارتفاع یکصد و چهارده ذرعه و دو حوض کلان در درون قلعه واقع است بعد از فراغ از سیر قلعه بتماشای بتخانه درگا که به بهون مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیه ضلالت گشته قطع نظر از کفار شقاوت آثار که بت پرستی آئین آنها ست گروه گروه از عوام اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می برند و بپرهش این سنگ میاه که سیاه تر از دل آنها ست تبرک می جویند نزدیک به بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است و از اثر حرارت و تابش آن پیوسته آتشی شعله میکشد و ارباب ضلالت آنرا جوالا مکهی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده اند

تنگ شده و علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است بنابر
اضطراب نور جهان بیگم و گرانج خاطر او حضرت شاهنشاهی عطف
عنان فرموده آخرهای روز بدیدن او تشریف بردند وقت سكرات
بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نور جهان بیگم
بجانب حضرت شاهنشاهی اشارت نمود که میشناسید در چنان وقتی
این بیت انوری بر زبان آورد *

آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود

در جبین عالم آرایش به بیند مهتری

بعد از دو سه ساعت بر حمت جاوید پیوست خاقان حق شناس
آمرزش آن کهن خدمت را از درگاه آلهی مسألت نموده بچهل و
یک تن از نرزدان و اقوام او خلعت مرحمت فرمودند روز دیگر
بهمان عزیمت متوجه تماشای قلعه کانگه شدند و بچهار منزل
ساحل دریای مان^(۱) کنکا مورد اردوی معلی گشت درین منزل
پیشکش راجه جنب^(۲) بنظر اقدس در آمد ملک او بیست و پنج
کروه از کانگه دور تر است و درین کوهستان از عمده تر زمینداری
نیست عقبهای و دشوار دارد و تا حال اطاعت هیچ بادشاهی نکرده
برادرش که پیشکش او را آورده بود بنوازشات شاهانه سرافرازی یافت
بیست و چهارم ماه مذکور بر فراز قلعه بر آمده حکم فرمودند که
قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام
و شرائط دین متین محمدیست علیہ الصلوٰۃ والسلام در قلعه

گلزار جارید بهار کشمیر اتفاق افتاد مظفر خان بخشی بحفظ و حراست
دار الخلافت آگره مقرر گشت شاهزاده پرویز را که خبر ضعف مزاج آن
حضرت شنیده از تیول خود آمده بود در حوالی متهوره رخصت
انعطاف ارزانی فرمودند. درینولا بعرض همایون رسید که جادو رای
کاپته که هراول لشکر دکن بود از مقهوران وخیم العاقبت جدائی
گرفته بدد رفته توفیق سعادت زمین بوس شاهزاده گیتی سدان
شاهجهان دریافت درین تاریخ معروض گردید که راجه بهاو سنگه
کچهاوه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت با آنکه جگت سنگه
برادر کلان او و مها سنگه برادر زاده او هر دو با فراط شراب نقد حیات
در باخته بودند عبرت ازان بر نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت
جوان وجیه و سنجیده و نیک ذات بود خواجه ابوالحسن از دکن آمده
باستلام عتبه خلافت جبین سعادت افروخت و راقم اقبالنامه بمنصب
دو هزار و ششصد سوار سرافرازی یافت چهاردهم بهمن ماه
آلهی موضع بهلوان از مضافات سینا محل ورود اردوی گیهان پوی
گردید چون هوای سیر و تماشای کوهستان کانگره همواره مرکوز
خاطر قدسی مظاهر بود اردوی کلان را درین مقام گذاشته با جمعی
از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور
شدند و چون اعتماد الدوله بیمار می صعب داشت در اردو گذاشته
صادق خان میر بخشی را بجهت محافظت احوال مشار الیه و
محارست اردو مقرر داشتند روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد الدوله

خفجر مرصع و اسپ و فیل و خوانهای زر سرافرازی یافتند و بعد از فراغ وزن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن اهل نشاط و ارباب استحفاظ ریخته شد و چونک رای منجم را که نوید بخش صحت و تندرستی بود بمهر و روپیه وزن فرمودند و مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روپیه باین صیغه انعام شد و در آخر مجلس پیشکشهایی که بجهت حضرت ترتیب داده بود بنظر اشرف در آوردن از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و اقسام نفایس آنچه پسند افتاد برگزیدند بالجملة موازی در لک روپیه صرف این جشن عالی و انعاماتی که بیگم کرده بقلم آمدن سوای آنچه برسم پیشکش گذراندند درینفولا بدست لک روپیه خزانه مصحوب آله داد خان بجهت ضروریات لشکر دکن نزد شاهزاده گیتی سنان شاهجهان فرستادند چون بعرض اشرف رسید که عبد الله خان بی رخصت شاهزاده از صوبه دکن بمحال جاگیر خود شتافته بدیوانیان عظام حکم شد که جاگیر او را تغیر نمایند و اعتماد رای بسزاولی مقرر گشت که باز او را بخدمت شاهزاده رسانند درینفولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و زیارت خانه مبارک نمود مبلغ بدست هزار روپیه بصیغه مدد خرج عنایت فرمودند *

ارتفاع ریات جهانکشا بصوب کشمیر باردوم

چون هوای آگره از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج صحت استزاج سازگار نبود روز در شنبه دوازدهم آبان ماه آلهی سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس نهضت موکب گیدهان شعوه بعزم سیرو شکار

بخد مت پیوست و از روی جرأت و اظهار قدرت مرکب علاج
 گردید و مدار برادر یقه گرم و خشک نهاد و از تدبیرات او نیز فائده
 مترتب نشد بلکه سبب افزونی حرارت و خشکی مزاج و دماغ
 گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت چون در نشاء
 پیاله بنقد خفنی میشد احیاناً روزانه هم بخلاف معتاد ارتکاب آن
 مینمودند رفته رفته بافراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن
 هوا ضرر آن محسوس گشت بنا برین در مقام کم کردن پیاله
 و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شدند و شراب
 را بتدریج کم فرمودند و از غذاهای ناموافق احتراز کردند (امید) که
 حکیم علی الاطلاق صحت عاجل و شفای کامل روزی کفایت درینوا
 شاهزاده سلطان پرویز خبر بیماری آنحضرت را شنیده از جاگیر
 خود بدرگاه آمده معادت زمین بوس در یافته مسرت بخش خاطر
 پدر فرشته سیر گردید (در بیست و پنجم شهر شوال هزار و سی هجری
 جشن وزن شمشیری بمبارکی و فرخی آراستگی یافت چون در سر
 آغاز این سال مسعود اثر صحت و بهبودی بر وجنات احوال پدید
 بود نور محل التماس نمود که وکلای او متصدیق سامان این جشن
 عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت تکلف و
 جمعی از بندهای پسندیده خدمت و خواصان مزاج دان که درین
 ضعف از روی اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت
 برگرد آنحضرت میگشتند بنوازشات خلعت و کمر و شمشیر مرصع و

به آشنائی او تن در نمیدهد و صحبت آن دلداده در باطنش اثر
نمیکند هر دو را بحضور طلب داشته باز پرس فرمودند هر چند آن
عورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد آهنگر
از غایت تعلق بی تابانه گفت که اگر یقین دانم که او را بمن
عنایت نمی فرمایند خود را از فراز شاه برج قلعه بزیر می اندازم
آن حضرت از روی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را
از بام این خانه بزیر اندازی من او را حکمی بدو عنایت میکنم
هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت
و بمجرد افتادن چند قطره خون از چشمهایش بیرون افتاد و جان داد
و بلائی که از چشم کشیده بود بچشم خون دید *

شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن

در سوانح گذشته ایمانی بران رفته بود که حضرت شاهنشاهی
روز جشن دهمره در کشمیر اثر گرفتگی و گرانج نفس و کوتاهی
دم در خود احساس نمودند مجمل از کثرت بارندگی و رطوبت
هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی
و گرفتگی ظاهر میشد رفته رفته باشنداد و امتداد انجامید
و از اطباء که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله
متصنی علاج گشت و یکچندی دواهای گرم ملایم تدبیرات
یکبار برد بظاهر اندکی تحقیف شد چون از کوه برآمدند باز شدت
ظاهر ساخت در دهمرتبه روزی چند بشیر بزد باز بشیر شتر پرداخت
و از هیچ کدام فایده معتد به حاصل نشد مقارن ایحال حکیم رکنا

مظفر و منصور مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری بسیار مقرر گشت که سوای ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بود موازی چهارده کرور دام دیگر از محال که متصل بسرخدهای بادشاهی است واگذارند و پنجاه لک روپیه برسم پیشکش بخزانۀ عامره رسانند بالجمله حضرت شاهنشاهی افضلخان را رخصت انعطاف ارزانی داشته جیعۀ لعلی که شاه عباس فرستاده بود و تعریف آن در جای خود نگاشته کلک سوانح نگار گشته مصحوب مشارالیه بجهت شاهزاده ارسال داشتند و قلمدان مرصع بافضلخان عنایت شد آقا بیگ و صاحب علی بیگ و غیره فرستادهای دارای ایران بانعام سی هزار روپیه نقد سرفراز گردیدند و همچنین بدیگران نیز در خور شایستگی انعامها فرمودند و یادبودی بجهت شاه مصحوب نام بردها ارسال داشتند و مقارن اینحال قاسم بیگ فرستادۀ دارای ایران دولت زمین بوس دریافت و مکذوب مشتمل بر مراتب محبت و یکجبهتی با سوغاتی که فرستاده بودند بنظر در آورد نظر بیگ آخته بیگی شاهزادۀ بلند اقبال شاهجهان عرض داشت ایشانرا آورده گذرانید التماس اسپان بخششی نموده بودند براجۀ کشنداس مشرف اصطبل حکم شد که هزار راس اسب از طوبله سرکار در عرض پانزده روز سامان نموده روانه سازد و اسب روم رتن نام که شاه والا جاه روم از غنایم فتح روم فرستاده بودند بشاهزادۀ عنایت نموده مصحوب او ارسال داشتند درین وقت بعرض رسید که کلیان نام آهنگری بژی هم از صنّف خود عاشق زار است و پیوسته سر در پی او دارد و اظهار گرفتاری و آشفتگی مینماید و آن ضعیفه با وجودی که بیوه است اصلا

به تیغ انتقام برخاک هلاک انداختند و بهمین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک و عنبر مقهور بود رانده بردند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احوال و ائقال برآورده بقلعه دولت آباد داشت و خود پشت برقلعه داده نشسته و بدیشتری از مردم را بر اطراف ملک پراکنده ساخته و سران لشکر ظفر اثر با سپاه کینه خواه سه روز در بلده کهرکی توقف نموده شهری را که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بنوعی خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که برونق اصلی باز آید مچلا بعد از انهدام آن بناها را بنا برین قرار گرفت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یکمرتبه اینجا رفته ارباب فساد را تذبیه بر اصل نموده از سر نو سامان آذوقه کرده و کوسک گذاشته عنان معارفت معطوف باید داشت و باین عزیمت حائب تا قصبه پتن شتافتند و عنبر مقهور مزور حیل ساز و کلاه نزد امرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سر رشته بندگی و درخواستی از دست نمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نهم و آنچه فرمان شود از جریمه و پیشکش منت داشته بهر کار میرسانم اتفاقا دران چند روز عسرت تمام از گرانی غله در اردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمد نگر را محاصره داشتند از طنطنه نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده از دور قلعه بر خاستند بنا برین فوجی بکوسک خنجر خان فرستاده مبلغی بر سرمدن خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته

جمعی از بندها که در قلعه ماندو بودند رسید باین مضمون که
 فوجی از مقهوران قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده از آب نریده
 گذشته دیهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته بناخت و تاراج
 مشغول اند لاجرم مدار المهای خواجه ابوالحسن با پنجاه هزار سوار
 برسم منقلا تعین شد که گرم و چسپان شتافته سزای آن گروه باطل
 ستیز بدهد خواجه شبها شب رانده هنگام طلوع صبح بر لب آب
 رسید و مخدولان آگاهی یافته لحظه پیشتر به آب در زده خود را
 بساحل سلامت رسانیده بودند بهادران تیز جلو بتعاقب شتافته
 قریب چهارده کروه دیگر آنها را رانده بسیاری را بشمیر انتقام
 مسافر راه عدم گردانیدند و مقهوران روزگار برگشته تا برهانپور غنان
 مسارعت باز کشیدند و بخواجه ابوالحسن فرمان شد که تا رسیدن
 مرکب منصور در آن طرف آب توقف نماید و متعاقب خود نیز با عساکر
 اقبال بغوج منقلا پیوسته کوچ بکوچ تا برهانپور تشریف فرمودند
 هنوز آن مخدولان بی عاقبت در سواد شهر پای ادبار برقرار داشتند
 چون مدت دو سال بندهای درگاه با گروه باطل ستیز در زد و خورد
 بودند انواع و اقسام رنج از بی جاگیری و عسرت غله کشیده بودند
 و از سوارهای دایمی اسبان زبون شده بنابر آن مدت نه روز بسر انجام
 لشکر توقف اتفاق افتاد درین نه روز سی لک روپیه نقد و اسب
 وجیده بسیار بسپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم
 را از شهر برآوردند و پیش از آنکه معارزان رزم دوست تیغ کین
 بخون عدو رنگین سازند سیه بختان تاب مقاومت دیاروده مانند بنات
 النعش از هم پاشیدند و جوانان تیز جلو از عقب درآمده به بیاری را

محمد سعید نرمود که آفتاد در جارا بکنند هر چند بدبختتر کنندید اثر
 حدث و حرارت بدبختتر ظاهر گشت تا بجائی رسید که پارچه آهنی تفته
 نمودار شد و بخدی گرم بود که گویا همین دم از کوره آتش بر آورده
 اند و چون هوا رسید سرد گشت آنرا بر گرفته بمنزل خود آورد
 و در خریطه کرده و مهر بر نهاده روانه درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی
 استاد داوود را که درغن شمشیر گری یک طولی دارد بحضور طلبیده
 فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجر و کاردی مرتب سازد
 عرض کرد که در زیر پند نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه
 پاهن دیگر که پاک و بلجزم باشد ضم ساخته بعمل آورد حکم شد که
 چنین کنند سه حصه آهن برق و یک حصه آهن دیگر با هم آمیخته در
 قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیمیا اثر در آورد
 از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورده بود بدستور شمشیر یمانی و جنوبی
 خم می شد و اثر خم نمی ماند و در برش با شمشیرهای اصیل اول اول
 برابر آمد - و چون والدۀ امام قلیخان والی توران مکتوبی مشتمل بر
 اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بنور جهان بیگم فرستاده و از
 تحفه های آن دیار برهم سوغات ارسال داشته بود بنا برین از جانب
 بیگم مکتوبی در جواب مراسم ایشان نوشته خواجه فصیر کللی را
 که از قدیمان این درگاه بود باقسام نغایس بطریق یاب بود فرستاده
 شد چهاردهم خوردان ماه افضلخان دیوان شاهزادۀ گیتی ستان شاهجهان
 عرض داشتی مشتمل بر نوید فتح و فیروزی و شرح دیگر مطالب
 آورده باسلام عتبه خلافت جبین انروخت و تفصیل این مجمل
 آنکه چون موکب منصور بحوالی اوجین پیوسته عرض داشت

از اله باس^(۶) به پتنه راهی سازد و مکرم خان حاکم اردبیشه می و دو
 زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود پایت قبول یافت درینولا
 گور خوی از راه دریا آورده بودند بغایت عجیب و غریب (بعینه^(۷)) مانند
 شیر لیکن خطوط شیر سیاه و زرد است و ازین سیاه و سفید (و از سر
 بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سرسم خطهای سیاه و سفید
 مناسب جا و مقام کلان و خرد بقریزه افتاده و برگرد چشم خطی
 سیاه در غایت لطافت کشیده و از بسکه عجیب بود بعضی را گمان
 میشد که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیق و تفحص به یقین
 پیوست که خدا آفرین است - شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس
 طوی شاهزاده شهریار منعقد گشت درینولا غریب سانحه اتفاق افتاد
 در یکی از مواضع پرگنه جلند هر هنگام صبح از جانب مشرق غوغائی
 عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول آن صدای وحشت انرا
 نزدیک بود که ساکنان آن مرز و بوم قالب از جان تهی کنند درائنائی
 این شور و شغب روشنای برق آساروی با انحطاط نهاده بر زمین افتاده
 نا پدید گشت بعد از زمانی که آن شورش و آشوب لختی تسکین
 یافت و دلهای مشوش از هراسیمه سری و آشفتگی بخود آمد قاصد
 تیزتگ نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده ازین سانحه
 آگاه ساختند او در لحظه سوار شده و بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر
 در آورده موازی ده دوازده نرعه در طول و عرض نوعی سوخته بود
 که نشانی از سبزه و رستنی نمانده و هنوز حرارت و تفسیدگی داشت

بنظر اشرف در آوردند لعلی بوزن دوازده مثقال از خزانه میرزا الغ بیگ خلف میرزا شاه رخ که بمروزر روزگار و گردش احوال بسلسله صفویه منتقل گشته بود و دران لعل بخط نسخ کنده شده الغ بیگ بن میرزا شاه رخ بهادر بن امیر تیمور کورگان در گوشه دیگر بفرموده شاه والا شکوه بخط نستعلیق نقش کنده بنده شاه ولایت عباس و این لعل را در پر خافه جلیغه نشانیده بجهت مناسبتها ارسال داشته بود چون نام اجداد حضرت شاهنشاهی دران لعل ثبت شده تیمنا و تبرکا برخود مبارک گرفته بسعده الله داروغه زرگر خانه حکم فرمودند که در گوشه دیگر جهان گیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم نماید - چهاردهم اسفندار مذ ماه بساعت مسعود و زمان محمود دولتخانه آگره ورود مرکب گیدهان شکوه محمود بلاد روی زمین شد لشکر خان حاکم شهر و خضر خان حاکم قلعه اسیر و برهانپور و دیگر بندهای عمده بمسعدت استقبال شتافته دولت آستان بوس دریافتند *

آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف

روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری اورنگ نشین چارباغش انلاک بهشرفخانه حمل ورود سعادت ارزانی فرمود و سال شانزدهم از جلوس اشرف آغاز شد درین نوروز شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزار و سی و چهار هزار سوار شرف اختصاص یافت و صوبه بهار از تغیر مقرنخان به تیول شاهزاده پرویز مقرر گشت و راجه مارنکه یو از درگاه بسزاولی تعیین شد که ایشان را

ملتان سرفراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند خلعت با خنجر
مرصع و اسب وفیل عنایت شد چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر
ظاهر ساخته و بهانه درد چشم وضعف باصره را وسیله آمدن خود بدرگاه
نموده بود معلوم شد که به بودن آنجا راضی نیست لهذا حکومت
و حراست قندهار بعبد العزیز خان مغفوز داشته او را بدرگاه طلب
فرمودند و فرمان شد که بعد از رسیدن او بقندهار بهادر خان
قلعه را حواله او نموده متوجه درگاه معلی گردد چون برگشته کرانه
که وطن قدیم الخدمت مقربخان است از راه راست بر جانب
دست چپ واقع بود حسب التماس آن دیرینه خدمت پرگفته
مذکور مورد ازوری گیهان پوی گردید و او سر مغفورت بر او خ
عزت رسانیده یک قطعه یاقوت و چهار قطعه الماس برسم
پیشکش و هزار ذرع مخمل بصیغه پا انداز و صد نفر شتر
بطریق تصدق معروض داشت حکم شد که شتران را بارباب
استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ سیر باغ کرانه بشکارگاه پالم
تشریف برده روزی چند بنشاط شکار خوشوقت شدند آنکه عزم
معموره دهلی فرموده سرفراز حوض شمسی بارگاه اقبال برافراشتند
و بیست و دو زنجیر فیل پیشکش اله یار خان ولد افتخار خان بنظر
افدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبه ینگاله نوزده زنجیر فیل
با چهل و دو نفر خواجه سرا و دیگر نفایس که دران ملک بهم
می رسید برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد درینولا
آنایلیک و محب علی بیگ فرستادهای فرمانروای ایران سعادت
زمین بوس دریافته مکتوب محبت طراز شاه والا قدر با کلمگی پربالقی

گیتی ستان شاهجهان توجه باندظام آنصوب مبذول فرمایند و چون
بندهای شاهی بمحاصره قلعه کنگره اشتغال داشتند نهضت موکب
منصور روزی چند در محله توقف افتاده بود درینوقت که قلعه کنگره
بکلید همت شاهزاده بلند اقبال مفتوح گردید خاطر اشرف ازان نگرانی
و اپرداخت مجدد آن عزیمت تصمیم یافت لاجرم بتاریخ روز جمعه چهارم
دی ماه آلهی شاهزاده عالی مقدار بحکم پدر بزرگوار باسنتیصال ارباب
زوال رایات نصرت و اقبال برافراشتند خلعت باخنجر و شمشیر
مرصع و اسب و فیل خاصه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از
تسخیر دکن ده کرور دام از ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش
متصرف گردند ششصد و پنجاه منصب دار و یک هزار احدى و هزار
سوار بر تقداز رومی و پنج هزار توپچی پیداده سوای سی و یک هزار
سوار که پیش ازین در آن صوبه متعین بودند با توپخانه عظیم و
فیلان کوه شکوه در خدمت شاهزاده بلند اقبال دستوری یافتند و
یک کرور روپیه خزانه لطف فرمودند و بندهایی که بخدمت مذکور
متعین شدند هر کدام در خور پایه خویش باضافه منصب و انعام
اسب و فیل سرفرازی پذیرفتند و خسرو را که در زندان مکانات
محبوس بود و بندهای شاهی محافظت و محارست او مینمودند
حکم شد که همراه خود برده بضابطه که خاطر آن فرزند مطمئن
باشد مقید دارد و در همین ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافه
اکبر آباد ارتفاع یافت راقم اقبال نامه را بوالا منصب بخشی گری
سر بلندی بخشیده و علم مرحمت نموده در خدمت شاهزاده اقلیم
کشا شرف رخصت ارزانی داشتند خانجهان را بصاحب صوبگی

گرمی شاه والا قدر مشتمل بر اظهار مراتب یکجبهتی بنظر اقدس
 در آورده چهارده راس اسب با یراق و سه دست باز توپغون و پنج سراسر
 و یک قطار شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر برسم پیشکش معروض
 داشت خلعت فاخره با جیغه و طره مرصع و خنجر مرصع مرحمت
 فرمودند بعد از چند روز سوغات فرمان رومی ایران که مصحوب
 زنبیل بیگ ارسال داشته بود بنظر اشرف درآمد سه لک روپیه
 قیمت شد درین تاریخ صبیحه نورهان بیگم را که از علی قلی خان
 توکمان داشت بجهت شاهزاده شهریارخواستگاری فرموده یک لک
 روپیه از نقد و جنس برسم هاجق فرستادند و پنجاه هزار روپیه بانعام
 زنبیل بیگ ایچنی عفات کردند *

دستوری یافتن شاهزاده گیتی منان شاه جهان به تنبیه حکام دکن نوبت دوم و نهضت حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه اکبره

درین ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاهر بسیر و شکا
 گلزار همیشه بهار کشمیر خوش وقت بود از عرایض متصدیان مناک
 جنوبی که بتواتر رسیده بوضوح پیوست که چون رایات جهان کشا از مرکز
 خلافت دورتر شتافته دنیا داران دکن از کوته اندیشی و کم عقلی نقص
 عهد نموده سر بگفته و فساد بر داشته اند و پا از اندازه خویش برتر
 نهاده بسیاری از مضافات احمد فکر و برار را متصرف گشته اند
 و مدار شغل آن شور بختان برداخته و تاراج و آتش دادن و ضائع
 ساختن کشتها و علفزارهاست لاجرم مقرر شده بود که شاهزاده

گذارش یافته و باجمعه درینولا شاهزاده بلند اقبال گیتی سنان
 شاهجهان عزیمت تسخیر قلعه مذکور بر ذمت همت خویش لازم
 شمرده راجه بکرماجیت را که از عمدهای دولت ایشان بوده
 باستعداد تمام تعیین فرمودند و بسیاری از امرای پادشاهی و بندهای
 شاهی بکرمک مشار الیه دستوری یافتند - بتاریخ شانزدهم شوال
 هزار و بیست و نه هجری بدور قلعه پیوسته مورچلهای قسمت نمودند
 و مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه کرده راه آمد و شد
 آذوقه را مسدود ساختند و رفته رفته کار بدشواری کشید و بعد
 از آنکه از قسم غله و آنچه از غذا تواند شد در قلعه نماند چهار ماه
 دیگر علفهای خشک را بنمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت
 رسید و از هیچ ممر راه نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه
 را سپردند - روز مبارک شنبه غره شهر محرم سال هزار و سی و یک
 هجری فتحی که هیچ یک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود
 و در نظر کوه اندیشان ظاهر بین دور مینمود الله تعالی بمحض
 لطف و کرم خود کرامت فرمود جمعی از بندها که درین خدمت
 ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش
 باضافه مذاصب و مراتب سرفرازی یافتند - روز مبارک شنبه
 دوازدهم بدوالتخافه شاهزاده بلند اقبال تشریف ارزانی فرمودند
 پیشکش بسیار از نغایس و نوادر هر دیار بنظر اشرف در آورده
 آنچه پسند افتاد برگزیده تته را بایشان بخشیدند از جمله سه
 زنجیر فیول کتان گران بها با رخوت طلا داخل حلقه خاصه شد درینولا
 و فیول رنگ ابلجی بدولت آستان بوس فرق عزت برافراخته رقیقه

داشت که مرا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه
 بر زبان مبارک گذشته احتیاط و درر بینی را پاس میدارد که همه
 وقت یکسان نیست سلطان آفرین کرد و راجه منزلی چند در رکاب
 بوده رخصت معاودت یافت و بعد ازان هر که بر تخت دہلی نشست
 لشکری بتسخیر قلعه کانگرة فرستاد کاری از پیش نرفت بالجمله
 حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه یکمرتبه لشکر عظیم بسرداری
 حسین قلیخان که بعد از تقدیم خدمات پسندیده بخطاب خانجہانی
 شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمود در اثنای محاصره شورش
 ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته
 بصوب پنجاب علم فتنه و فساد برافراخت و خانجہان ناگزیر از گرد
 قلعه برخاسته متوجه اطفای نائر شورش و آشوب او شد و تسخیر
 قلعه در عقد تعویق افتاد و پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف
 بود و شاهد مقصود از نہانخانہ تقدیر چہرہ کشا نمی شد چون تخت
 دولت بجلوس جہانگیری آراستگی یافت نخست مرتضی خان را
 کہ ایالت صوبہ پنجاب داشت با فوجی از بہادران رزم طلب بتسخیر
 قلعه مذکور رخصت فرمودند و هنوز آن مہم بانصرام نرسیده بود کہ
 مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست بعد ازان سورجمل پسر راجہ باسو
 تعہد خدمت مذکور نمود اورا بسرداری لشکر سرفرازی بخشیدند
 و آن بد سرشت در مقام بغی و کافر نعمتی در آمدہ عصیل
 ورزید و تفرقہ عظیم دران لشکر راہ یافت و تسخیر قلعه در عقد
 توقف افتاد و بسی برنیامد کہ آن حق ناشناس بسزای عمل
 خویش گرفتار گشتہ بچہم رفت چنانچہ تفصیل آن در جای خود

از عنایات مجدد و اهدای العطایا بود سر نیاز بدرگاه کریم کار ساز فرو
آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند کانگره قلعه ایست
قدیم بر سمت شمالی لاهور در میان کوهستان واقع شده باستحکام
و دشوار کشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور است از تاریخ
اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین آگاه نیست اعتقاد
زمینداران و لایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی
بقوم دیگر انتقال نموده و بیگانه برو تسلط نیافته و العلم عند الله
بالجملة ازان هنگام که ضیت اسلام و آوازه دین متین محمدی
به هندوستان رسیده هیچ یکی از سلاطین والا شکوه را فتح آن میسر
نشده است سلطان فیروز شاه باین همه شوکت و استعداد خود
بتسخیر این قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت و چون دانست
که استحکام و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعه داری و آذوقه
با متحصنان قلعه بوده باشد افتتاح آن بکلید تدبیر از محالاتست کم
نا کام بآمدن راجه و ملازمت نمودن او خورسندی نموده دست ازان
باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را
بالتماس در اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه
بر راجه گفت مثل من بادشاهی را بدرون قلعه در آوردن از شرایط حزم
و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه
را بتصرف در آورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت
نمود در لحظه فوجی از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه برآمده
سلطان را کورنش کردند سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و
متفکر گشته از غدر اندیشید راجه قدم خدمت پیش نهاده معروض

شاهزادگی شکارگاه بندگان حضرت بود و بنام مبارک خویش دیهیم آباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده بسکندر مئی که از قراولان بقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرموده بودند بعد از جلوس اشرف پرگنه ساخته و بجهانگیر آباد موسوم فرموده بجانگیر مومنی الیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی بجهت دولخانه و تالابی و مناری اساس دهند و بعد از فوت سکندر مئی بجانگیر ارادتخان عنایت نمودند و سربراهی عمارت بمشار الیه باز گشت بهمه جهت یک لک و پنججاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد بی تکلف بادشاهانه شکارگاهی است - روز دوشنبه نهم آذر ماه مطابق پنجم شهر محرم سال هزار و سی و هجری در ساعت مسعود و زمان محمود بدولتخانه دار السلطنت لاهور که مجدداً باهتمام معمور خان میر عمارات حسن انجام پذیرفته بمبارکی و خرمی نزول اقبال ارزانی فرمودند بی اغراق منازل دلکشا و نشیمنهای روح افزادرعنایت فزاهت و لطافت همه مصور و منقش بعمل استادان فادریه کار آراستگی یافته و باغهای سبز و خرم به انواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته *.

ز پای تا بسرش هر کجا که می نگری

کرشده دامن دل میکشد که جا اینجا است

از متصدیان سرکار استماع افتاد که مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت گشت درین روز بجهت انروز توید فتح قلعه کانگه مسرت بخش خاطر اولیای دولت گشت و حضرت شاهنشاهی بشکر این موهبت عظمی که

موضع قله معسکر اقبال گشت ازین منزل در هوا و زبان و
لباس و رستنی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا
بزبان هندوی و کشمیری همدو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها
هندیست و زبان کشمیر را بجهت قرب جوار یاد گرفته اند محملا
از اینجا داخل هندوستان و ولایت گرم سیر است عورات لباس پشمینه
نمی پوشند و بدستور اهل هند حلقه در بدنی میکنند روز دیگر
موضع راجور محل ورود موکب مسعود گردید مردم اینجا در زمان
قدیم هندو بوده اند و زمیدار این سرزمین را راجه میگفتند سلطان
فیروز مسلمان کرده معینا او را راجه میگویند و بدعتهای ایام جهالت
در میان آنها نیز مستمر است چنانچه زنان هندو با شوهر خود
زنده با آتش در می آیند آنها نیز زننده بگور می در آیند بمرغ
رسید که درین چند روز دختر ده دوازده ساله با شوهر زننده بگور
در آمده و بعضی از مردم بی بضاعت را که دختر بوجود آید
فی القور خفه کرده میکشند و با هنوز خویشی و پیوند میکنند هم
دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خود بد نیست اما دادن
نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هر کس
که مرتکب این بدعتها شود او را سیاحت کنند در منزل بهر شکار^(۱)
قمرغه ترتیب یافته یکروز مقام فرموده بذشاط شکار پرداختند و در
مقام کهرجاک و مکهیل نیز شکار قمرغه کردند و از اینجا بده منزل شکار^(۲)
گاه جهان گیر آباد مخیم بارگاه جاه و جلال شد این سرزمین در زمان

قالی کرمان در برابر آن پلاسی بیش نیست و در طراحی و رنگ آمیزی صفحه ایست از کار بهزاد لطافت شال کشمیر ازان فزون تر است که محتاج بشرح و بیان باشد *

معاودت موکب منصور بصوب لاهور

بعد از فراغ سیر زعفران زار شب دوشنبه بیست و هفتم مهر ماه آبی از راه کوتل پر پنچال نهضت ریات اقبال بصوب لاهور اتفاق افتاد بحکم اشرف در هر منزل عمارتی اساس یافته که هنگام برف و باران و شدت سرما در خیمه نباید گذرانید چون بعرض رسید که زبیل بیگ ایلچی شاه عباس بحوالی لاهور رسیده میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو را باستقبال او فرستاده خلعت با سی هزار روپیۀ مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند و مقرر شد که آنچه او بمیر مذکور تکلیف نماید میر نیز موازعی قیمت آن آن با پنجهزار روپیۀ دیگر از خود برسم ضیافت ارسال دارد درین چند روز پیوسته برف باریده بود و کوهها سفید شده و در میان جاده یخ بسته چنانچه سم اسب گیرائی نداشت و سوار بدشواری طی مسافت مینمود درین راه از سختی سرما شیخ ابن یامین مسافر راه عدم شد از خدمتکاران معتمد و بندهای قدیم بود انیون خاصه را او نگاه می داشت و آبدار خانه نیز بعده او بود خدمت انیون بخواص خان تفویض یافت و آبدار خانه بموسوی خان مقرر شد چون

(۵۱) * ییت *

خزان از خوبیهای بهار هیچ کمی ندارد
 ذوق نفا نیافتد در رنه در نظر * رنگین تر از بهار بود جلوه خزان
 چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایت
 مراجعت بر افراختند و بنابر آنکه زعفران گل کرده بود از سواد شهر
 بموضع بانپور شتافتند در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر ازین موضع
 جای دیگر نمیشود چمن چمن صحرا صحرا چند آنکه نظر کار میکرد
 شگفته بود بته اش بزمین پیوسته میباشد گلش چهار برگ میدارد
 بنفشه رنگ و از میانش سه شاخ زعفران رسته و در سال کامل
 چهار صد من بوزن حال زعفران حاصل میشود که سه هزار و دو صد
 من بوزن خراسان باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا
 معمول است و سیري بده روپیه خرید و فروخت میشود و رسم مقرری
 است که گل زعفران را وزن کرده باهل حرفه میدهند و آنها بخانه خود
 برده زعفران از میان گل چیده بر می آرند و موافق ربعی که از
 قدیم بسته اند بمتصدیان این شغل میرسانند و هم وزن آن نمک
 در وجه اجوره میگیرند نمک در کشمیر نمیباشد بحدیکه در حسن
 او هم نمک نیست نمک از هندوستان می برند دیگر از تحفهای
 کشمیر پر کلکی است و جانور شکاری و در سالی تا دو هزار و هفتصد
 پریهم می رسد و از باز و جره تا در یست دست بدام می افتد آشیان
 پاشه هم دارد و پاشه آشیانی خوب میشود درین دولت این قرین
 کارخانه قالی بهم رسیده و از پشم شال کشمیر بغایت عالی شد و قماش

میرفته باشند و ده دوازده ملاح بزیر آب در آمده سرهای کشتیها را که باهم پیوسته است بدست گرفته پاهارا بر زمین کوفته میروند و ماهی که در میان هر دو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد بپای ملاحان میرسد و ملاح فی الغر غوطه خورده خود را بقعر آب میروساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته بدو دست زور میکند تا آب او را ببالا نیارد و او ماهی را گرفته بر سی آرد و بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته می آرند از جمله پیرملاحی بود که در هر غوطه زدن دو ماهی بر سی آورد و این شکار مخصوص دریای بهت است و بجای دیگر دیده و شنیده نشده و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد (در شهر ^(۶) جشن دسره ترتیب یافت اسپان و فیالن را آراسته بنظر همایون در آوردند) درینولا مزاج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس نموده حقیقت را به طبائی که در ركب اقبال بسعادت حضور اختصاص داشتند بیان فرمودند و ابتدای ضعیف آنحضرت ازین تاریخ است در خلال اینحال بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گردیدند در صفاپور کول آب خوشی است و بر سمت شمالی آن کوهی است پر درخت با آنکه هنوز آغاز موسم خزان بود غریب نموده داشت عکس اشجار الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان آب بغایت خوش می نمود و بی اغراق خوبیهای

جوی و سبزه و گیاهی که در زیر آب رسته چه نویسد بعضی
 سبزه تلخ و برخی فسققی و سیبکی و اقسام سبزه سیر و نیم سیر
 در هم نمودار از جمله بته بنظر در آمد بعینه مانند دم طارح
 منقش و از موج آب متحرک و گلها جابجا شگفته نفس الامر
 آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلغریبی سیرگاهی نیست
 چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر
 ارتفاع یافت و سرچشمه لوگا بهون محل نزول بارگاه اقبال گشت
 این سرچشمه نیز سیرگاه خوش است اگر مناسب مقام عمارتی
 اساس یابد جای خوبی خواهد شد در اثنای راه بر چشمه
 اندوهناک عبور افتاده وجه تسمیه اندوهناک اینست که ماهی
 این چشمه اکثری نابینا می باشد زمانی توقف فرموده دام
 انداختند درازده ماهی گرفتار شد سه ماهی نابینا بود و نه ماهی
 چشم داشت ظاهرا آب این چشمه را تأثیری است که ماهی را کور
 میسازد بنابر غرابت ثبت شد و بشرحی که رقمزده کلمک بیان
 گشته منزل بمنزل مراجعت فرمودند ارادتخان خانسامان بصاحب
 صوبگی کشمیر سرفرازی یافت و میرجمله از تغیر او بخدمت
 مذکور سعادت اندوخت و راقم حروف از تغیر میر جمله بخدمت
 عرض مکرر مقرر گشت درین راه غیر مکرر شکار ماهی مشاهده
 افتاد در جائی که آب تا سینۀ آدمی باشد دو کشتی محاذی یک
 دیگر می برند بدستوری که یکسر باهم پیوسته و سر دیگر از هم دور
 بفاصله چهارده پانزده ذرعه و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها
 چوب دراز بدست گرفته می ایستند تا فاعله زیاده و کم نشود و برابر

بیشتر است و درختهای کلان کهن سال از چنار و سفیدار و سیاه بید
بر دور آن رسته درین چشمها آنقدر ماهی درهم میجوشند که
چشم خیره میشود و صفای آب بمثابۀ که اگر نخودی در آب افتد
محسوس میگردد *

در ته آبش ز صفا ریگ خرد * کور تواند بدل شب شمرد
از چاهی بهون به اجهول منزل شد آب این چشمه ازان افزون
تراست آبشاری عالی دارد و درختهای چنار و سفیدار و غیره سر به
آورده نشیمنهای دلکش بموقع ترتیب یافته و در مد نظر باغچه
بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شگفته گوئی قطعه ایست از
بهشت عنبر مرشت روز دیگر از اجهول بر سر چشمه دیرناک بزم
نشاط ترتیب یافت این چشمه منبع دریای بهت است در دامن
کوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین بومش
محسوس نمی شود در زمان شاهزادگی حکم شده بود که بر فراز
این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهادند درینولا بانجام رسیده
حوض مثنی چهل و دو ذرع در چهل و دو ذرع و عمقش چهارده
ذرع و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاری
رنگ میلماید و ماهی بسیار شناور و بر دوز حوض ایوانها طاق زده
و باغی در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای
باغ جوی چهارگز در عرض یکصد و هشتاد و شش گز در طول
و دو گز در عمق و بر دو طرف آن خیابان سنگ بست از صفائی

باینکه که از مصاحبان شاهزاده داذبال بود افتاد اتفاقا اسپ قاضی
سه چهار گز دور تر از آنجا بسته بود بمجرد رسیدن غلوه بر زمین از
صلابت صدای آن زبان اسپ قاضی از بیخ گنده شده بیرون افتاد
غلوه اش از سنگ بود بوزن ده من متعارف حال که هشتاد من
بوزن خراسان باشد و توپ مذکور بمقابله کلانست که شخصی مستوی
الخلق در میان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر
اشرف بهیر و تماشای دیر ناک که سرچشمه دریای بهت
است و از شهر تا آنجا همه راه سیرگاه و چشمهای جانفزا در
غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرموده و کشتیها را
آراسته بسمت بالا آب شتافتند روز سوم مقام ^(۷) بنج^(۷) براره بنزول موکب
جهان افروز آراستگی یافت این موضع از سیرگاههای مقرری کشمیر
است و چلکه واقع شده در غایت صفا و نراحت و هفت درخت
چنار عالی در وسط چلکه و جوی آبی بره دور آن گشته و این دیه
بجاگیر شاهزده پرویز تنخواه است و وکلای ایشان عمارتی بموقع
ساخته اند مشرف بر دریا بغایت دلنشین و از بنج^(۸) براره بموضع
اینج^(۸) تشریف فرمودند در دامن کوه چشمه ساریست جاری و بر فراز
چشمه عمارات و حوضها بقرینه یکدیگر ترتیب یافته بی تکلف سیر
گاهی است عالی چون بجاگیر خانجهان بود مشار الیه بلوازم ضیانت
پرداخته پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتند و ازین
چشمه نیم کوه پیشتر چشمه ^(۹) مچی^(۹) بهون است آب این چشمه از آن

مضمون نوشته بخط خود سپرد و چون آصفخان حقیقت را بعرض همایون رسانید منصب و جاگیر عبد الوهاب را تغیر فرموده از پایتخت اعتبار انداختند و سادات را بعزت و آبرو خلعت داده رخصت لاهور فرمودند (درینوقت مریر آرای سراق عفت بادشاه بانوحجله نشین ملک بقاگشت و الم اینواقعه دلخراش بر خاطر حق شناس گران گذشت - و از غریب آنکه جوتکرای منجم دو ماه پیش ازین برقم حروف از ظهور این سانحه خبر داده بود (درین تاریخ شیخ احمد سرهندی را که از خود آرائی و بیصرفه گوئی روزی چند محبوس زندان مکانات بود بحضور طلبیده حکم اطلاق فرمودند و خلعت و هزار روپیه خرجی لطف نموده برتن و بودن مختار گردانیدند از روی انصاف معروض داشت که این تنبیه و تادیب در حقیقت هدایتی و نکایتی بود نقص مرا اختیار من آنست که روزی چند در خدمت بسر برده تدارک تقصیرات گذشته نمایم) روزی در مجلس بهشت آئین از احوال شاهزاده مرحوم سلطان دانیال مذکور می شد سلسله سخن بفتح قلعه احمد نگر و سوانج ایام محاصره آن کشید خانجهان غریب نقلی معروض داشت و پیش ازین هم استماع افتاده بود بنابراین غریب مرقوم میگردد روزی در ایام محاصره توپ ملک میدان را که از غایت اشتها محتاج بتعریف و توصیف نیست بجانب اردوی شاهزاده مجرا گرفته آتش دادند غلوه قریب بدولتخانه ایشان رسید از آنجا باز کنبد شده پهلوی خانه قاضی

آوردۀ دعوی خود را به ثبوت شرعی رسانیدۀ با وجود این سادات
 منکرند اگر حکم شود حکیم زادۀ سوگند مصحف خورده حق خود
 را از ایشان بگیرد حکم اشرف شد کہ آنچه مطابق احکام شرعی
 ست بعمل آورند سادات شب بمنزل کمترین آمدۀ اضطراب و بی
 تابی بسیار ظاهر ساختند کہ دعوی حکیم از فروغ صدق بہرہ ندارد
 و بر ما ہتم میشود و معاملہ کلی است ممکن نیست کہ از عہدہ
 وصول آن توانیم بر آمد و بغیر از یکدہ کشتہ شویم نتیجہ بران مرتب
 نخواہد شد این خیر خواہ خلق اللہ روز دیگر بعرض اقدس رسانید
 کہ سادات شب بکلبہ این فدوی آمدہ خضوع و خشوع بسیار ظاهر
 ساختند چون معاملہ کلیست ہرچند در تحقیق آن بیشتر تامل
 و تفحص بکار رود و بندہای حقیقت شناس غور فرمایند بہتر
 خواہد بود حکم شد کہ مؤتمن الدولۃ العلیہ آصفخان در تحقیق
 این قضیہ نہایت دقت و دور اندیشی بکار بردہ نوعی نماید کہ
 اصلاً مظنہ شک و شبہ نماند بمنجر شنیدن اینحرف حکیم زادہ را
 دل از دست افتاد و ہرچند آصفخان بطلب او مردم گماشت از انجا
 کہ خائن خائف می باشد خود را ظاهر نساخت و چندی از
 آشنایان را شفیع انگیختہ حرف آشتی بمیان آورد غرض آنکہ اگر
 سادات باز پرس این قضیہ را بآصفخان نیندازند خط آنرا می سپارم
 کہ بعد ازین مرا حقی و دعوی نباشد تا آنکہ خط آنرا بیکى از
 دوستان خود سپرد و این حرف بآصفخان رسید او را حاضر
 ساختہ در مقام پرسش در آمد ناگزیر اعتراف نمود کہ این خط را
 یکی از غلامان ساختہ و مرا از راہ بردہ خجالت زدہ جارید گردانید و بہمین

بواجبی فرار فهادند و بنگاه آنها بتاراج رفت و لشکر منصور سالما و
 غانما بار دوم مراجعت نمود لیکن غنیم مداخل رسد غله رامسدود
 دارند و از نا رسیدن غله بلشکر ظفرقرین عسرت و گرانعی عظیم بهم
 رسیده و کار بصعوبت کشیده و چاروا زبون شده دولخواهان کنکاش
 دران دیدند که از گریوه روهنگره فرود آمده در پایان گهاست توقف
 باید نمود تا بنجاره و رسد غله بسهولت می رسیده باشد و سپاه محنت
 و تعب نکشد ناگزیر در بالا پور معسکر آراستند معبدا مقهوران
 شوخی و شلائیلی نموده در اطراف اردو نمایان شدند و راجه نرسنگ
 دیو باعتضاد اقبال ببنزوال بمداغعه غنیم همت گماشته بسیاری را
 بقتل آورد و منصور نام حبشی که از سران سپاه مخالف بود زنده
 بدست افتاد هر چند خواستند که بر فیل اندازند پایی جهالت
 افشوده راضی نشد راجه نرسنگ دیو اشارت کرد که سرش را از تن
 جدا سازند (امید^۴) که فلک کینه گذار سزای کردار ناهنجار در دامن
 روزگار سائر تبه کاران برگشته بخت نهد - از غرائب وقائع که درینولا
 بظهور آمد دعوی عبد الوهاب پسر حکیم علیست بجمعی از سادات
 متوطن لاهور و محجوب شدن او از خجلیت کذب و تفصیل این
 مجمل آنکه قاضی و میر عدل بعرض رسانید که حکیم عبد الوهاب
 بجمعی از سادات هشتاد هزار روپیه دعوی مینماید خطی بمیر
 قاضی نور الله ظاهر ساخته که پدر من بطریق امانت بسید ولی
 پدر اینها سپرده و سادات یکی از آنها را خرج نمودند او گواه ثالث

سیاه گوش - گریه صحرایی - موشک کربلائی - هوسمار - خاریشت -
 درینولا سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکرة بصاحب صوبگی تده
 و بمنصب دو هزاره ذات و یک هزار و پانصد سوار سربلندی یافت
 و علم نیز ضمیمه سائر مراحم گشت - درین تاریخ از عرائض سپه سالار
 خانخانان و منتهیان صوبه دکن بمسامع اقبال رسید که عنبر سیاه
 بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت
 زشت آن بد اختراست بنیاد کرده و ازینکه موبک منصور بولایت
 دور دست نهضت فرموده فرصت را مغتنم شمرده عهد و پیمانی
 که با بندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بحدود متعلقه
 بادشاهی دراز ساخته است (امید که درین زودی بشامت اعمال
 ناپسندیده خویش گرفتار آید) و چون سپه سالار التماس خزانة
 نموده بود حکم شد که متصدیان دار الخلافت آگره مبلغ بیست لک
 روپیه بلسکر ظفر قرین راهی سازند مقارن اینحال خبر رسید که
 امرا تهنیجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و برگیان بر
 دور لشکر نوج فوج و جوق جوق در سیر و دوران و قزاقی مینمایند
 و خنجر خان در احمد نگر متحصن شده تا حال دوسه دفعه
 بندهای درگاه را با مقهوران سیاه بخت مبارزت اتفاق افتاد و هر
 مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند در مرتبه
 آخر داراب خان جوانان خوش اسپه همراه گرفته بر بنگاه مقهوران
 تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی

هزارى ذات و سه هزار ويانصد سوار سرفرازي يافت ديسران ادرا نيز
 بمغاصب مناسب امتياز بخشيدند - روز چهار شنبه بقصد شكار كبدك
 بموضع چادوره^(۶) كه وطن حيدر ملك است سوارى شد الحق سرزمين
 خوش و سيرگاه دلگش است آبهاي روان و درختهاي چنار عالي
 دارد و در سراه درختي است هل^(۷) تهل نام كه چون يكي از شاخهاي
 آنرا گرفته بچنبانند تمام درخت در حركت مى آيد عوام را
 اعتقاد آنكه اين حركت مخصوص همان درخت است اتفاقا
 در دييه مذكور درخت ديگر بنظر در آمد كه بهمان دستور متحرك
 بود معلوم شد كه اين حركت لازم نوع درخت است نه مخصوص
 يك درخت و در موضع راول پور از شهر دو ونيم كروه بر سمت
 هندوستان درخت چناري واقع است ميان سوخته هفتاد كس
 در آن ميان راست استاندان جانوران پرنده كه در كشمير نديست
 بدين تفصيل است كلنگ - سارس - طائوس - چرز - لك - تغداغ -
 گروانك - زر پلك - فقره پا - غرم پي - بوزه - كللك - حواصل -
 مكه - بغله قاز - كويل - هراج - شارك نوک سرخ - سرکه - موسيچه -
 هويل - دهنگ - شكر خواره - مهوركه - مهرلات - دهنيس - گلچري -
 تتهري - چون اسامي بعضي از اينها بفارسي معلوم نبود بلكه در ولايت
 نمى باشد بهندويي نوشته شد - و اسامي بهائى كه در كشمير نميباشد
 از درنده و چونده بدین تفصيل است شيرزرد - يوز - گرگ - گار ميش
 محرائى - آهوي سياه - چهكاره - كوته پاچه - نيله گاو - گورخر - خروخ -

آغوش گرفته متوجه بالا میشود در آن حالت همین قدر می پرسند که مرا کجا می بری او عرض میکند بملازمت حضرت دیگر ضعف بر ایشان مهتولی میشود و از حرف زدن می مانند درینوقت آنحضرت باستراحت مشغول بودند از اجتماع این خبر موحش هراسیده از جا بسته بیرون شتافتند و آن نور حدقه خلالت را در آغوش شفقت گرفته زمان ستمد محو این موهبت مجدده الهی بوده سجدات شکر بتقدیم رسانیدند و گریهها گریه از فقر و ارباب استحقاق که در شهر و نواحی تریون داشتند از وجه تصدقات و خیرات کم دل برگرفتند و در واقع طفل چهار ساله از جائی که ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد سرنگون بزیر افتد و اصلا غبار آحمیی بر اعضایش نه نشیند جای هیرتست - و از غریب آنکه چهار ماه پیش ازین واقعه جو تکرای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه است بعرض اشرف رسانیده بود که از زائچۀ طالع شاهزاده چنین استنباط شده که این ماه چهار ماه بر ایشان گرانست و ممکن که از جای مرتفعی بزیر افتند و غبار آحمیی برداردن حیاتشان نه نشیند و چون مکرر احکام او بصحت پیوسته همواره این توهم پیروان خاطر اشرف میگشت و درین راههای خطرناک و کریوهای دشوار گذار یک چشم زدن از آن نو نهال چمن اقبال غافل نبوده حواس ظاهری و باطنی را وقف محافظت و محارمت ایشان داشتند تا بکشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد چون این سانحه ناگزیر بوده انگها و دایههایی ایشان در چنین وقتی غافل شدند و لله الحمد که بخیر گذشت چون از دلاور خان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار

نیست نافه در تازگی بوئی ندارند بعد از آنکه روزی چند ماند
 و خشک شد خوشبوی میشود و ماده نافه ندارد و مخصوص
 نر است درین دو سه روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و
 تماشای شکوفه بهاک و شالامال^۱ محظوظ بودند بهاک نام پرگنه
 ایست که بران طرف کول دل واقع است همچنین شالامال نیز
 متصل آن و جوئی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل
 میریزد بحکم شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان اطراف جوی را
 بسنگ و آهک بستند و آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن
 محظوظ توان شد و این مقدم از سیر گاههای مقرر کشمیر است - روز
 یکشنبه هفدهم غریب واقعه روی نمود شاه شجاع در عمارت دولتخانه
 بازی میکرد اتفاقاً در بچه بود بجانب دریا پرده بر روی آن افکنده
 دروازه را نه بسته بودند شاهزاده بازی کفان بجانب در بچه میرود
 که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزمیر می افتد قضا را پلاسی
 نه کرده در پائین دیوار ها نهاده بود و فراشی متصل آن نشسته
 سر شاهزاده به پلاس میرسد و پاها بر پشت و دوش فراش خورده
 بر زمین می افتد با آنکه ارتفاعش هفت ذرعه است چون
 حمایت ایزد سبحانه حافظ و ناصر بود رجوع فراش و پلاس واسطه
 حیات میشود عیان بالله اگر چنین نبودی کار بدشواری کشیدی
 دران وقت رای مان سردار پیدانهای خدمتیه در پای جهروکه
 ایستاده بود فی الفور دیده آن قره العیون خلانت را برمی دارد و در

درین مقام قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام اساس نهند
 و در عهد دولت جهانگیری قریب الاختتام شده چنانچه کوهچنه
 مذکور در میان حصار واقع است و دیوار قلعه بر دور آن چسبان گشته
 و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولخانه مشرف بر آب است
 و در دولخانه باغچه واقع است با مختصر عمارتی که حضرت عرش
 آشیانی اکثر در آنجا نشسته اند و چون درین مرتبه سخت بی
 طراوت و افسرده بنظر اشرف درآمد بر اقامت اقبالنامه حکم شد که
 در ترکیب این عمارت و باغچه و تعمیر منازل آن غایت جد و جهد
 بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اتمام این فداوی روزی تازه
 یافت و در میان باغچه صفه عالی سی و دو ذرع مربع مشتمل بر
 سه طبقه آراسته شد و عمارات را از سر نو تعمیر فرموده بتصویر
 استادان نادره کار رشک نگار خانه چین ساخت و این باغچه را نور
 انزا نام فرمودند روز جمعه پانزدهم فروردین ماه دو گاز قطاس از
 پیشکشهای زمیندار ثبت بنظر اشرف گذشت و در صورت و ترکیب
 بگومیش بیشتر شباهت و مناسبت دارد اعضایش پریشم است و
 این لازمه حیوانات سرد سیر است چنانچه بزر ملک که از ولایت بکرو
 کوهستان گرم سیر سی آوردند بغایت خوش صورت و کم پشم میباشد و
 آنچه درین کوهستان بهم می رسد بجهت شدت سرما و برف پر موی
 و بد هیئت است و کشمیریان رنگ را کیل میگویند و هم در بنوا
 آهرئی مشگین پیشکش آوردند چون گوشتش خورده نشده بود
 فرمودند که طعامها ازان بختند سخت بی مزه و بد طعم ظاهر شد
 از حیوانات صحرائی گوشت هیچ یک بزیونی و بد طعمی این

حواله نموده که کمره بگیرند و سپاهیان از خود نیز بلخها سامان نمودند و در اندک فرصت اسپان نیک بهم رسید چنانچه اسب کشمیر تا دویست و میصد روپیه بسیار خرید و فروخت شد و اخیانا بهزار روپیه هم رسید مردم اینملک بی خیر آنچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سخی و سنی اند و سپاهیان شیعه امامی اند و گروهی نوربخشی و طائفه از فقرا می باشند که آنها را ریشی گویند اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهر آرائی میزنند و هیچکس را بد نمیگویند و زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند و گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت میوه دارند در صحرا می نشانند باین نیت که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع بر نمیگیرند و قریب ده هزار کس ازیں گروه بوده باشند و جمعی از برهمنان اند که از قدیم درین ملک مانده اند و بزبان سایر کشمیریان متکلم ظاهرشان از مسلمانان تمیز نمیتوان کرد ایکن کتابها بزبان سانسکرت دارند و میخوانند و آنچه شرایط بت پرستی است بفعل می آرند و سانسکرت زبانیست که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند آثار بتخانههای عالی که پیش از ظهور اسلام اساس یافته برجاست و عماراتش همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهای کلان سی منی و چهل منی تراشیده بر روی یکدیگر نهاده و متصل شهر کوهچه ایست که آنرا کوه ماران گویند و هری پریت نیز نامند و بر سمت شرقی آن کوه دل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کروزه و کسری پیموده شد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه حکم فرموده بودند که

رفو کرده از عالم سقولات می مالند بجهت لباس بارانی بد نیست
 مردم کشمیر سر میتراشند و دستار گرد می بزدند و عورت عوام را
 لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست يك كرتۀ پتو سه حال چهار
 سال بکار میبرد و نا شسته از خانه بانفذه آورده كرتۀ می دوزند و
 تا پاره شدن بآب نمیدرسد ازار پوشیدن عیب است كرتۀ دراز و فراخ
 تا سرو پا افتاده می پوشند و كمر می بزدند با آنكه اكثری خانه
 پر لب آب دارند يكقطرۀ آب بتن آنها نمیدرسد مجملۀ ظاهر و باطن اهل
 کشمیر خصوص عوام الناس بغایت چرکین و بی صفا است
 ارباب صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمدند موسیقی را
 رونق انزود کمانچه و قبر و قانون و چنگ و دف و نی شائع شد
 در زمان سابق سازی از عالم کمانچه می داشتند و نقشها بزبان
 کشمیری در مقامات هندی میخواندند و آن هم منحصر در دو سه
 مقامی بود بلکه اکثر يك آهنگ می سرانیدند الحق میرزا
 حیدر را در رونق افزائی کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت
 حضرت عرش آشیانی مدار سوارعی مردم آنجا بر کوفت بوده اسپ
 کلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم هدیه و
 تحفه بجهت حکام آوردندی و کونت عبارت از یابوئیدست چار شاذه
 بزمین نزدیک در سائر کوهستانات هند نیز فراوان می باشد آنچه
 در طرف بنگاله میشود انرا قانگهن میگویند اکثر جنگره و شخ جلو
 میشود بعد از آن که این گلشن خدا آفرین بتأیید دولت و یمن
 تربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت و بهیاری از ایمانات را
 در بنصوده جاگیر مرحمت فرموده گلهای اسپ عراقی و ترکی

نمک از هندوستان می آرند و در بهته نمک افنداختن قاعده نیست
 مبنی در آب میجوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذایقه دران
 می اندارند و جمعی که خواهند تنعم کنند دران مبنی اندک روغن
 چار مغز می اندازند و روغن چار مغز زود تلخ و بد طعم میشود بلکه
 روغن گاو نیز مگر آنکه تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند
 و آنرا سدا پاک نامند بزبان کشمیری و چون هوا سرد و نمناک
 است بمجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیر میگردد و گاو میش
 نمیداشد و گاو نیز زبون و خرد میشود گندمش ریزه و کم مغزست
 نان خوردن رسم نیست و گوسفند بی دنبه می باشد از عالم کدی
 هندوستان آنرا هفدو میگویند گوشتش خالی از نراکت و راست
 موی نیست مرغ و قاز و مرغابی سونه و غیره فراوان میباشد
 ماهی همه قسم پولک دار و بی پولک می شود اما بغایت زبون
 و بی مزه ملبوسات از پشمینه متعارفست مرد و زن کرتنه پشمین
 می پوشند و آنرا پتو میگویند فرضا اگر کرتنه پتو نباشد اعتقاد شان
 آنکه البته هوا تصرف میکند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست
 شال کشمیری را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط
 اشتها حاجت بتعرف نیست قسم دیگر تهرمه است از شال
 جسدیم تر و موجدار و ملایم میباشد و دیگر درمه است از عالم خرسک
 بر روی فرش می افکنند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر
 میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آرند در آنجا بعمل نمیتوانند
 آورد پشم شال از بنی بهم میرسد که مخصوص در تبت و خراسان
 است و در کشمیر از پشم شال پتو هم می بافند و دو شال را باهم

نشده بود و در کشمیر چند درخت مثل آن در باغهای پادشاهی
 هست (فاشپاتی فرد اعلا میشود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک
 پادشپاتی سمروند است سید کشمیر بخوبی مشهور است
 و امروز وسطی میشود و انگورش فراوانست و اکثر ترش و
 زبون میشود انارش آنقدرها نیست تربز فرد اعلا بهم رسد و خربزه
 بغایت نازک و شیرین و شکننده میشود لیکن اکثر آنست که چون
 بسفچگی رسید گرمی درمیاننش بهم میرسد و ضائع میسازد و اگر
 احوال از آسیب گرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود و شاه توت
 نمی شود و توت سائر صحرا صحراست و از پای هر درخت توت
 تاک انگوری بالا رفته غایه توتش قابل خوردن نیست مگر درخت
 چند که در باغها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت گرم پدیده بکار
 میروند و تخم پدیده از گلگت و تبت می آورند شراب و سرکه فراوان
 میشود اما شرابش اکثر ترش و زبون و بزبان کشمیر محسوس گویند
 بعد از آنکه کاسها ازان در کشند بقدر سرگرمی بهم رسد و از سرکه
 اقسام آچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود بهترین
 آچارش آچار سیر است و انواع حبوبات دارد بغیر از نخود اگر نخود
 بکارند سال اول خوب میشود و سال دوم زبون سال سوم بمشنگ
 مشته میگرد و برنج از همه بیشتر ممکن که سه حصه برنج و یک
 حصه سائر حبوبات باشد مدار خورش اهل کشمیر برنج است
 و بغایت زبون میشود خشکه نرم می پزند و می گذارند که سرد شود بعد
 ازان میخورند و انرا بهته میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه
 مردم کم بضاعت حصه ازان بهته شب نگاهدارند روز دیگر میخورند

امسال در باغچه دولتخانه و بام و مسجد جامع لاله بغایت خوب
 شگفته بود یاسمن کبود در باغات فراوانست و یاسمن سفید که
 اهل هند چندبیلی گویند بغایت خوشبو میشود و قسم دیگر صندلی
 رنگست آن نیز در نهایت خوشبوئی و این مخصوص کشمیر است گل
 سرخ چند قسم بنظر در آمد غایه یکی بسیار خوشبو است دیگر گلی
 است صندلی رنگ و بویش در غایت نراکت و لطافت از عالم گل
 سرخ و بده اش نیز بگل سرخ مشابه و گل سوسن دو قسم میشود آنچه
 در باغات است بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائی اگرچه
 کم رنگ تر است غایه خوشبو است گل جعفری کلان و خوب میشود
 تنه اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سال وقتی که
 بکمال رسید و گل کرد کرمی پیدا میشود و برگش پرده از عالم
 عنکبوت می تند و ضائع میسازد و تنه اش را خشک میکند
 و امسال چغین شد و گلهائی که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده
 از حساب و شمار بیرونست آنچه نادر العصری است منصور نقاش
 شیده کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت
 عرش آشیانی شاه آکو مطلقا نبوده محمد قلی افشار از کابل آورده
 پیوند کرد تا حال دوازده درخت ببار آمده زرد آلوی پیوندی نیز
 درخت چند معدود بود مشار الیه پیوند را در بنملک شائع ساخت
 و الحال فراوانست و (الحق زرد آلوی کشمیر خوب میشود در باغ
 شهر آرای کابل درختی بود میرزائی نام که بهتر از آن در کابل خورده

آن رزمزده کلک بیان میگردد کشمیر باغیست همیشه بهار و قلعه
ایست آهذین حصار پادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درویشان
را خلوتکده ایست دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از
شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای لطیف از حساب و
شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل
سرخ و بنفشه و نرگس خود در صحرا صحرا و انواع گلها و اقسام
ریاحین از آن بیشتر که بشمار در آید در بهار جان نگر کوه و دشت
از اقسام شکوفه مالا مال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله
بزم افروز چمنها مسطح و سه برکهای مروح را چه گوید * مثنوی *
شده جلوه گر نازنینان باغ * رخ افروخته هریکی چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیر پوست * چو تعویذ مشکین ببا زوی دوست
غزل خوانی بلبل صبح خیز * تمنای می خوارگان کرده تیز
بهر چشمه مقدار بط آبگیر * چو مقراض زرین بقطع حریر
بساط از گل و سبزه گلشن شده * چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده * گره در دل غنچه محکم زده
بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای
شکوفه در غره اسفندار مذ ماه میشود و در ملک کشمیر اوایل فروردین
و در باغات شهر در نهم و دهم شهر مذکور و انجام شکوفه تا آغاز یاسمن
گردد پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه
سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند بامش خال پوش کرده پیاز
لاله چو غاشی می نشانند و سال بسال در موسم بهار می شکفتد و
بغایت خوشنما است و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است

عرض یکصد و چهل و چهار ذرعه است مشتمل بر چهار طاق و بر
اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نقاری کرده الحاق از حکام
کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی روزی چند
درین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان یادگار است و متصل شهر
دو کول بزرگ است که همه سال پر آب میباشد و طعمش متغیر نمیکرد
و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه بر کشتی است
در شهر و پرگنات پنج هزار و هفت صد کشتی و هفت هزار و چهار
صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت پرگنه
است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و
پایان آب را کمراج نامند ضبط زمین و داد و ستد زروسیم درین ملک
رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنس را باخروار
شالی حساب کنند هر خرواری سه من و هشت آثار بوزن حال
است کشمیریان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند و چهار من را که
هشت آثار باشد يك ترك و جمع ولایت کشمیر سی لك و شصت
و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترك است که بحساب نقدی
هفت کروڑ و چهل و شش لك و هفتاد هزار و چهار صد دام می شود
و بضابطه حال جای هشت هزار پانصد سوار است راه آمد و رفت کشمیر
متعدن است و بهترین راهها بهنیر و پکلی و دمتور است اگرچه راه
بهنیر نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد
منحصر در راه پکلی است و دیگر راهها دران موسم از برف
مالامال می باشد اگر بتعریف و توصیف کشمیر پردازن دفترها باید
نوشت ناگزیر بر سبیل ایجاز و اختصار از اوصاف و اطوار و خصوصیات

نیست و از بیست و پنج زیاده نی حضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتمد کار دان مقرر فرمودند که طول و عرض را طذاب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود و چون قرار داد است که حد هرملکی تا جاییست که مردم بزبان آملک متکلم باشند بنابراین از پهلویاس که یازده کروه آنطرف کشن گنگ است سرحد کشمیر مقرر شد و باین حساب پنجاه و شش کروه برآمد و در عرض دو کروه بیش تغارت ظاهر نگشت و کروهی که درین دولت معمول است موافق بضابطه ایست که حضرت عرش آشیانی بسته اند هرکروهی پنجهزار ذرع است و یک ذرع حال دو ذرع شرعی میشود هرجا کروه یا گز مذکور میگردد مراد ازان کروه و گز معمول حال است نام شهر مزی نکر است و دریای بهت ازمیان معموره میگردد و سرچشمه آنرا ویرناک نامند از شهر چهارده کروه بر سمت جنوب واقع است و بحکم حضرت شاهنشاهی بر سر آن چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد مینمایند و پل را باصطلاح آملک کدل گویند و در شهر مسجدیست بغایت عالی از آثار سلطان سکندر و در هفت صد و نود و پنج اساس یافته و بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده و هنوز باتمام نرسیده بود که قصر حیات او از پا افتاده و در نهد و نه ابراهیم ماکری وزیر سلطان حسین حسن انجام و آراستگی بخشیده و ازان تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که برجا است از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرعه و

بخلاف دیگر زمینداران اینکودون فی الجمله شهری ظاهر شد حکم
 فرمودند که باوجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه
 حاضر سازد از قید و حبس نجات یابند در سایه دولت ابد قرین
 آسوده و فارغبال روزگار بسر خواهد برد والا در یکی از قلاع
 هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل
 و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم و امیدوار مرحمت
 آنحضرتم بهره چه حکم شود - اکنون مجمعی از احوال و اوضاع و
 خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است
 عرضش از خط استوا سی و پنج درجه و طولش از جزایر سعدا صد و
 پنج درجه از قدیم این ملک در تصرف راجها بوده و مدت حکومت
 آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و اسامی آنها در تاریخ
 راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندوی بغارسی
 ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتصد
 و دوازده هجری بنور اسلام رونق و بها پذیرفته و سی و دو نفر
 از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال حکومت آنملک داشته
 اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی
 فتح نمودند ازان تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف
 اولیای دولت ابد قرین است ملک کشمیر در طول از کتل پهلو باس
 تا قنبر دیر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض از
 بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نی شیخ ابو الفضل
 در اکبر نامه بتخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای
 کشن گنگ تا قنبر دیر یکصد و بیست کروه است و عرض از ده کم

فیدست که راجه از محصول زراعت خراجی بگیرد بر سر خانه در
 سالی شش سمنسی که چهار روپیه باشد میگیرد و زعفران را در کل
 بعلونه راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکر اند تنخواه
 نموده و غایه در وقت زعفران از خریدار بر هر منی که عبارت
 از دوسیر باشد چهار روپیه میگیرد کلیه حاصل راجه جریمه است
 که باندک تقصیری مبلغ کلی ستاند (بهمه جهت يك لک روپیه
 تخمیناً حاصل او باشد در وقت کار شش هفت هزار پینده
 جمع میشود اسپ در میان آنها کم است قریب پنجاه اسپ
 از راجه و عمد های او بوده باشد محصول یکساله که در وجه
 انعام دلاور خان مرحمت شد از روی تخمین جاگیر هزارى ذات
 و هزار سوار ضابطه جهانگیری بوده^(۲) باشد (چون دیوانیان عظام
 نسق بسته بجایگزین دار تنخواه نمایند حقیقت قرار واقع ظاهر
 خواهد شد که چه مقدار جا است) روز دوشنبه یازدهم بعد از درپهر
 و چهار گهری روز بیماری و فرخی در عمارتی که مسجد ابرکنار تالدل
 احداث یافته ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش
 آشیانی از سنگ و آهک قلعه در نهایت استحکام اساس یافته غایه
 هنوز نا تمام است يك ضلع آن ماقده امید که بعد ازین باندک مدت
 بانجام رسد - روز سه شنبه دوازدهم دلاور خان حسب الحکم راجه کشتوار
 را مسلسل بحضور آورده زمین بوس نمود خالی از وجاهت نیست
 لباسش بپوش اهل هند و زبان کشمیری و هندوی هر دو میدانند

دستگیر ساختند و بعد از گرفتار شدن راجه از منسوبان او هر کس
هرجا که بود خود را بگوشه کشید دالور خان از شنیدن این مردد فتح
و فیروزی سجدات شکر آلهی بتقدیم رسانید و با لشکر منصور از آب
گذشته بمندل که حاکم نشین آن ملک است درآمد از کنار آب
تا آتجاسه کروه مسافت بوده باشد (^۵) دختر سنگرام راجه جمهو
و دختر سورجمل پسر راجه باسو درخانه او بود از دختر سنگرام
فرزندان دارن (پدش از آنکه فتح شود راجه عیال خود را از روی احتیاط
به پناه راجه جسوال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موک
منصور نزدیک رهید دالور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته
متوجه آستان هوس گشت و نصر الله عرب را با جمعی از سوار
و پیاده بحراست آن ملک گذاشت - مجملی از خصوصیات کشتوار آنکه
در کشتوار (گندم) جو و عدس و ماش ارزان و فراوان می شود
بخلاف کشمیر شالی کمتر دارد (و زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر
است و قریب بصد دست از باز و جره گرفته میشود نارنج و ترنج
و هندوانه فرد اعلا بهم می رسد خربزه اش از عالم خربزه کشمیر
است و دیگر میوه ها از انگور و شقالبوز زرد آلود امرد ترش و زبون
می باشد اگر تربیت کنند میمن که خوب شود (^۶) سنهسی نام زریست
مسکوک که از حکام کشمیر مانده و یک نیم آنرا بیک روپیه میگیرند
در سودا و معامله پانزده سنهسی را که ده روپیه باشد مهر بادشاهی
حساب میکنند دو سیر هندوستان را یکمن اعتبار کرده اند و رسم

تر تعبیه می نمایند که پیاپی خود را بران چوبها نهاده بهر دو
 دست طنابهایی بالا گرفته از فراز به نشیب میرفته باشند تا از
 آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زم به گویند و هر جا
 مظنه بستن زم به داشتند به بندوقچی و تیر انداز و مردم کاری
 استحکام داده خاطر جمع نموده بودند دلار خان جالها ساخته شبی
 هشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب بر جالها نشانده میخواست که
 از آب بگذرانند چون آب در غایت تندى و شورش میگذشت جالها
 پسید فنا رفت شصت و هشت نفر ازان جوانان غریق بحر عدم
 شده آبروی شهادت یافتند و ده نفر ازان جوانان بدست یاری شفاوری
 خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس بران طرف آب افتاده
 در چنگ ارباب ضلالت اسیر گشتند القصه دلار خان تا چهار ماه و
 ده روز در بهندر کوت پای همت افشوده سعی در گذشتن آب
 داشت و تیر تدبیر بر هدف مراد نمیرسید تا آنکه زمینداری
 رهبری نموده از جائی که مخالفان را گمان گذشتن نبود زم به بسته
 و در دل شب جلال پسر دلار خان با چندی از بندهای درگاه و جمعی
 از انغانان قریب بدویست نفر ازان راه بسلامت گذشته هنگام سحر
 بلخبر بر سر راجه رسیده کرنای فتح بلند آوازه ساختند چندی که
 برگرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداری مراسیمه بر
 آمده اکثری علف تیغ خون آشام گشتند و بقیه میف جان بتگ
 پا ازان روظه بلا بر آوردند دران شورش یکی از سپاهیان بر راجه رسیده
 خواست که بزخم شمشیر کارش بانجام رساند راجه فریاد بر آورده که
 من راجه ام مرا زنده نزد دلار خان ببرید مردم بر سر او هجوم آورده

کفران تیره بخت هجوم آورده بمدافعه و مقاتله تقصیر نمیکردند
 تا آنکه دلاور خان از استحکام تهبانجات و سرانجام آزوته خاطر جمع
 نموده بلشکر فیروزی اثر پیوست راجه از حیلۀ سازی و روباه بازی
 وکلای خود را نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود
 را با پیشکش لائق بدرگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرون
 گردد و بدم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتی
 پناه رفته آستان بوسه مینمایم دلاور خان سخن فریب آمیز او گوش
 نکرده نقد فرصت از دست نداد و فرستادهای راجه را بی نیل
 مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد
 جمال پسر کلان او با جمعی از نهنگان بحر شجاعت و جلالت بالای
 آب رفته بشنا ازان دریای زخار خونخوار عبور نمود و با مخالفان
 بجنگ سخت در پیوست و بندهای جان نثار از اطراف هجوم
 آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند و چون آنها تاب مقاومت در
 خود نیافتند تختۀ پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهای
 نصرت قرین باز پل را استحکام داده بقیۀ لشکر را گذرانیدند
 دلاور خان در بهندر کوفت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا
 دریای چذاب که اعتضاد قوی آن سیاه بختان است دو تیر انداز
 مسافت بوده باشد و در کنار آب چذاب کوهیست رفیع و عبور ازان
 آب بدشواری میسر میشود بجهت آمد و رفت پیاده طنابهای
 سطبر تعبیه نموده در میان دو طناب چوبهای مقدار یک بدست پهلوی
 یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلۀ کوه و سر دیگر را بر
 آنطرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند

منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی براه سنگی پور شدادت
 و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری
 و جمعی از بندهای جهانگیری براه آهن تعین فرموده جمال نام
 پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کار طلب بهراولی فوج خود
 مقرر کرد و همچنین در فوجی دیگر بردست راست و چپ خود
 قرار داد که میرفته باشند و چون راه بر آمد اسپ نبود چند اسپ
 بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را در کل باز گردانیده
 بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بسته
 پیاده بر فراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران بد سرانجام
 منزل بمنزل جنگ کنان تا نرکوت که یکی از محکهای غنیم بود
 شتافتند و در آنجا فوج جلالی و جمالی که از راههای مختلف
 تعین شده بودند باهم پیوستند سخالغان برگشته روزگار تاب مقاومت
 نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار راه کوه و کوتل
 دشوار و نشیب و فراز بسیار بیای مردی و همت پیموده تا دریای
 مرو شتافتند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان
 لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ابیه چک برگشته
 بخت با بسیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ابیه چک
 راجه بیدست و بیدل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در
 بهندر کوت که بران طرف آب واقع است توقف گزید جمعی از
 بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم
 واقع شد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت
 بیست شبانروزی بندهای درگاه معی در گذشتن آب داشتند و

نمود خوشی دارد درین راه اگرچه آبشار بسیار بنظر در آمد لیکن
 این آبشاری ممتاز و مستثنی است روز دیگر باره موله منزل
 شد باره موله از قصبهای مقرر کشمیر است بر لب آب بهت واقع
 شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطان گزیده مشرف بر
 آب منازل و مساجد ساخته آسوده و مرفه الحال روزگار بسر می برند
 پیش از ورود موکب مسعود بجهت سواری اکثری از بندها
 کشتیها آراسته درین مقام مهیا داشته بودند چون ساعت در آمدن
 شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در خدمت آنحضرت بر کشتیها
 نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلاور خان کاکر حاکم کشمیر از
 کشتوار آمده باسلام عتبه خلافت سعادت اندوخت و بعواطف روز
 انزور شاهنشاهی و گوناگون نوازش ظل آلهی عز اخصاص یافت
 الحق اینخدمت را پسندیده بتقدیم رسانید از شهر کشمیر تا معموله
 کشتوار شصت کروه مسافت پیموده اند تفصیل فتح کشتوار آنکه
 دهم شهر یورماه الهی سنه چهارده جلوس دلاور خان با ده هزار نفر
 سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخت
 و حسن نام پسر خود را با گرد علی میدر بجر بمحافظت شهر و حراست
 سرحدات مقرر داشت و چون لوهر چک و ابیه چک بدعوی وراثت
 کشمیر در کشتوار و آن نواحی سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بودند
 هیبت نام یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دیسوک متصل
 بکوئل پنجال (پیر پنجال) واقع است بجهت احتیاط گذاشت و از

بحرف آنها مقید نمی شود و از آشوب مستی و فرور جوانی باعتماد
 شناری خود با یک نفر خدمتیه و یک کشتی گیر که آنها نیز در فن
 آب بازی بی نظیر بودند بر فراز سنگی که بر لب آب بود برآمده
 خود را بمیان دریا می اندازد و بمجود افتادن از تلاطم امواج
 نمیتواند خون را جمع ساخت و بشناری پرداخت افتادن همان
 بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیه رخت حیات بسیل فنا
 در داد کشتی گیر بهزار جان کندن کشتی وجود خود را بساحل
 سلامت رسانید میرزا رستم را غریب تعلقی و عجیب محبتی باین
 پسر بود و در راه پونج از استماع این خبر جانکاه دل خراش جامه
 شکیبائی چاک زده بی تاب و اضطراب بسیار ظاهر میداد و با
 جمیع متعلقان لباس ماتم پوشیده سر و پا برهنه متوجه ملازمت
 میگردد (و از سوز و گداز مادرش چه نویسد) اگرچه میرزا دیگونی زدن
 هم دارد لیکن پیوند دل باین فرزند داشت مدش بیست و پنج
 بود در بلدوق اندازی شاگرد رشید پدرش بود سوازی فیل را خوب
 میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم میداد که در پیش فیل
 خاصه بادشاهی سوار شود و در سپاهگری بغایت چسپان بود چون
 از کوتلها گذشته در موضع نيسار^(۹) (بلتار) منزل شد صحرا و چمن
 چمن شگوفه و انواع ریاخیز از نرگس و بنفشه و ارغوان زرد و گلهای
 غریب که مخصوص این ملک است بنظر در آمد درین منزلها
 آبشاری بر سر راه واقع است بغایت عالی از جای بلند میرویزد و

پیشکش و پا انداز معروف داشت همه را یابین غلام بخشیدند و فرمودند که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جواهر اخلاص را به بهای گران خریداریم الحق این اتفاق از اثر اخلاص و تائیدات طالع اوست که مثل من پادشاهی با اهل حرم خود یکشنبه روز در خانه او براحات و آسودگی بسر برد و او را در امثال و اقربان بلکه اهل جهان چنین سرفرازی روزی شود و نیز از تائیدات غیبی آنکه خیمهای متعدد و فروش و بجامه خواب و مصالح باور چرخانه و اسباب و آلات ضروری آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد تمام رسیده بود حاجت بعاریت طلبی نشد و چندان شیطان کشیده که بخانه مان حرم سرای عزت و بند هائی که در رکاب دولت سعادت پذیر بودند کفایت کرد روز سه شنبه پنجم ماه در موضع کهنائی نزول موکب منصور اتفاق افتاد و سرو پای که پوشیده بودند بکمترین بندها مرحمت فرمودند و منصب این فدوی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار حکم شد درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم خان میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشته و تفصیل این اجمال آنکه او یک منزل عقب می آمد در مستی جوانی و نشئه شراب بخاطرش میرسد که بدربار آمده غسل کند با آنکه آب تند میرفت و خرسنگهای عظیم داشت و بعدی سرد بود که پای در آوردن تعذر تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا بود هر چند مردمش مانع می آیند و میگویند که درین قسم هوای سرد بی ضرر در چنین دریای زخار خونخوار که فیل مست را می غلطاند در آمدن از آئین حزم و احتیاط بسیار دور است

متفلسفی را نگذارد که در رکب سعادت کوچ کند حتی خسرو و
 خانجهان و خانعالم و دیگر بندها و اردو را یکمَنْزل در قفای ما می
 آورده باشد قضا را خیمه و بنگه این فقیر را پیش از حکم روانه
 منزل ساخته بودند در ساعت بمردم خود نوشتیم که در باب من
 چنین حکم شده شما بهر جا رسیده باشید توقف نمائید مردم
 فقیر این خبر را در پای کوتل بهلیاس شنیده همانجا پیشخانه
 را استاده ساختند از تاییدات طالع این نیازمند آنکه چون موکب
 اقبال قریب منزل حقیر رسید برف و باران و رعد و صاعقه شد
 و حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سواره می آمدند و نورجهان بیگم
 و هائر بیگمان و خواصان در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند
 و بغیر از خواجه سرای چند دیگری دران نزدیکی بار نداشت از
 شدت برف و باران و صدای رعد مزاج اقدس منغص و مشوش
 گردیده هنوز یک میدان طی نشده بود که دایره فقیر نمایان گشت
 ظهور این موهبت را از اتفاقات غیبی شمرده باحضرات عالیات
 در منزل این فدوی نرود آمده از آشوب برف و باد محفوظ گشتند
 از وفور مرحمت و ذره پروری حکم طلب کمترین شد و از استماع
 این نوید جان بخش سر از پا نشاخته در عرض دو ساعت خود
 را باستلام عتبه خلافت سربلند ساخت و بزبان حال این بیت
 می خواند

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل

خجلت بود درویش را مهمان چوبیگه در رسد

آنچه در بساط بود از نقد و جنس و صامت و ناطق بتفصیل برسم

روز مبارک شنبه بیست و سوم (نهم) برکنار رود خانه کشتن گنگا منزل
شد دو روز قبل ازین حکم شده بود که راقم اقبالنامه پیشتر شتافته
سرزمینی که ارتفاع و امتیازی داشته باشد بجهت جشن نوروز
اختیار نماید اتفاقاً در اطراف رودخانه مذکور پشته واقع بود مشرف
بر آب سبز و خرم و بر فراز آن طحی پنجاه درعه در پنجاه درعه
که گوئی کارفرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزی مهیا داشته
بودند جشن نوروز جهان افروز بر فراز آن آراستگی یافت و چون
حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی تشریف ارزانی فرمودند مورد
تجسین و آفرین گشت *

آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس

روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و نه
هجری تحویل نیر اعظم بشرف خانه حمل اتفاق افتاد و بر لب رود
خانه کشتن گنگا جشن جهان افروز آراستگی یافت و سال پانزدهم
از جلوس حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی آغاز شد ازین
منزل تا کشمیر همه جا راه برکنار دریای بهت امت و دو
جانب کوه بلند دارد و از میان دره آب در غایت تندگی پر جوش
و خروش میگذرد هر چند قیل گلان باشد نمیتواند پای خود را
قائم ساخت چون این کوتلها را بغایت تنگ و تند و دشوار نشان
میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد
بکمترین بندها حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل
توقف نماید و غیر از آصفخان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچ

قباب بودند در یلحدود یورت مرحمت نموده گذاشته اند میگویند
 که ذات ما قارلخ است اما مشخص نمیدانند که در آنوقت کلان تر
 اینها که بوده وجه نام داشته الحال خود لاهوری مشخص (محض) اند
 و بزبان چنان متکلم و حقیقت مردم دهمتور نیز برین قیاس باید
 کرد در زمان حضرت عرش آشیانی شاهرخ نامی زمیندار دهمتور
 بود درین تاریخ بهادر نام پسر ارست اگرچه باهم نسبت خویشی و
 پیوند دارند لیکن نزاعی که لازمه زمینداری است پیوسته بر مرحد
 حدود می دارند و اینها پیوسته دولتخواه آمده اند چون بعرض رسید
 که چند منزل پیشتر آباد افی کمتر دارد و غله که باردوی ظفر
 قرین کفایت کند سامان نمیشود حکم شد که پیشخانه مختصر
 بقدر احتیاج و کار خانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف
 دهند و سه چهار روزه آزره برگیرند خواجه ابو الحسن میر بخشی
 با سائر مردم چند منزل عقب می آمده باشد بیست و یکم از پل
 رود خانه نین سکه عبور اتفاق افتاد این آب از میان کوه وازوه که
 مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است بر آمده درین منزل
 دو شاخ شده می رود متصدیان پیشخانه عالی بهجت عبور لشکر منصور
 در پل مرتب ساخته بودند یکی در طول هجده ذرعه و دوم چهارده
 ذرعه و در عرض هر کدام پنج ذرعه و طریق ساختن پل آنکه
 درختهای کلان از تاز بر روی آب می اندازند و هر دو سر آنرا بسنگ
 بهت استحکام میدهند و تخته چوبهای مطبر بر روی آن انداخته
 بمیخ و طنابهای قوی مضبوط میسازند و باندک مرمتی سالها
 برجا است نیدانرا پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل عبور نمودند

برده مراسم تعزیت و تهنیت بقتلیم رساند بیست و یکم ماه مذکور در موضع پکلی (مالکلی) نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و مهابتخان را بغایت خلعت و پوستین و اسب و فیل سرفراز ساخته بخدمت بنگش رخصت فرمودند درین منزل گلی بنظر در آمد که زبان از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشین بزرگ گل انار و بعضی بزرگ گل شفتالو بلکه ازان سیرتر گویا چندین گل خطمی را تنگ بیکدیگر دسته بسته اند درختش از درخت زرد آلو کلان تر میشود و گلهايش سراپای درخت را فرو میگيرد برگ گلش اندکی ترشی دارد درین دامن کوه بنفشه خود رو بسیار است در غایت خوشبوئی و رنگش از بنفشه باغی کمترست شب بیست و دوم باران شد و هنگام سحر برف بارید چون اکثر راه اجمه بود و از باران لغزندگی بهمرسانید چارواهای لاغر هرجا که افتاد بر نخاست بیست و پنج زنجیر فیل از سرکار بادشاهی تصدق شد از امرای بضبط دریافت بجهت بازار و سرما دو روز مقام فرمودند در بیست و سوم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین یوس دریافت درین منزل درخت شفتالو و زرد آلو صحرا صحرا شگوفه کرده سراپا در گرفتند بود درختهای صنوبر جوان دیده را سیراب نظاره می ساختند ولایت پکلی سی و پنج کوه در طول و بیست و پنج کوه در عرض است مشرق رویه کوهستان کشمیر و بر سمت مغرب آنگ بمارس در جانب شمال کوه کفور و بطرف جنوب کوه پونچ و مضافات کشمیر است در زمانی که صاحب قران گیتی ستان فتح هندوستان نموده بدارالملک توران عیان اقبال معطوف داشته اند این طایفه را که ملازم رکاب نصرت

و غره اسفندار مذ ماه در پرگنه کړي بنشاط شکار قمرغه توجه فرمودند
هفتاد و يك قوچ کوهی و سی چکاره شکار شد چون مهابتخان مدتها
از دولت حضور محرومی داشت فرمان شده بود که اگر از نسق آن
کوهستان خاطر پرداخته باشد جریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ
بامتلام عقبه خلانت فرق عزت برانراخت خانعالم بمنصب
پنجهزاری و سه هزار سوار سرفراز شد چهارم اسفندار مذ ماه ظاهر
قلعه رهناس مخیم اردوی گنیهان پوی گشت عرضداشت دلاور خان
حاکم کشمیر نوید بخش فتح کشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با
خلعت و خنجر مرصع فرستاده محصول یک ساله ولایت مفتوحه
یانعام آن پسندیده خدمت عفايت فرمودند چهاردهم ماه مذکور
مقام بابا حسن ابدال محل نزول وایات جلال گشت روز مبارک
شنبه شانزدهم جشن وزن فمری ترتیب یافت و سال پنجاه و سوم
از عمر همایون حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه
کوه و کتل و نشیب و فراز بسیار بود بیک دفعه عبور لشکر منصور
متعذر نمود مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرات عالیات روزی
چند توقف فرموده بآسودگی قطع مسافت نمایند و اعتمام الدولة
الخاصانی و صادق خان بخشی و ارادخان میر سامان با عمده بیوتات
و کار خانجات بمرو عبور نمایند و میرزا رستم و خان اعظم و جمعی
از بندها براه پونچ دستوری یافتند و موکب اقبال جریده با
چندی از منظوران بساط قرب نهضت فرمودند درین تاریخ خبر
خوت رانا امر سنگه رسید حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت
عنوان با خطاب رانائی و خلعت و اسپ و فیل بجهت کنور گرن

گردی که ترا ز طرف دامان ریزد * آب از رخ سرقه سلیمان ریزد
گر خاک درت بامتحان بفشارند * از وی عرق جبین شاهان ریزد
درینوقت راقم اقبال نامه رباعی بابا طالب اصفهانی را که ازان
جنس سخن بود معروضداشت بغایت خوش آمد و آن حضرت بخط
خاص در بیاض خود ثبت فرمودند * رباعی *

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد

خونریزی و آستین فشانی که چه شد

ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد

خاکم به فشار تابدانی که چه شد

بابا طالب در عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندری از اصفهان
برآمده بسیر و سیاحی گذرش بکشمیر افتاد و از نوامست جا و لطافت
آب و هوا دل نهاد آن ملک شده توطن و تاهل اختیار نمود بعد از
فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه پیوسته
در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و در اواخر عهد حضرت
شاهنشاهی که سنین عمرش از صد درگذشته بود درگذشت - از غریب
آنکه در پرگنه دولت آباد دختر باغبانی بنظر در آمد باریش و بیروت
انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریش از یک قبضه بیشتر و در میان
سینه هم موی انبوه اما پستان ندارد و پچندی از عورات اشارت شد که
در گوشه بده کشف ستر او نموده حقیقت را معروض دارند مبادا
خنثی باشد ظاهر شد که از دیگر عورات یک سر مو تفاوت ندارد

خوبیش خواستی بسر برد بی تکلفانه بمنزل او تشریف آورده
عواطف و مهربانی را پایه برتر می نهادند و نفس الامر آنکه خان عالم
این خدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید و چون از خدمت
شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزیده شاه خود بمشایعت آمده
عذرهای خواستند از نغایس و نوادر که خان عالم آورده و بهترین تحفه های
او توان گفت مجلس تصویر جنگ صاحب قران گیتی ستانست
با تقدّمش خان شیهه آنحضرت و اولاد امجاد و امرای عظام که
دران جنگ بمسعدت همراهی اختصاص داشتند کشیده در زیر هر
صورت نوشته که شیهه کیست و این مجلس مشتمل است بر دو بیعت
و چهل صورت و مضمون نام خود را خلیل میرزا شاه رخی نوشته کارش
پغایت پخته و عالیست بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابیهت قام
دارد اگر نام مضمون نوشته نبود ی گمان میشد که کار بهزاد باشد و
چون بحسب تاریخ از بهزاد پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از
شاگردان او است و برورش او مشق کرده - و درین تاریخ طالبای آملی
بخطاب ملك الشعرائی خلعت امتیاز پوشید این چند بیت از او
است *

* بیت *

ز غارت چمن بر بهار متنبه است * که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند

فرد

لب از گفتن چنان بهستم که گوئی * دهان بر چهره زخمی بود به شد

فرد

دولب دارم یکی در می پرستی * دگر در عذر خواهیهای مستی

مقارن اینحال حسینی بسر سلطان قوام رباعی گذرانید * رباعی *

پسند افتاد يك لك و سی هزار روپيه قيمت شد وچهل هزار روپيه
 پوالده های خود گذاريدند (ولول^۲) آب بياه جشن وزن باد شاهزاده بلند
 اقبال آراستگی یافت) و راجه بکرماجيت که قلعه کانگه را محاصره
 داشت بجهت عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمده دولت زمین
 بوس دریافتة فرق عزت برافراخت و چون پیش نهاد خاطر اقدس
 سمیر و تماشای بهار کشمیر بود و از رفتن لاهور فرصت از دست
 میرفت حضرت جهانپانی گيتي ستانی را بدیدن عمارت
 لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجيت بعنايت خلعت و خنجر
 مرصع و اسب خاصه سرافرازی یافته بمحاصره قلعه کانگه عزان
 مراجعت معطوف داشت دوم بهمن ماه باغ کلانور بورون موکب
 مسعود آراستگی یافت درین گل زمین حضرت عرش آشیانی
 انار الله برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند
 روز مبارک شنبه سوم ماه مذکور خانعالم که نزد شاه عباس بايلچی
 گری رفته بود از ایران آمده بدولت زمین بوس سعادت اندوخت
 و معروض داشت که زنبیل بیگ ایلچی شاه با مرسله که مصحوب
 او ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید از التفاتی که شاه بخانعالم
 داشت اگر بشرح و بسط رتمزده کلک سوانح نویسن گردد سواه
 خوانان صفحه هستي حمل بر اغراق خواهند فرمود و همواره در
 مجاورات خان جهان خطاب میفرمودند و زمانی از خدمت خود جدا
 نمیداشتند و بحسب اتفاق اگر روزی یا شبی بضرورت در کلبه

و دل آنحضرت را بر وجهی برو مهربان ساخت که مجدداً نقوش
جرائم آن بیدانش کوتاه اندیش بزال عفو شست و شویانست
و به آبیاری رحمت غبار خجالت و زلات از ناصیه احوال او زوده
از قید بر آوردند و حکم شد که بکورش می آمده باشد روز
مبارک شنبه بیست و نهم آبان ماه دار الخلافت دهلی برود
موکب اقبال آراستگی پذیرفت بیست و یکم آذر ماه برگشته کرانه
که وطن مقر بخان است معسکر دولت گردید بی انراق جانی
است خوش آب و هوای زمینش بغایت قابل مقر بخان باغ عالی
ساخته انبه که در باغ او میشود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد
از دکن و گجرات و ملکههای دور دست هرجا که تعریف انبه شنیده
تخم آنرا آورده درین باغ نشانیده و بغایت خوب شده آنچه دیوار
پخته بر دور آن کشیده یکصد و چهل بیگمه زمین است خیابانها را فرش
بسته و در میان باغ جوضی ساخته طول دویست و بیست ذرعه و
عرض دویست ذرعه در میان حوض صفا ماهتابی بیست و دو
ذرعه مربع ساخته و از درختهای گرم سیمری و سرد سیمری اکثر درین
باغ هست حتی نهال پسته سبز شده و سروهای خوش قد با دام دارن روز
مبارک شنبه دوازدهم دی ماه در سر همد منزل شد چون در مشکوی
اقبال شاهزاده گیتی سدان شاهجهان گرامی فرزندی قدم بعرضه
و چون نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده
بالتماهی بضیافت حضرت شاهنشاهی و حضرات عالیات پرداختند و
حضرت شاهنشاهی بمنزل ایشان تشریف بردند و شاهجهان سعادت
پذیر گشته پیش کشش عالی کشیدند از اقسام نفایس و نوادر آنچه

گذاشتند خلعت با خنجر مرصع و اسب و فیل و علم و نقاره با و
مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم ماه مذکور برگشته متهره مورد
اردوی گیهان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی بتمشای بندر این و
بتخانهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی
امرای راجپوت بتخانهای عالی بطرز خود ساخته اند از بیرون
بتکلفات افزوده لیکن در درون چندان شبیره و فرستک خانه کرده که
از تعفن آنها سر بدرون آن نمی توان در آورد * بیت *

از برون چون گور کافر پر حلال * وز درون قهر خدا عزوجل
ازین منزل شاهزاده پرریز بصوب اله باس و محال جاگیر خویش
دستوری یافته عنان معاودت معطوف داشتند در ادراک سابق
از کیفیت حال گسائین اچهدروپ که در اوجین گوشه انزوا اختیار
کرده بود مرقوم گشته درینولا باز از اوجین بمتهره که از اعظم معابد هندو
است نقل مکان نموده بر کنار دریای جمنا بآئین دین خویش
یزدان پرستی می نمود حضرت شاهنشاهی ظلمتکده او را بنور قدوم
سعادت لزوم روشنی بخشیدند و زمان ممتد در خلوت صحبت
مستوفی داشتند چون مدت حبس خسرو بطول کشیده بود و
خان اعظم از جانب او بسیار نگرانی خاطر داشت بتغرس دربانان
که سخن اچهدروپ در باطن اقدس اثر تمام می بخشد با وجود
تعصب دینداری که سرشت او بدان مجبول بود بی اختیار تنها
از خویش و بیگانه نزد او رفته در باب خلاصی خسرو بخضوع
و زاری التماس نمود بار دیگر که حضرت شاهنشاهی بملاقات او
شنانند بجهت خلاصی خسرو حرفهای محققانه معروض داشت

تربیت فرموده بودند اگر تغصیل مرقوم گردد بطول میکشد القصه
 قیمت مجموع پیشکش قریب پنچ لک روپیه شد درین تاریخ
 خبر فوت شاهنواز خان خلف سپه سالار خانخانان رسید جوان وجیه
 رشید عالی فطرت بود در عنقوان جوانی و دولت شیفته شراب گشت
 و از آفت مصاحبان خانه برانداز میگساری با فرط کشید همیش بلند
 پرواز و نگاهش در سیر و شجاعتش با تدبیر هم آغوش در ضبط
 و انتظام سپاه و رزم آرائی و سرداری عدیل و نظیر خود نداشت
 و با اینهمه خودیها کم کرم و بدلباس بود دور از درگاه بخود کاهی
 روزگار بسر برده نقد حیات در باخت حقیقت آنکه چون خانخانان
 به برهانپور پیوست گرامی فرزند را بغایت ضعیف و زبون یافته
 بمداوا و معالجه پرداخت بعد از روزی چند صاحب فراش گشته
 بر بستر ناتوانی افتاد هر چند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند
 سودمند نیامد و در عین دولت و جوانی با جهان جهان حسرت
 و دل نگرانی رخت زندگانی ازین خاکدان فانی بنز هتکده اجودانی
 کشید و این واقعه بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت
 گران گذشت دار ابخان را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفرازی
 بخشیده خلعت باشمشیر مرصع و اسب و فیل مرحمت نموده
 بجای برادرش بسرداری صوبه برار و احمد نگر رخصت فرمودند
 (مقرر ابخان را باعدم استعداد و استحقاق سرداری و صاحب صوبگی
 بهار و پنده سرفرازی بخشیده خلعت و اسب و فیل و خنجر مرصع

مرحمت فرمودند و پنجاه هزار روپیه برسم مساعدت عنایت شد (درینولا شاهزاده سلطان پرویز از اله باس آمده بسجود سده خلافت جدید اخلاص نورانی ساخت راجه کلیان زمیندار رتن پور در خدمت شاهزاده دولت باریافت هشتاد زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد پیشکش معروضداشت در خلال اینحال شاه بیگهان که بخطاب خاندرانی ممتاز بود بنابر کبر سن و ضعف از سپاهگری استعفا جست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کامیاب خواهش ساخته برگنّه خوش آب را که از جاگیرهای قدیم او بود و هفتاد و پنج هزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او عنایت فرمودند و پسران او را در خور استعداد هر یک منصب و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه مورج سنگه نبیره وارمال دیورسید که در دکن باجل طبیعی رخت هستی بریست کچسنگه پسر او را بمنصب سه هزارى ذات و دو هزار سوار خطاب راجگی داده فرق عزت برافراختند درینولا حکم شد که از اگره تا لاهور بر هر کروه میللى سازند که علامت کروه باشد و در میل سوم چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت و صعوبت نکشند طیار سازند و مانند خیابان در بسته درخت نشانند *

توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر

روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه در ساعت مسعود و زمان محمود که مختار ارباب تنجیم بود بعزم سیر کشمیر نهضت هوکب منصور اتفاق افتاد لشکر خان راجه رامت دار الخلافه اگره

جلوس همایون آغاز شد درین روز شاهزاده گیتی سنان شاهجهان که
غرغجه سادات و فروغ چهره سعادت است جشن عالی ترتیب داده
منتخب تحف روزگار از نغائس و نوادر هر دیار برسم پیشکش
معروض بساط اخلاص گردانید از آنجمله یا قویست بیست و دو
سرخ در رنگ و آب و اندام تمام عیار بیست و دو هزار روپیه قیمت
شد دیگر لعلی است قطبی قیمت آن چهل هزار روپیه دیگرشش
دانه سروراید غلطان که یکی از انها ینک تانگ و هشت سرخ وزن
دارد و کلامی ایشان به بیست و پنج هزار روپیه در احمد آباد ابتیاع
نموده اند و پنج دانه دیگر بسی و سه هزار روپیه و یکقطعه الماس
که هزده هزار روپیه بها دارد و همچنین پرده سرخ باقبضه شمشیر
که در زرگر خانه ایشان با تمام رسیده اکثر جواهر آن را تراشیده بکار
برده اند و به پنجاه هزار روپیه برآمده و از تصرفات آن برگزیده دین
و دولت که تا حال در عهد سلطنت هیچ یکی از بادشاهان نشده
نقارخانه ایست از طلا و نقره نقاره مرسل نواز را از طلا ساخته
و تخته گورکه و نقاره و کرنا و سرنا و غیره آنچه لازمه نقارخانه
بادشاهان دی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده در ساعت
مسعود بنوازش در آوردند مجموعه به شصت و پنج هزار روپیه
برآمده دیگر تخت سوارچی فیل که باصطلاح اهل هند هوده گویند از
طلا ساخته به سی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل
با پنج زنجیر ماده که قطب الملک برسم پیشکش به شاهزاده نامد
از فرستاده بود فیل اول باسم داد الهی با ساز طلا و دوم با ساز
نقره و از پارچه های نفیس گجرات که کرکراقل سرکار شاهی

بود بی محنت و تعب هر دو مفتوح گردید و ملکی که ابا عن
جد در تصرف داشت پی سپهر عساکر اقبال شد و آن سرگشته بادیه
ضلالت و ادبار بحال تباه پناه بگریزهای دشوار برده خاک مذلت
و خواری بر فرق روزگار خویش بخت و راجه بکرماجیت ملک
او را پس پشت گذاشته بتعاقب او شدانت چون نوید این فتح
بمسامع جلال رسید بجلودی این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت
شد و از غریب انکه مورجمل مقهور برادری داشت جگت سنگه
نام چون حضرت شاهنشاهی او را بخطاب راجگی و مراتب امارت
سر بلند ساخته ملک پدرش را بازر و سامان که ازو مانده بود بی
سهم و شریک بمشارالیه از زانی داشتند و بجهت مراعات خاطر او
جگت سنگه را که با برادر سر سازگاری نداشت بمنصب قلیلی
مقرر نموده بصوبه بنگاله گسیل فرمودند آن بیچاره دور از وطن در
غربت روزگاری بخواری و دشمن کاهی گذرانیده نظر بر لطیفه
غیبی داشت قضا را بطالع او چنین منصوبه نشست و آن برگشته
بخت تیشه بر پای دولت خود زد ناگزیر جگت سنگه را بسرعت
هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشتند و خطاب راجگی و منصب هزارگی
فات و پانصد سوار سرفراز ساخته بیست هزار رزیده و خنجر مرصع
و اسب و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادند *

آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی

روز مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر هزار و بیست و هشت
هجری خورشید جهان افروز بیرج حمل در آمد و سال چهاردهم از

حجره است عرض حجره چهار و نیم ذرعه و طول پنج ذرعه و ایوان بطول
 ده ذرعه و بعرض هفت و نیم ذرعه و صحن مسجد سوای مقصوره
 و ایوان دور یکصد و شصت و نه ذرعه طول یکصد و چهل و سه ذرعه
 عرض است و بالای ایوانها دور و بالای مسجد گنبد های خرد
 ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرک شمع در میان نهاده
 دور آنها بپارچه الوان میگیرند و از عالم فانوس مینمایند و زیر صحن
 مسجد را بر که ساخته اند که در ایام برسات به آب مملو میدسازند
 چون فکچور کم آب است باهل این سلسله و سجاوران و معتکفان
 این بقعه که پیوسته ملازم این مسجد اند تمام سال کفایت میکند
 و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مائل بمشرق روضه شیخ است
 قدس الله سره العزیز میان گنبد هفت ذرعه و دور گنبد ایوان سنگ مرمر
 که پیش آنها نیز پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و
 مقابل این روضه بر سمت مغرب باندک فاصله گنبد دیگر واقع است
 که اولاد و عشائر شیخ در آنجا آسوده اند از سوانح اقبال طراز
 فتح قلعه مورد و مهری است و شکست سورجمل مقهور تفصیل
 این مجمل آنکه چون راجه بکرما جیت بآن حدود پیوست سورجمل
 برگشته روزگار خواست که روزی چند به تبتال و کمرزت بسر آرد
 مشار الیه که از حقیقت کار آگاهی داشته بسخن او نپرداخته قدم
 جرأت و جلالت پیش نهاد و آن مخدول العاقبت سر رشته تدبیر
 از دست داده بچنگ صف پای ادبار قائم داشته بلوازم قلعه داری
 همت گماشت و باندک زد و خورد کس بسیار بکشتن داده واه
 آوارگی سپرد و قلعه مورد و مهری که اعتضاد قوی آن برگشته بخت

کشیده و کس بسیار دانه بر آورده تلف میشوند بنابراین بتاریخ
بیست و ششم دی ماه موافق غره صفر هزار و بیست و هشت
هجری معموره پنج پوره نزول ریات جهان کشای آراستگی یافت
مقارن اینحال روز جمعه سیزدهم بهمن بزیارت روضه غفران پناه
شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیازمندی بسیار
فرمودند یکی از اعظم آثار که در زمان دولت و عهد خلافت
حضرت عرش آشیانی انار الله برهافه بظهور آمده این مسجد است
بی اغراق عمارت بیست عالی از سیاحان روی زمین استماع افتاده که
مثل این مسجد در هیچ بلادی از معمور جهان نیست عمارتش
همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لك روپیه از خزانه
عامه خرج شده تا با تمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر دو
دروازه کلان بر فراز کوه طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و
نهایت تکلف پیش طاق این در دوازده ذره عرض و شانزده
ذره طول و پنجاه و دو ذره ارتفاع دارد و بسی و دو زیننه بالا باید
رفت و در دیگر خرد تر ازین رو بمشرق واقع است طول مسجد
از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دویست و دوازده ذره است از آن
جمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذره پانزده ذره در پانزده
ذره گنبد میانست و هفت ذره عرض و چهارده ذره طول
و بیست و پنج ذره ارتفاع پیش طاق است و بر دو پهلوی
این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر است ده ذره در ده ذره
تتمه ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب
یکصد و هفتاد و دو ذره و بر اطراف نوک ایوان و هشتاد و چهار

از برادران و خویشان پای همت افشردن شربت خوش گوار شهادت
 چشید و بعضی بزخمهای منکر که پیرایه شیر مردان عرصه کارزار
 است آبروی جاوید یافتند و آن بی سعادت از میدان کارزار برگرفته
 به تکبیت سرای خود برده و جمعی از جان دوستی بتک پا خود
 را بگوشه سلامت کشیدند و آن فتنه شرشت دست تعدی و تناول
 دراز ساخته اکثری از برگنات دامن کوه را که بجاگیر اعتماد الدوله
 مقرر بود تاخت و از نقد و جنس هرچه یافت متصرف گشته
 بترتیب اسباب شورش پرداخت امید که بسزای کردار خویش
 گرفتار آید و نمک این دولت کار خود بکند از وقائع آنکه درینولا
 عبد الرحیم خانان سپه سالار باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت
 نورانی ساخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و از
 پدشکهای او آنچه پسند افتاد موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه
 قیمت شد پس از روزی چند آن دیرینه خدمت را که بمیامن
 عواطف و مراحم روز افزون جوانی از سر گرفته بود مجددا بصاحب
 صوبگی ملک خاندیس و دکن سر بلندی بخشیده خلعت خاص
 با کمر خنجر و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت
 فرمودند و منصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری
 ذات و هفت هزار سوار شد و چون صحبت آن عمده الملک با لشکر
 خان رامیت نمی آمد عاید خان را بخدومت دیوانی بلند پایگی
 بخشیدند روز مبارک شنبه بیستم دی ماه در کنار کول فتحپور ورود
 موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم اشرف در کول پیمودند هفت
 کروزه شد چون بعرض رسید که در شهر آگره علت ظمعمون بانواط

وسائل برانگیخته متصدی فتح قلعه کانگره شد هر چند این
 بی سعادت را باز دران کوهستان راه دادن از آئین حزم و احتیاط
 دور بود لیکن چون افتتاح این عقد دوشوار بکلیه همت شاهزاده
 گیتی ستان حواله شد ناگزیر باراده و اختیار ایشان باز داشتند و آن
 بلند اقبال فوج پهنیده از منصبداران و برق اندازان ترتیب داده
 اورا با محمد تقی بخشی خود تعیین فرمودند چون بمقصد
 پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصومت و بهانه طلبی نموده
 جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت محمد تقی
 عرضداشت نمود حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست
 نمی آید و این خدمت ازو متمشی نمیشود اگر سردار دیگر مقرر
 فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر می شود ناگزیر محمد تقی
 را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عمد های دولت
 ایشانست با فوجی از مردم تازه زور بفتح قلعه مذکور رخصت
 فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیل و تزویر
 از پیش نمیرود تا رسیدن راجه بکرماجیت فرصت غنیمت شمرده
 نخست جمعی از بندهای درگاه را به بهانه آنکه مدتها یساق
 کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بمحال جاگیر خود
 شتافته تا آمدن راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند و چون
 بظاهر تفرقه در سلسله جمعیت دولخواهان راه یافت و اکثری
 بمحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس در آنجا ماندند
 قایودانسته آثار بغی و فساد ظاهر ساخت سید صفی که درازمره
 سادات بارهه بمزید شجاعت و جلالت اختصاص داشت با چندمی

در آمده پردۀ آژرم از میان برگرفته با مردم مشار الیه کار بمنازعت
و مخاصمت رسانید و مرتضی خان نقش ادبار از صفحۀ احوال
آن برگشته روزگار خوانده شکایت بسیار بدرگاه والا عرضداشت نمود
و ضریح نوشت که امارات بغی و نادولتخواهی از وجنات احوال
او ظاهر است چون مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکرگران
دران کوهستان بود به ترتیب اسباب فتنه و آشوب نیارست پرداخت
ناگزیر بخدمت نواب قدسی القاب جهانبانی گیتی ستانی شاه
جهان ملتجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریر
ارباب غرض با من سوء مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و
بر انداختن من شده مرا بعضیان و بغی متهم دارد امید که باعث
حیات و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب
فرمایند هر چند بر سخن مرتضی خان نهایت اعتماد بود لیکن از
التماس طلب خود بدرگاه غبار شبۀ بر حواشی خاطر دولتخواهان
نشست که مبادا مزاج مرتضی خان بتحریر ارباب فساد بشورش
در آمده و غورنا کرده او را متهم می ساخته باشد ملجمه بالتماس
شاهزادۀ بلند اقبال شاهجهان رقم عفو بر جرائم او کشیده
بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن انحلال مرتضی خان بجوار
مغفرت الهی پیوست و فتح قلعه کانکر روزی چند در عقدۀ توقف
افتاد چون این فتنه سرشت بدرگاه گیتی بنه رسید نظر بر ظاهر احوال
او انگنده همدران زودی مشمول عواطف و مراحم بیدریغ ساخته
در خدمت شاهزادۀ بلند اقبال شاهجهان به مهم دکن رخصت فرمودند
بعد از آنکه ملک دکن بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد

گهر قدم بعرضه وجود نهاد نام این مولود مسعود سلطان اورنگ
 زیب بر صفحه روزگار ثبت افتاد چون معموره اوجین محل ورود مولود
 مسعود گشت شاهزاده جشن ولادت فرزند اقبالمند ترتیب فرموده بوزن
 قدوم میمنت لزوم والا پدر بزرگوار محسود خلد برین ساختند پنجاه
 زنجیر فیل برسم پیشکش معروض مجلس فردوس نظر کردند
 از انجمله هفت زنجیر داخل فیلان خاصه شد و در کل آنچه از
 پیشکشهای ایشان مقبول افتاده دو لک روپیه به قیمت در آمد
 چون بحوالی ملک رانا امر سنگ ورود مولود گیهان شکوه دست
 داد کنور کرن پسر جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص
 قورانی ساخته مبارکباد فتح دکن معروضداشت در خلال اینحال
 خیر بغی و کانر نعمتی سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال رسید
 و تفصیل این اجمال آنکه راجه باسوه پسر داشت و سورجمل
 اگرچه بسال از همه کلاتر بود لیکن از بد سگالی و آشوب طلبی پدر
 را آزرده خاطر داشت و بنابر توهمی که پدر را از کردار ناهنجار او
 بود پیوسته در حبس میگذرانید و بعد از فوت راجه بانو چون دیگر
 فرزند قابل نبود بجهت انتظام سلسله زمینداری و محافظت
 ملک این بددولت را بخطاب راجگی و منصب درهزاری مرانوار
 ساخته محال زمیندار می پدرش را با مبلغهای کلی از نقد و جنس
 که سالها اندوخته بود باین بی سعادت ارزانی داشتند و همراه مرحومی
 مرتضی خان بخدست فتح قلعه کانکره دستوری یافت و چون کار
 بر متحصنان بدشواری کشید و این بدسگال از صورت حال دریافت
 که عفریب قلعه فتح خواهد شد در مقام ناسازی و ننه پردازی

و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در و ظاهر میشود چنانچه اول
در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته
بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز دارد و دانایان فن
نجوم در کتب این قسم را حریده نوشته اند بعد از شافزده شب که
این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئی گشت که
سرش روشن بود داشت که تا دو سه گز دمش دراز می نمود لیکن در
طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این آنچه در وسعت آباد
مملکت هند بر تو ظهور افکند و با طاعونست که هرگز در هیچ زمانی
از ازمنه ماضی نبوده و نشان نمیدهند و در کتب معتبره اهل هند
مثبت نگشته پیش از ظهور این بیک سال اثر ظاهر شد و تا هشت
سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و نواب جهان بانی
گیتی ستانی ابواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت و هشت
سال روزگار بدسگال بترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه
خونها که ریخته نشد و چه خانها که خراب نگشت درینولا از عرصه
داشت بهادر خان حاکم قندهار بمسامع جلال رسید که در نواحی
شهر و بلوکات آن کثرت موش بحدی رسیده که از محصولات زرعی
و سر درختی اثری باقی نموده بعد از محنت و تعب بسیار شاید
ربع محصول بدست رعایا در آمد و همچنین از فالیز و باغات انگور
اثر نگذاشتند و بعد از آنکه میوه و غلات در باغ و صحرا مانند بمرور آوار
صحرای عدم شدند شب یکشنبه دو ازدهم ماه آبان مطابق یازدهم ذی
قعدة سنه مذکور در مقام دهون در شبستان شاهزاده گیتی ستان شاه
جهان از دختر خجسته اختر قنده خوانین بلند مکان آصفخان پسر دلا

از ملازمان عتبه سلطنت مثل شاهباز خان لودی و هردی نراین
 هاده و راجه پرتیچند و غیره و دیست سوار بر قداز و پانصد نفر
 توپچی پیداده سوای جمعیتی که پیشتر تعین شده بودند بخدمت
 تسخیر قلعه کانگرة دستوری یافته بعنایت خلعت و شمشیر سرفراز
 گردید و راجه تسبیح زمره که ده هزار روپیه قیمت داشت
 پیدشکش نمود *

مراجعت موكب همايون از

احمد آباد به دار الخلافه اكبرآباد

روز مبارك شنبه بیست و یکم شهریور ماه الهی سال سیزدهم
 جلوس جهانگیری مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست
 و هفت هجری ریات اقبال بصوب دارالخلافه آگره ارتفاع یافت
 مقربخان را که از صغر سن در خدمت آنحضرت شاهنشاهی
 سعادت پذیر بود نظربرق حق خدمت او داشته مشمول عواطف
 و مراحم بیدریغ فرموده بصاحب صوبی ولایت بهار بلند پایگی
 بخشیدند بتاریخ شانزدهم دی ماه پیش از طلوع صبح بسه گهری
 در کره هوا ماده بخاری مانند دخانی بشکل عمود نمودار شد و هر
 شب یک گهری پیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام
 نمود صورت حربۀ پیدا کرد هر دو مرباریک و میان گنده خمدار
 مانند دهره پشت بچانب جنوب و روی بسوی شمال منجمان و اختر
 شناسان قد و قامت او باصطرب معلوم نمودند که بیست و چهار درجه
 فلکی را باختلاف منظر سائر است و بحرکت فلک اعظم متحرک

در نیولا راجه بهاره که از زمینداران معتبر ولایت گجرات است دولت
آستان بوس دریافتۀ دوصد مهر بصیغه نذر و دو هزار روپیه برسم
نثار و یکصد اسپ بطریق پیشکش معروضداشت در ملک گجرات
کلان تر ازین زمینداري نیست ملکش بدریای شور پیوسته است
و بهاره و جام از يك جد اند ده پشت بالا تر بهم می رسند بحسب
جمعیت و اعتبار بهاره از جام در پیش است میگویند که بدیدن
هیچ یکی از سلاطین گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی بر سر او
فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد عمرش از هفتاد متجاوز
بنظر در می آمد و او خود میگوید که نمود سال دارم در حواس و
قوی فتوری نرفته از مردم او پیری بنظر در آمد که موی ریش و
بروت و ابرو سفید شده میگوید که ایام طفولیت مرا رای بهاره بخاطر
دارد و در پیش او کلان شده ام چون یکچندی در خدمت بسر برد
یعنایت اسپ خاصه و فیل نر با ماده فیل و خنجر مرصع و شمشیر
و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرفرازی
بخشیده رخصت انعطاف ارزانی فرمودند در نیولا بعرض اقدس
رسید که قراولان پادشاهی یکصد و هشتاد و سه زنچیر فیل نر و ماده
در حوالی دهود شکار کردند هفتاد و سه زنچیر فیل نر و یکصد و
دوازده ماده و قراولان شاهزاده بلند اقبال شاهجهان و بیست و شش
زنچیر نر و سی و هفت ماده برگرفتند درین تاریخ راجه بکرماجیت
که از عمدهای دولت شاهزاده جوان بخت شاه جهانست بمیان
تربیت و نوازش آنحضرت بمراتب بلند ترقی و تصاعد نموده
بالتماس شاهزاده گیتی ستان با فوجی از بندهای شاهی و جمعی

آباد اتفاق افتاد و از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در احمد
آباد شائع شد و از اهل شهر و اردو کس نماند که دو سه روز بمحضت
تب مبتلا نگشته باشد و از اثر این دو سه روز تب ضعف و مستی
بحدی مستولی میگشت که مدتها نقل و حرکت تعذر تمام داشت
والله الحمد که عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکس نمی‌رمد قضا را
حضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز این ضعف را کشیدند و آن قدر
آزار بوجود فیض ورون آنحضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز
است در حیرتم که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی منظور
افتاده که در چنین سرزمین بی فیض بد همه چیز شهر اساس
نهاد و بعد از دیگران را چه ملحوظ بود که عمر گرانمایه را درین
خاکدان گذرانیده اند هوایش مسموم و زمینش کم آب و ریگ بوم
گرد و غباری بحدی که در وقت شدت باد و چکر پشت دست
محسوس نمیدگردد و آتش بغایت زبون و ناگوار رود خانه که متصل
بشهر جاریعت غیر از ایام برسات پیوسته خشک میباشد چاهها
اکثر شور و تلخ و تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گازران
دوغاب شده مردم اعیان که بقدر مؤنتی و بضاعتی دارند در
خانههای خود برکها ساخته اند و در ایام باریدگی از آب باران مملو
سازند و تا سال دیگر ازان آب میخورند و مضرت آبی که هرگز هوا
درو سرایت نکند و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون
شهر بجای سبزه و ریاحین تمام صحرا زرقوم زار است و نسیمی که
از روی زقوم وزد فیضش معلوم * مصرع *

ای تو مجموعه خوبی زکدامت گویم

و ماده در حضور اشرف شکار شد از بجمله دو فیل بغایت خوش
صورت و اصیل و تمام عیار بدست آمد درینفلا دلاور خان کاکر
از تغیر احمد بیگخان کابلی بحکومت کشمیر سرفرازی یافت و
چون بعرض رسید که عبد الرحیم خانخانان نزل مولانا عبد الرحمن
جامی را که این مصرع از انست * مصرع *

بهریک گل زحمت صد خار می باید کشید
تتبع نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع را بدیهه فرمودند
* بیت *

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید

ابر بسیارست می بسیار می باید کشید

چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار داشتند و از بعد
مسافت تا رسیدن بدار الخلافه اکبر آباد روزگار بصعوبت و دشوار
سپری میشد رای صواب اندیش که عقده کشای مشکلات روزگار
است چنین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم برشکال را در
احمد آباد گذرانیده بعد از انقضای ایام بارش متوجه آگره باید
شد و باین عزیمت صائب از مقام دهود عنان اقبال بصوب احمد
آباد معطوف گشت مقارن ایصال عرضداشت منهیان دار الخلافه
بمسامع جلال رسید که در مستقر سریر خلافت اثر وبایی ظاهر
شده و مردم بسیار تلف میشوند بنابراین فسخ عزیمت آگره که
بالهام غیبی در خاطر حقیقت مظاهر پرتو انگنده بود مصمم گردید
هفتم اردی بهشت ماه مطابق غره شهر جمادی الاول در ساعت
مسعود و زمان محمود بمبارکی و غیروزی نزول معادت در شهر احمد

اوصال داشته التماس فرمان طلب نمود حضرت شاهنشاهی فرمان
عاطفت بنیان فرستاده بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین
تاریخ سعادت زمین بوی دریافته مشمول مرام بیکران شد
دوازده راس اسب و نه تغوز قماش و دو انگشتی یاقوت برسم
پیشکش معروض داشت و بمنصب پانصدی ذات و دویست سوار
سفرراز گردید روز یکشنبه دوازدهم ماه فروردین موضع سحارا مضرب
خیام فلک احتشام گردید بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیل
یک و نیم کروز مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه
پر نشیب و فراز عبور بیک خیال مستبعد و متعسر مینماید و روز
دو شنبه سیزدهم ماه بامعدودی از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه
شدند پیش ازین جمعی کثیر از پیادهای آن سرزمین جنگل
را برسم قمرغه احاطه نمودند و بیرون جنگل در اندک فضا تختی
بر فراز درختی از چوب بجهت نشستن پادشاه فیل گیر شیر شکار
ترتیب داده بر درختهای اطراف آن بر بالارها برای نشستن و
تماشا دیدن امرا ساخته بودند و دویست فیل نر با کمندهای
مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته بر هر فیلی دو نفر
فیلبان از قوم جهریه که شکار فیل مخصوص آن طائفه است نشسته
و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده بحضور
بیارند تا تماشای شکار آنها بر رجه دلخواه کرده شود قضا را در وقتی
که مردم از اطراف بجنگل در آمدند بنابر انبوهی درخت و تراکم
اشجار سلسله نظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت
فیلان صحرائی سراسیمه بهر طرف دویدند دوازده زنجیر فیل از نر

شاه عباس بوالا منصب صدارت ارتقا بخشیده صبیح خود را بعقد ازدواج او در آورده بود میر محمد امین پیش ازین بچهارده سال بحال تباه از عراق بر آمده نزد محمد قلی قطب الملک شتافت و بوسیله میر محمد مؤمن مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک برو بود نوکر شد و قطب الملک او را بمیر جمله مخاطب ساخته از موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی بقبضه اقتدار او حواله فرمود و تا محمد قلی در حیات بود حلّ و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشته بدوام شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ می زیست و چون محمد قلی در گذشت و نوبت ریاست بسلطان محمد برادر زاده او رسید نقش میر با او خوب نه نشست و بآئین مردمی میر را رخصت فرموده دست تصرف و طمع از اموال و اشیای او کوتاه داشت و میر از گلکنده بخدمت عادلخان پیوست و در آنجا نیز صحبت او در نگرمت ناگزیر از عادلخان اجازت حاصل نموده براه دریا بوطن مالوف شتافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده به نسبت میررضی عزتی که مردم صاحب ثروت را در نظرها میبشد مشمول عواطف شاهی گردید در خدمت شاه پیشکشهای لائق بدفعاات گذرانید مدت چهار سال بعزت و آبروی روزگار بسر برد میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب عالی باشد و شاه را مطمح نظر اینکه بالتفات زبانی سرگرم داشته نفائسی که درین مدت فراهم آورده اخذ کند چون میر دریانت که حقیقت کار چیست ناگزیر بملازمان عتبه خلافت التجا آورده مکرر عرائض مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت و آرزوی خدمت

از تو بچیان بنابر قساوت قلب لنگور ماده را به بندوق زد و آن مظلوم
 بچه را از سینه جدا ساخته بر شاخی گذاشت و خود بر زمین افتاد
 و جان داد مقارن اینحال من رسیدم آن بچه را فرود آورده بجهت
 شیر خوراندن نزدیک این بز بردم حق تعالی بز را برو مهریان
 ساخت فی الفور شروع در لیسیدن کرد و با وجود عدم جنسیت با هم
 چنان الفت گرفته که گویا از شکم او بر آمده است حکم شد که بچه را
 از نظر او پنهان سازند بز از نادیدن او بی قایبی و فریاد آغاز نهاد
 و بچه لنگور نیز بی طاقتی نموده چندان ناله و فریاد کرد که حاضران
 را بر حال او رقت آمد الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن
 چندان مستبعد نمی نماید و مهر و دلبستگی بزبان بچه غرابت
 تمام دارد *

آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون

شب چهار تنبیه سوم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت
 هجری تحویل آنتاب جهانتاب به برج حمل دست داد و سال
 سیزدهم از جلوس آنحضرت آغاز شد درین روز مسعود رکن السلطنت
 آصفخان بمنصب پنجهازاری ذات و سوار ناصیه سعادت بر افروخت
 راجه جام بانعام خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیل و دو اسب از
 طوبیله خاصه سرفرازی یانته رخصت وطن شد درین تاریخ میر
 جمله از عراق آمده باسلام عتبه خلافت جبین افروز گردید - اکنون
 مجملی از احوال او رقمزده کلک وقائع نگار میگردد میر از اعیان
 سادات سپاهانست نامش محمد امین بوده عم او میروضی را

سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف پای شیخ واقع است و درون گنبد
 سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین
 سلاطین گجرات است آسوده اند و بی افراق مقبره شیخ مقامی است
 پر فیض از روی قیاس پنج لك روپیه صرف این عمارات شده باشد
 و العلم عند الله روز دوشنبه غره اسفندار مذ ماه از احمد آباد بجانب
 مالوه اتفاق نهضت افتاد در بنوقت پیوسته بشط شکار خوشوقت
 بوده تا قصبه داهود تشریف ارزانی فرمودند در کنار آب مهی
 زمین داران سورتبه جام بوسیله شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان
 سعادت زمین بوس دریا نته پنجاه واس کچهی برسم پیشکش
 معروضداشت نام او جهامت و جام لقب است هرکس که جانشین
 شود او را جام گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهای
 نامی هندوستان است ملکش بدریای شور متصل است پنج
 شش هزار سوار همیشه میدارد در وقت کار ده دو از ده هزار سوار
 سامان میتواند کرد و در ملک او اسپ بسیار بهم میرسد و اسپ
 کچهی در ملک گجرات و کچه بدو هزار و هه هزار روپیه خرید و
 فروخت میشود و در ملک دکن بهزار هون و هزار دویست هون
 که چهار هزار و پنج هزار روپیه باشد بتلاش میگیرند و در همین تاریخ
 راجه لچهمی نراین زمیندار ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله
 واقع است باستلام عتبه خلافت جدید سعادت افروخته پانصد مهر
 فذر گذرانید - از غرائب آنکه بهار الدین برق انداز بچه لنگوری
 بابزی بنظر اشرف در آورده معروضداشت که لنگور ماده بچه خود
 را بدو دست در سینه گرفته بر فراز شاخ درختی نشسته بود یکی

است لامع بر علوشان شیخ محمد غوث شیخ وجیه الدین بفضائل
 صوری و کمالات معنوی آراستگی داشته اند بخلاف شیخ محمد
 غوث که امی بوده اند یکی از فضایل وقت بشیخ وجیه الدین
 گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشد امی اختیار کرده اید
 در جواب فرموده که منت خدا را عزوجل که پیر من نیز مثل پیغمبر
 امی بودند پیش ازین بسی سال درین شهر و دیعت حیات سپرده
 اند و شیخ عبد الله بوصیت پدر بر مسند ارشاد تمکن جسته بغایت
 درویش مرتاض بود و با کمال شکستگی نهایت درستی داشت
 بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان روزگار بسر می برد و چون شیخ
 عبد الله بجوار مغفرت اینزدی پیوست فرزندش شیخ اسم الله
 جا نشین شده همدان زود بی مسافر ملک بقا گشت و بعد از
 برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده گردید و الحال در قید حیات
 است و آثار صلاح از ناصیهٔ حالش ظاهر بعد از روزی چند بزیارت
 روضهٔ شیخ احمد کهتو توجه فرمودند کهتو قصبه است از مرکز ناگور
 مولد شیخ آنجا است در زمان سلطان احمد بانی گجرات باحمد آباد
 تشریف آورده اند سلطان احمد را بخدمت ایشان ارادت و اعتقاد
 تمام بوده و مردم اینملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هر شب
 جمعه خلق انبوه از وضع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند
 سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد
 و خانقاه بر سر مزار ایشان اساس نهاده و متصل مقبره در ضلع
 جنوب تال کلان ساخته و دور آنرا بسنگ و آهک ریخته و اتمام
 این عمارات در زمان قطب الدین ولد محمد شاه شده و مقبره

گروه مسافت است و از کنبایت تا باحمد آباد بیست و یک
 گروه بانی شهر احمد آباد سلطان احمد نبیره ظفر خانست و مسجدی
 در میان بازار اساس نهاده بغایت عالی مشتمل بر سه در و دریش
 هر دری بازاری و در مقابل دری که بر سمت مشرق واقع شده
 مقبره سلطان احمد مذکور است و دران گنبد سلطان احمد و محمد
 پسر او و قطب الدین نبیره او آسوده اند طول مسجد غیر از
 مقصوره یکصد و بیست و سه دره است و عرض هشتاد و نه دره
 بر دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار دره و سه پاو فرش صحن
 مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ سرخ است و
 مقصوره مشتمل بر سیصد و پنجاه و چهار ستونست و بالای ستونها
 گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج دره و عرض سی و هفت
 دره است و فرش مقصوره و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب
 یافته و هر دو بازوی پیش طاق مسجد و منار برگار از سنگ تراشیده
 مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشی و نگاری کرده اند و
 بر همین سعادت قرین منبر متصل بکنج مقصوره شاه نشینی جدا
 کرده از میان ستونها بتخته سنگ پوشیده اند و دور آنرا تا سقف
 پنجره سنگ نشانیده اند تا بادشاه با مخصوصان و مقربان خویش
 بران بالا رفته ادای صلوٰه نماید و آن جا را باصطلاح اهل گجرات
 ملوکخانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاه شیخ وجیه
 الدین تشریف برده لوازم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیدند
 شیخ از خلفای محمد غوث اند لیکن خلیفه که مرشد بخلافات او
 مباحثات کند و ارادت شیخ وجیه الدین برهانیست ساطع و حجتی

واقع است محل نزول اردوی گیهان شکوه گردید و بیست و پنجم
 منوچه معموره گردیدند چون مزار شاه عالم در سر راه واقع بود
 بدرون روضه در آمده فاتحه خواندند یمن که یک لک روپیه صرف
 عمارت این مزار فائز الانوار شده باشد سلسله ایشان بمخدوم
 جبهانیان منتهی میشود و مردم گجرات را غریب اعتقاد بحضرت
 شاه است میگویند که مکرر از شاه عالم احیای اموات بظهور آمده
 بعد از آنکه پدرش از بنمعنی آگاهی یافت مانع آمده که تصرف
 در خانه الهی خلاف شرط بندگیست (۲) سید محمد که امروز جانشین
 ایشان است از خوبان روزگار است و از سید جلال پسر سید محمد
 چه نویسم که هر که بدید انصاف بنگرد از مشاهده جمال او بی
 دلیل و برهان اقرار بفرزندی پیغمبر میکند * مصراع *

بلی چنان پدری را چنین بود پوری

شاه عالم در هشت صد و هشتاد از یغجیان فانی بعالم جاودانی
 شتافته اند بالجملة روز دوشنبه بتاریخ بیست و پنجم شهر مذکور
 مبارکی و فیروزی داخل شهر احمد آباد شدند چنانچه تعریف
 این شهر شنیده بودند بنظر در نیامد اگر چه میان رسته بازار را عریض و
 وسیع گرفته اند لیکن دکانها در خور وسعت بازار نساخته اند عمارتش
 همه از چوب است ستون دکانها بغایت باریک و زبون و سقفش
 سغال پوش درین روز ولایت گجرات بجایگیر شاهزاده کشورستان
 شاه جهان ارزانی داشتند از ماندن تا کنایات یکصد و بیست و چهار

و فیل خاصه عنایت نموده بصاحب صوبگی کابل فرستادند و مقرو
شد که حفظ و حرامت صوبه تته در عهده خان دوران باشد *

توجه موکب کیهان شکوه بصوب ملک گجرات

چون خاطر قدسی مظاهر بشکار فیل بسیار راغب و مائل بود
و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و نیز تعریف ملک گجرات
و شهر احمد آباد متواتر استماع افتاده بود رای جهان آرای چنین
تقاضا فرمود که سیر احمد آباد و تماشای دریای شور نموده هنگام
مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار فیل در رسد شکار کنان متوجه
دار الخلافت باید شد و باین عزیمت صائب حضرت مریم زمانی
و دیگر بیگمان و اهل حرم را روانه اکبر آباد ساخته در یازدهم آبان ماه
الهی موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت فرمود درینولا از
روز نامچه و قانع کشمیر بعرض رسید که درخانه ابریشم فروشی دو دختر
دندان دار بوجود آمده که پشت هر دو با کمر بهم متصل بود اما
سر و دست و پای هر یک جدا زمانی زنده مانده فوت شدند روز
جمعه هشتم دی ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریای
شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد حاکم کنبایت
که در کنار دریا واقع است دولخانه ترتیب یافته متصدیان بندر
مذکور غرابها آراسته بنظر همایون در آوردند و آن حضرت خود بر
غراب نشسته سیر دریا کردند و تا دوازده روز توقف فرموده بسیر و شکار
خوشوقت شدند و نوزدهم ماه مذکور رایات عزیمت بصوب احمد آباد
ارتفاع یافت و در بیست و چهارم کنار تال کاکریه که در سواد شهر

بلیغ نموده شصت زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد از چانده و سی
 زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد از چانده که مجموعه نو زنجیر و سه
 لک روپیه باشد برسم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور
 پیوستند و بعد از روزی چند که شاهجهان بخدمت پدر و الا قدر
 پیوست نور جهان بیگم جشنی ترتیب فرموده خلعتهای گران بها
 با نادری که بگلهای مرصع و مروارید های نفیس آراسته بود و
 سرپیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طرط مروارید و دو اسپ که
 یکی زین مرصع داشت و فیل اول با دو ماده فیل بشاه جوان
 بخت گذرانیدند و همچنین بشاهزاده های و الا شکوه و اهل حرم
 تغورهای اقمشه باتسام زر آئین تکلف نموده بهمه جهت سه لک
 روپیه بقلم آمد و همدربین چند روز پیشکش شاهزادگ بلند اقبال
 شاهجهان بنظر گذشت از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که
 بحساب اهل هند نوزده تانک باشد و در کوده بدو لک روپیه ایتیماع
 شده بود و دیگر نیلمی بود یک لک روپیه قیمت که در آب و رنگ
 و اندام نظیر او بنظر در نیامده و دو الماس که یکی چهل هزار روپیه
 قیمت داشت و دیگری سی هزار روپیه و دو مروارید یکی دو مثقال
 و پانزده سرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری
 و اگر بتفصیل فیلان و دیگر نفایس پردازد بطول میکشد قیمت
 مجموعه پیشکش بدست لک روپیه شد و سوای این دو لک روپیه
 بنور جهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون بعرض
 مکرر رسید که خاندوران پیر و ضعیف شد و تاب قنطره و سواری که
 از لوازم حکومت کابل است ندارد مهابت خان را خلعت و اسپ

و دیانت خان و (معتمد خان بخشی) مولف این اقبال نامه و شهباز خان افغان و اودیرام دکنی سعادت زمین بوس دریافتند پیش ازین بجلدوی فتح رانا بیست هزاری ذات و ده هزار سوار بنواب قدسی القاب شاهزاده بلند اقبال مرحمت شده بود چون بتسخیر دکن رایت عزیمت بر افراشتند خطاب شاهی ضمیمه سائر مراحم گشت اکنون بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاهجهانی عنایت شد و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس بهشت آئین بجهت نشستن آن شاه و الا قدر صندلی متصل تخت می نهاده باشند و این عنایتی ست مخصوص شاه فلک شکوه که از زمان امیر صاحب قران تا حال درین سلسله علیّه رسم نبوده و خلعت یا چارقب زر بغت و دور گریبان و سرآستین و حاشیه دامن مروارید کشیده و شمشیر مرصع با پرده مرصع و خنجر مرصع مرحمت گشت و خود از جواهر که پایان آمده خوانچه از جواهر و خوانی از زر بر فرق فرقدان سای آن درّه التاج خلافت و جهانگیری نثار فرموده فرونی عمر و جاه آن برگزیده دین و دولت از درگاه حضرت رب العزت مسالت نمودند و راجه بهرجی زمین دار ملک بکلانه بوسیله آن حضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف به برهانپور فوجی بجهت تنبیه و تادیب زمینداران کوندوانه تعیین فرموده بودند بهادران فیروز جنگی به نیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب

شوکب مسعود اتفاق افتاد و ادراک سعادت ملازمت پدر عالیقدر
 بمبارکی و فیروزی نصیب و روزی شد بعد از ادای مراسم گورنش
 و آداب زمین بوس بالای جبروکه طلبیده از غایت محبت و افراط
 شوق بی اختیار از جای خود برخاسته دو سه قدم پیش نهاده
 در آغوش عاطفت گرفتند چنانکه از یث جانب در آداب و فروتنی
 مبالغه شد از انطرف در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم
 نشستن فرمودند و چون وقت مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود
 درین روز یک هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و
 هزار روپیه برسم تصدق و صندوقه ضملو از جواهر نفیس عجالة
 الوقت معروض داشته نیل بیرناک را که سر حلقه فیلان پیشکش
 عادلخان بود بنظر اقدس در آوردند آنگاه ببخشیشان عظام اشارت شد
 که امرائی که در خدمت شاهزاده ممالک ستان سعادت پذیر
 اند موافق منصب به ترتیب ملازمت نمایند نخست خانبهان
 زمین بوس نموده هزار مهر نذر و پاره از جواهر و مرصع آلات
 بصیغه پیشکش معروض داشت سپس عبد الله خان (سعادت سجود)
 دریافته صد روپیه گذرانید (بعد از آن مهابتخان بدولت آستان بوس
 چهره سعادت برافروخته صد مهر و هزار روپیه نذر و قدری از
 جواهر و مرصع آلات پیشکش کرد از انجمله لعلی بود بوزن یازده
 مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد بعد از نام بردها داراب خان
 پسر خانخانان و سردار خان برادر عبد الله خان و شجاعت خان عرب

قدسی آستان گرد و چون راجه بکرماجیت شنیده بودند که در بندر کوده
 لعلیست بوزن هفده مثقال و کسری و دو لک روپیه قیمت آن
 مشخص شده مبلغی که عادلخان باو تکلیف نموده بود فرستاده لعل
 مذکور را بدست آورده بعد از استلام عتبه اقبال با دیگر نفائس
 و نوادر بشاه جوان بخت پیشکش کرد همچنین میرمکی که
 بخطاب معتقد خانی سرفراز است و جادر داس دیوان بیوتات که
 بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک شتافته بودند از جواهر و
 مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان قیچاق که قیمت مجموعه آن نیز
 پانزده لک روپیه میشد روانه درگاه جمجاه گردیدند و بهریکی از
 نام بردها مبلغها از نقد و جنس خدمتگاری نمود و چون فرستادهای
 حضرت جهانبانی گیتی ستانی پیشکشهای بیجا پور و گلکنده را
 با حجاب عادلخان و قطب الملک بدرگاه آسمان جاه سلاطین پناه
 رسانیدند و خاطر اشرف شاه و الاشکوه از ضبط و نسق صوبه دکن فارغ
 گشت صاحب صوبگی خاندیس و بزار و احمد نگر بسپه سالار
 خانخانان تغویض فرموده شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت
 خانخانان جوانست با دوازده هزار سوار موجود خوش اسبه و ضبط
 ولایت مفتوحه و محال بالاگهات مقرر داشته و هر محلی را بجایگز
 یکی از امرای صاحب جمعیت تنخواه نموده از جمله لشکری که
 در موکب اقبال سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و هفت
 هزار توپچی پیاده در صوبه دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه
 هشتم مهر ماه الهی سنه دوازده جلوس مطابق یازدهم شهر شوال
 سنه هزار و بیست و شش هجری در قلعه شاه آباد ماند و ورود

بجلدوی این مزده به بیگم عنایت فرمودند و سید عبد الله را
 بخطاب سیفخانانی عز اختصاص بخشیده خلعت و اسب و نیل و خنجر
 مرصع مرحمت نمودند و لعلی که سالها در سرپیچ خاصه بود
 بتمنا بشاهزاده گیتی ستان لطف فرموده مصحوب او ارسال
 داشتند و به التماس آن برگزیده دین و دولت عادلخان بخطاب
 مستطاب فرزندی کله گوشه فخر و مباحات بر فلک سود و حکم شد
 که بعد ازین منشیان عطاره رقم در فرامین خطاب فرزندی را
 پدیرایه عزت و آبروی او سازند و این بیت را بدیهه گفته بقلم خاص
 در عنوان فرمان ثبت فرمودند *

شدهی از التماس شاه خرم * بفرزندی ما مشهور عالم
 بالجمله چون فرمان عاطفت عنوان بعدلخان رسید پنجاه زنجیر نیل
 کوه شکوه و پنجاه راس اسب عراقی و عربی و یک لک و پنجاه هزار
 هون نقد و دیگر جواهر و مرصع آلات و اقسام تحف و هدایا که
 قیمت مجموعه پانزده لک روپیه میشد با وکلای خود مصحوب
 افضلخان و راجه بکرماجیت روانه درگاه سلاطین پناه ساخت و در
 لک روپیه بافضلخان و در لک روپیه براجه بکرماجیت تکلیف
 نموده مقرر داشت که افضلخان با پیشکش از راه راست
 به برهانپور شتابد و راجه بکرماجیت باحمد نگر رفته قلعه مذکور را
 با سایر پرگنات بالا گهاض که از تصرف بندهای درگاه برآمده بود
 متصرف گشته احمد نگر را به خنجرخان و جالناپور را بجانسیپار
 خان و همچنین هر محلی را بیکى از امرا که بحکم اشرف تعیین
 شده تسلیم نموده خاطر از ضبط و نسق آن حدود برداشته متوجه

موکب همایون رشک نگار خانه چین ساخته بانواع مستلذات روحانی و جسمانی کمران بودند بتجویز حضرت شاهنشاهی صبیح کرمه شاه نواز خان خلف عبد الرحیم خانخانانرا در عقدۀ ازدواج خویش در آورده آن کهن دولت دیرین خدمت را باین نسبت سر بلند می بخشیدند و مجدداً آن عهدۀ دودمان خلافت جوانی دولت از سر گرفت *

آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک

روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری مسند آرای هفت اورنگ به بیعت الشرف حمل تحویل فرموده و سال دوازدهم از جلوس خجستگی مانوس آغاز شد درین مدت که موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلد طبعۀ ماندو نزول سعادت ارزانی داشت پیوسته بسیر و شکار خوشوقت بوده بسیاری از ببرهای قوی بازو که مضرت آنها بمحتوظین ماندو و مواضع اطراف میرسید شکار فرمودند در بیست و نهم تیر ماه حید عبد الله بازو به عرضداشت شاهزادۀ ظفر لوا مشتمل بر اخبار فتح از برهانپور رسید و باستلام عتبه خلافت سر بلندی یافت مضمون عرضداشت اینکه جمیع دنیا داران دکن سر خدمت در رتبه اطاعت و فرمان پذیری نهاده حدود متعلقۀ پادشاهی را که عنبر بد اختر متصرف شده بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاهره باز گذاشتند و مقالید قلعهها و حصنها بتخصیص قلعه احمد نگر حوالۀ وکلای درگاه والا نمودند چون اینخبر بوسیلۀ نور جهان بیگ بمسامع جلال رسید حضرت شاهنشاهی پرگنۀ توده که دو لک روپیه حاصل داشت

و سلطان ناصر الدین پسر سلطان غیاث الدین و محمود ثانی پسر
 غیاث الدین است اصل قبر او از سنگ مرمر است و روی آنرا
 بسنگهای الوان اسلیمی خطائی بریده نشا زده اند و بجای خوب
 وصل کرده اند که درز محسوس نمی شود حکم شد که قبر نصیر الدین
 پدر کش را از آنجا بر آورند و امتحانهای او را در دریای نریده
 بیندازند کف خاکستری با چند استخوان ریزه بوسیده ظاهر شد
 و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نریده عبور
 فرمود امرای عظام و سائر منصبداران و بندهای درگاه که در صوبه
 دکن بودند باسلام عتیقه اقبال مبادرت جسته سعادت زمین بوس
 دریافتند و روز دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و شش
 هجری نزول موکب منصور شاهزاده جوان بخت شاه خرم در بلند
 طیبه برهانپور اتفاق افتاد و مقارن این حال عرائض علامی نهامی
 افضلخان و عمده الدوله راجه بکرماجیت که در اثنای راه بمرافقت
 وکالی عادلخان نزد او شتافته بودند رسید مشعر بر آنکه عادلخان
 هفت کوره باستقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان عالیشان
 شاهی برآمده آداب تسلیم و زمین بومی بنقدیم رسانیده اظهار
 بندگی و فرمان پذیری نموده تعهد کرد که محالی را که عنبر از حدود
 متعلقه اولیای دولت انتزاع نموده گرفته بود بتصرف بندهای درگاه
 باز گذارد و پیشکش که لائق از خود و دیگر دنیا داران دکن سامان
 نموده نام بردها روانه درگاه والا سازد و در مصحوب همان دوسه روز مردم
 سخندان نزد عنبر فرستاده آنچه مناسبت داشت اعلام نموده - در
 خلال اینحال که شاهزاده جوان بخت بلند اقبال برهانپور را بنزول

آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوائف از
اقسام و اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه و آنچه بجهت نظام
شهرها درکار است از اناث مقرر نموده هر جا خبر صاحب جمالی
شنیدنی تا بدست نیارودی از پا نه نشستی و فنون صنائع
بکنیزان آموخته بعضی را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته
بود با کتساب علوم ممتاز ساخته بود و بشکار و سواری میل مفرط
داشت و آهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری درو جمع
ساخته با زنان و اهل خرم خویش پیوسته بسیر و شکار خوش وقت
می بود القصه در مدت سی و دو سال که اجل امان داد چنانچه
قرار داده بود بر سر هلیج غنیمی سواری نکرد و هیچگاه بر سر ملک
او نیامد و حرفی که وحشت افزای خاطر باشد در مجلس او مذکور
نشد چون عمرش به هشتاد رسید مشهور است که نصیر الدین قام
پسر ناخلف از پدر را دو بار زهر داد هر بار بزهر مهره که در بازو
داشت دفع آن نمود بار سوم کاسه شربت بزره آمیخته خود
بدست پدر داد که باید خورد پدر چون اتمام او درین کار دید
نخست زهر مهره از بازو کشود پیش او انداخت آنگاه جبین عجز
و نیاز بدرگاه بی نیاز برخاک سوده بر زبان راند که عمرم بهشتاد رسید
درین مدت بعیش و عشرت گذرانیده ام و آرزویی در خاطر گره نه بهت
اکنون امیدوارم که نصیر را بدین گناه نگیری و در روز جزا باز خواست
آن نمائی آنگاه کاسه را از دست آن ناخلف و خیم العاقبت گرفته
جرعه در کشیده جان بجان آفرین سپرد و در گنبد مذکور قبر خان
جهان و سلطان محمود پسر او و سلطان غیاث الدین پسر محمود

که وزیر هوشنگ بود محمود نام پسرى داشت بغایت رشید و شجاع
و متهور و بلند پروراز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ
را که در صغر سن بسلطنت رسیده بود به تیغ بیداد معدوم ساخته
خود سربر آرای سلطنت گشته در مدت دولت خویش کارهای
نمایان کرد حدود متعلقه خویش را چنانچه باید بقید ضبط در آورده
یکمرتبه لشکر بدکن کشیده رایست فتح و فیروزی بر افراخت و بر کلبر که
متصرف گشته یکچندی در آنجا بسر برد و چون محمود پیکره
والی گجرات بکومک حاکم دکن آمده پای ثبات محمود خلجی
از جای برفت ناگزیر محافظت ملک و نگاهداشت دولت خویش
بر عزیمت ملک گیرى مقدم داشته بمستقر دولت خود عیان
معاذات معطوف داشت بعد از فوت محمود پیکره لشکر بر سر گجرات
کشیده در ظاهر احمد آباد با والی گجرات جنگ کرده اعلام فتح و
نصرت مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده بماندار
مراجعت فرمود بار دیگر لشکر بهلتان کشیده آن ملک را تاخت
و تاراج نموده بعمارت روضه خواجه معین الدین چشتی همت
مصرف داشت و این روضه که امروز برجاست از آثار دولت
اوست بالجملة بعد از سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او
در چهل و هشت سالگی جا نشین گشت و بوزرا و امرای خود ظاهر
ساخت که مدت سی سال لشکر کشی کرده در خدمت پدر خود
بلوازم تردد و جافغانی کوشیده ام اکنون که نوبت سلطنت بمن
رسیده اراده ملک گیرى ندارم و میخواهم که بقیه عمر بعیش و
عشرت بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حرم خود فراهم

فرش از حلقه تنگ تر بینی * وز درون عالمی دگر بینی
 عالمی آرمیده از شر و شور * کرده جا در درون خانه مور
 در بهار و تموز و صیف و شتا * سرو تن فارغ از کلاه و قبا
 پوستینش ز پرتو خورشید * پیرهن از حریر سایه بید
 نه پسندد درین جهان دژم * خرقه و لقمه بار پشت و شکم
 حضرت شاهنشاهی بخوابه او که معمور از حقیقت بود تشریف
 برده صحبت مستوفی داشتند و مصطلحات تصوف اهل اسلام را
 با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نموده صاحب این مقام را
 سرب فاسی گویند یعنی تارک همه در بیست و سوم اسفندار قلعه
 ماند و مورد اردوی گیهان شکوه گردید میر عبدالکریم معموری
 بموجب حکم اشرف عمارات سلاطین نامی را مرمت دلخواه نموده
 مجدداً نشیمنهای خوش و عمارات دلکش از جبرو که و غسلسخانه ترتیب
 داده بود پسندیده و مستحسن افتاد قریب سه لک روپیه صرف شده
 باشد قلعه ماند و بر فراز کوهی واقع شده دور آن ده کوره بمساحت
 درآمده در ایام برشکال خوش هوا روح افزا مقامیست در و
 دشت و شهر و ده از گل و ریاحین مالمال خصوصاً کل حنای
 منت بی مشاطه بهار دست و پای عروس ملک را رنگین میدارد
 شبها در قلب الاسد بمرتبه سرد میشود که بی لحاف نمیتوان گذرانید
 روزها احتیاج به بادزن نیست آثار سلاطین ماضی در ماند و بسیار است
 از جمله گنبدیست مدفن سلطان هوشنگ بغایت عالی بادشاهانه
 عمارتیست دیگر مسجدیست معظم و گنبدی مدفن سلاطین خلجیه
 است و میناری از سنگ در غایت اندام و موزونی متصل گنبد خان جهان

و هوای سرد بزیر اندازد و پارچه کرباسی دارد تخمیناً نیم ذرع که پیش و پس خود را بدان پوشیده نه در زمستان آتش و نه در تابستان باد هر روز دو مرتبه بدریا در آمده غسل میکند و ظرفی از مس بجفت آب خوردن در دست دارد و در تمام شهر هفت خانه برهمن که صاحب زن و فرزندان و اعتقاد درویشی و قناعت یانها دارد اختیار کرده در روزی یکمرتبه بمعمره اوجین در آمده بیخبر بخانه سه نفر از آن هفت نفر در آمده بروش گدایان می ایستد و آنها پنج لقمه خوردنی از آنچه بجفت خوردن خود ترتیب داده اند برکف دست او می نهند و او بی خائیدن و ادراک لذت فرو می برد بشرطیکه در آن خانه طوئی و مصیبتی و ولادتی واقع نشده باشد و زن حائض در آن خانه نباشد و به صحبت مردم نیز چندان راغب نیست علم بیدانست که امروز مرگ از تصوف باشد خوب ورزیده فهم تیز و مدرکه عالی دارد و مراتب این دو سه بیت حکیم سنائی مطابق حال اوست

* مثنوی *

داشت لقمان یکی کریچی تنگ * چون گلوگاه و نای و مینه چنگ
 بو الفضولی سوال کرد از وی * چیست این خانه یک بدست و سه پی
 بادم سرد و چشم گریان پر * گفت هذا لمن يموت کفر
 واقم این فرهنگ بدایع بیتی چند از حقیقت او در ملک نظم کشیده

* مثنوی *

زاهدی دیدم از جهان رسته * در بروی جهانیان بسته
 نه ازو بر دل زمین باری * نه دلش را ز چرخ آزاری
 دارد از بهر این دو روزه درنگ * خانه چون دوات تیره و تنگ

تا پیرگننه ندر بار دویست و سی گروه شرقی ولایت باندھو که با ولاد
 راجه را میچند مشهور متعلق است و شمالی قلعه نور و جنوبی
 ولایت بکلانه و غربی ملک گجرات است و مالوه ملکیت بغایت
 خوش آب و هوا و نهرها و جویهای جاری بسیار دارد و هوایش
 باعتدال نزدیک است و در قصبه دهار راجه بهوج قلعه از سنگ
 اساس نهاده بغایت مطبوع و مقبول گویا از یک پارچه سنگ
 تراشیده اند در سالی دو مرتبه انگور بار میدهد یکی در اول حوت
 دوم در ابتدای اسد امدار حوت شیرین تر میشود بیست و چهار
 کرور و هفت لک دام جمع این ولایت است بادشاهان مالوه تا
 بیست هزار سوار میداشته اند قلعه ماندو را پای تخت خود
 ساخته بودند حقیقت حال آنها از آثاری که تا حال برجا است
 ظاهر میشود دوم اسفندار مذ مایه بلده اوجین محل نزول رایات
 اجلال گشت چون متواتر از صادر و وارد تعریف سقاسی مرتاض بعرض
 رسیدہ بود خاطر حق جوی بملاقات او رغبت فرمود نامش اجهد
 روپ اشرم است نزدیک معمور اوجین در گوشه صحرائی از آبادانی
 دور پشته واقعه شده دران پشته سوراخی کدہ که مسکن و مامن
 اوست دهن سوراخ که راه در آمد و بر آمد اوست طول پنج و نیم
 گره و عرض سه و نیم گره پیموده شد حیرت می انزاید که با وجود
 ضعف جثه چسان در آید و بر آید اول دو دست خود را دراز
 کرده بدرون در می آید و آنگاه هر بعد ازان بعینه مثل ماری خود
 را بدرون می اندازد و در وقت بر آمدن نیز بهمین دستور بالجمله
 حیرت انزای نظار گیان است نه بور یائی و نه کاهی که در زمستان

پرواز کنان همراه آمد و بدستور روز نخستین بچه خود را چاره میسرسانید چون آن خبر بمن رسید بحضور خود طلبیده فرمودم که بچه را بدست بگیرد آیا بر سر دست او آمده می نشیند یا نی اول فریاد کنان آمده برگرد و پیش او پروازی چند کرده و در آخر بی تابانه بر سر دست آنخواجه سرا به پهلوی بچه رفت و نشست و بهمین دستور تا بچهار منزل بهمره لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت و پرواز کنان او را همراه برد - چون عبور موکب اقبال نواب قدسی القاب جهانبدانی کشور ستانی بادشاه زندۀ عالم و عالمیان شاه خرم بحود متعلقه رانا اتفاق افتاد رانا بقدّم اخلاص و سعادت مندی شتافته در منزل او توله باستلام عقبۀ خلافت مبادرت نموده بتقدیم شرائط یندگی و مرام زمین بومی مستمع گشت و پنج زنجیر فیل و بیست و هفت راس اسب و خوانی از جواهر و مرصع آلات برسم پیشکش معروض داشت سه اسب برگزیده تتمه را باو بخشیدند آنگاه بغایت خلعت چارقب و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب عراقی و ترکی و فیل سر بلند ساخته رخصت انعطاف ارزانی داشتند و فرزندان او را باعمدهای او خلعت عنایت شد و قرار یافت که نبیره او با هزار و پانصد سوار درین یورش ملازم رکاب منصور باشد در هجدهم محرم سال هزار و بیست و شش موافق سال دهم جلوس جهان گیری عبور موکب اقبال از کهای چاندا اتفاق افتاد ازین منزل داخل ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دوم است طول این ملک از ولایت کده تا بانسواله در بیست و چهل و پنج کروه است و کروه مالوه از کروه بادشاهی هیچ کم نیست و عرضش از پرگنه چندیری

گرفته ببال و پیرشوق پرواز کنان متوجه آشیانه خود شدند - از
موانعت و محبت سارس با جفت خود نقلهای غریب بر زبانها
جاریست از جمله قیام پسر شاه محمد قندهاری که قراول بیگی
حضرت جنت مکانی بود در خدمت آن حضرت نقل میکرد که
روزی بشکار رفتم سارسی را دیدم در سایه درختی نشسته خواستم
که به بندوق شکار کنم قدمی چند پیش نهادم باین قصد که چون
ایستاده شود به بندوق بزنم اصلا از حرکتی پدید نیامد هر چند
پیشتر میرفتم هیچ وحشتی ظاهر نمیشد با خود گفتم که مگر بیمار
است بعد ازان که بر مهرش رسیدم پایش را گرفته ایستاده ساختم
بنوعی سبک بود که گویا که یکمذقال گوشت در تمام اعضای او
نیست دو سه قدم لنگ لنگ بر داشته اندک و جانداک چون نیک
ملاحظه کردم در سینه اش کرم افتاده گوشت و پوست بتخلیل رفته
بود در جائیکه نشسته بود استخوانی چند از سارس مرده یافتیم که
در زیر بال و پر داشت ظاهر شد که استخوان جفت خود در زیر
سینه گرفته نشسته بود و ازین عالم نقل بسیار زبان زد خاص و عام
است - راقم اقبال نامه را غریب امری محسوس گشت در سفری
که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی در حوالی
تهانیدسر یکی از خواجه سریان احقر بچه گنجشک صحرائی گرفته
آورد مادرش فریادکنان همراه آمد آن خواجه سرا بچه گنجشک را
در پنجره نهاده و پنجره را از خود دور تر گذاشت مادرش هر دم بصحرا
میرفت و دانسته چند بدهان گرفته میگردید و باین بچه میخورانید
و باز بصحرا میرفت آن روز چنین گذشت روز دیگر که کوچ شد مادرش

اشرف یک عقد مروارید برگرفتند حضرت شاهنشاهی آن عقد را
 با عقد دیگر که در روزهای جشن می پوشیدند و لعلهای قیمتی
 و زمرد های نفیس داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود عطا
 فرموده روز دوشنبه نوزدهم شهرشوال مطابق نهم آبان ماه بمبارکی
 و فیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزانی داشتند عبد الله خان بهادر
 فیروز جنگ و دیگر امرا بانواع و اقسام مراسم و نوازش اختصاص
 یافته در خدمت شاهزاده والا قدر تعیین شدند راقم اقبال نامه
 بخدومت بخشیکری و منصب هزارری و خلعت و فیل سرافرازی
 یافت و حکم شد که مهابتخان سزاولی نموده شاهزاده پرویز را از
 برهانپور روانه اله باس سازد و دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده را در
 همان صوبه تاختواه نمایند روز شنبه غره ذیقعد سده هزار و بیست
 و پنج هجری مطابق بیست و یکم ماه آبان سال یازدهم از جلوس
 جهانگیری نهضت موکب منصور بصوب مالوه اتفاق افتاد روزی
 درین راه غریب سانحه مشاهده شد یکی از خواجه سربان پادشاهی
 دو بچه سارس را از راه گرفته آورد سارس جانور بیست از عالم کلنگ اما
 از کلنگ کلان تر سرش سرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی از شکارگاه
 معاودت نموده بمنزل تشریف آوردند دو سارس کلان فریاد کلان هر
 پیش خلوتخانه پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند و
 متظلمانه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جست و جوی سبب
 آن خواجه سرا هر دو بچه را بحضور اشرف حاضر آورد از دیدن
 بچهایی تاباده نزدیک رفته بگمان آنکه شاید چاره نیافته باشند
 چیزی از دهان خود بر آورده بدانها بچهانهادند و بچه را در میان

برطبق آن آثار و علامت ظاهر و هویدا شد و زندگانی شاه بصعوبت و تنگی کشید چنانچه در شبی درجا و سه جا تغیر خوابگاه میکردند ناگزیر پیشدستی کرده حکم بقتل او فرمودند *

دستوری یافتن شاهزاده عالمیان شاه خرم بنسخیر ملک دکن و توجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهی بصوب مالوه

چون مهم دکن از شاهزاده پرویز متمدنی نشد باوجود امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانه بی شمار و وفور مصالح ملک گیري و امتداد فرصت افتداح این عقده بکلید همت و عزیمت او تیسر پذیر نگشت ناگزیر شاهزاده جوان بخت جهانگشای سلطان خرم را که مجدداً فتح رانا نموده آنچنان سبع دیو خصلت را بدام اقبال در آورده بودند بفتح دکن نامزد فرمودند بخطاب والا شاهی که از زمان حضرت صاحبقران گیتی ستان تا حال بهیچ شاهزاده تجویز نشده لطف فرمودند و بشاه خرم ممتاز ساختند منصب آن حضرت بیست هزاری و ده هزار سوار دو اسبه و سه اسبه مقرر گشت و چارقب مرصع دور دامن و گریبان و سرآستین مروارید کشیده و دو اسب خاصه یکی عراقی بازین مرصع و دوم ترکی با ساز طلا و فیل خامه با ماده فیل و شمیر و خنجر مرصع با پردله گران بها که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان از جواهر و مرصع آلات گران بها بنظر فرزند اقبالمند در آوردند و حکم کردند که بهر چه طبع گرامی رغبت نماید برگزیند بنا بر استرضای خاطر

که از سوراخ برآمده مد هوشانه خود را بر در و دیوار زده میبرد اگر
 فی الغر از آنخانه برآمده بصکرا و جنگل رفته جا میگرفتند جان
 می بردند و الا در اندک فرصت تمام مردم آن دیه رخت بصکرای
 عدم میکشیدند (فرضا اگر کسی دست به آن میت یا با سوال آن
 رساندی جان بر نبردی) و سرایت این بلیه در هندو بیشتر بود
 در خانهای لاهور بسیار بودی که ده کس و بیست کس میبرد و
 و از تعفن آنها همسایها بستوه آمده محله را میگذاشتند و خانها
 پر از میت مقفل افتاده بودند و از بیم جان هیچکس پیرامون
 آن نمیکشند در کشمیر شدت عظیم ظاهر ساخت و بجائی رسیده
 که عزیزی فوت کرد و درویشی او را بر روی کاه غسل داد روز درم
 آن درویش نیز در گذشت و بر علفی که او را شسته بود گاوی از
 آن علف خورد و مرد و سگان که از گوشت آن گاز خوردند برجا
 ماندند و در هندوستان هیچ ملک ازین بلیه خالی نماند هشت سال
 ممتد در ممالک وسیع هندوستان سائر و دائر بود - درینولا محمد
 رضا بیگ ایلچی که از قدیمان و محرمان شاه عباس بود با مکتوب
 صحبت طراز از جانب شاه بایلچی گری آمده ملازمت نمود
 روزی از وی بتقریبات حرفهای می پرسیدند سلسله سخن
 باینجا کشید که سبب کشتن صفی میرزا هیچ معلوم نشد متنبست
 که این عقده در خاطر گره بسته محمد رضا عرض کرد چون بوجه
 دلنشین شاه گشت که از عدم معادت و فرط ضلالت قصد شاه دارد

بطرح و اندام مرصع ساخته بود مقومان پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند آصفخان که به منصب چهارهزاری ذات و دو هزار سوار سرافرازی داشت باضافه هزار ی ذات و دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره سر افتخار بر افتراخت و همچنین دیگر امرای درخور پایه خویش باضافه ای لایق اختصاص یافتند در روز جشن اشرف بادشاهزاده عالم و عالیمان سلطان خرم لعلی برسم پیشکش گذرانیدند درغایت صفا و لطافت مقومان هشتاد هزار روپیه قیمت کردند درین روز عالم امروز منصب ایشان که پانزده هزار ی خاصه و هشت هزار سوار بود بیست هزار ی و ده هزار سوار مقررگشت میر جمال الدین حسین انجو بخطاب ضد الدوله سرافرازی یافت در ماه ربیع الثانی خبر رسید که شیخ فرید بخاری المخاطب بمرتضی خان بجوار مغفرت ایزد متعال پیوست (روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکور واهب العطایا بشاهزاده سلطان خرم از صید قدسیه آصفخان فرزند اقبالمند کرامت فرمود و حضرت شاهنشاهی آن والا گهر را بشاه شجاع موسوم گردانیدند) درین سال در بعضی از پرگنات هندوستان اثر وبا ظاهر شد و رفته رفته شدت عظیم کرد آغاز این بلیه از پرگنات پنجاب شده بشهر لاهور سرایت نمود و خلق انبوه از مسلمان و هندو باین علت تلف شدند آنگاه بسرهند و میان دو آب تا دهلی و از اطراف آن رسیده بسیاری از قریات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشی ظاهر میشد

توبخانه عظیم با سیصد شتربان و فیلان مست و جنگی و اسپان تازی و یراق و اسلحه از حساب و شمار بیرون بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد جمعی کثیر از سرداران فوج مخالف زنده بدست افتادند و کشته را خود حساب و شمار نیست روز دیگر ازان منزل کوچ کرده بجانب کرکی که جای بودن آن سیاه بخت بود شتافتند و اثری ازان تیره بختان ندیده همانجا دایره کردند و روزی چند توقف گزیده عمارات و منازل و بساطین آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره برابر ساختند و بنابر حدوث بعضی امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است عطف عنان نموده از گریوه روهنگره فرود آمدند و حضرت شاهنشاهی بجلدوی این فتح نمایان بر منصب شاه نواز خان و دارالبخان و دیگر امرای رفیع الشان فرزده بانواع مزاحم و نوازش سر بلند می بخشیدند *

آغاز سال یازدهم از مبدای جلوس جهانگیری

روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجری فیروز اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرتو سعادت ارزانی داشت و سال یازدهم از جلوس آغاز شد در ایام جشن نو روز جهان افروز امرای عظام برسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که خود در بیجاپور سرکاری نموده مهیا ساخته بود بنظر همایون در آورد بالای دسته یاقوت زر می نشانده بود در غایت صفا و لطافت باندام نصف بیضه مرغ و دیگر تمام یاقوت های فرنگ پسند و زمردهای کهنه خوش آب و رنگ

حبش و خورده سالهای عنبر که همه بر امپان طویلۀ او سوار بودند (از تمام لشکر انتخاب نموده هراول قرار داده بودند جلو انداختند و چون بر کنار ناله رسیدند بجهت فروز آمدن و عبور نمودن هجوم شد ازینطرف جوانان اقچی بیازان تیر گرفتند و سوار بسیار بزخم تیر بر خاک هلاک افتاد و هرتیر که باسپ میرمید چون اکثر کجی و تازی بودند چراغهای شده سوار خود را بر زمین می انداختند بالجملة از آنطرف هیچ سلاح کارگر نمی شد و ازینطرف در تیر باران بر خاک فنا میغلطیدند و جمعی که در عقب بودند احوال مردم پیش را برین نمط دیده برجا ماندند معان این حال دارا بخان با بهادران فوج هراول از ناله گذشته بر سر و سینۀ کشتگان اسپ رانده جلو انداختند و از دیگر افواج شیران بیشۀ همت و هزیران عرصۀ جلالت شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش تاختند و افواج را پراکنده ساخته خود را بفوج غول رسانیدند چون عنبر خود در فوج غول پای ادبار افشوده بود زمان ممند آتش قتال و جدال اشتعال پذیرفت و بهادران رزم دوست چیقلاشی کردند که دیدۀ نظارگی از مشاهده آن خیره ماند و از کشتها پشتها افتاد عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار سپرد اگر ظلمت شب یغریاد آن تیره بختان ظلمانی نهان نرسیدی یکی جانبر نبودی مع هذا نهنگان دریای هیجا تا وقت خفتن که زمان ادبار شان بود تاسه کرده مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند چون در اسب و آدم حرکت نمازد بقیة السیف باطراف فرار کشتند جلو کشیده بجای مقام خویش معاودت نمودند

آمده شاه نواز خان را دیدند و شاه نواز خان اقسام مردمی و دلجوئی
به آنها کرده بهر یک در خور قدر و منزلت او از نقد و جنس و اسب
و فیل تکلفات نمود و بصوابدید ایشان از بالا پور کوچ کرده بعزم
رزم عنبر رایت فیروزی برافراشت و پیش از رسیدن بعنبر
محمدرار خان و دلاور خان و آتش خان و چندی دیگر از سرداران
عمده نظام الملکیه بتقابل آمدند و بیمن اقبال روز افزون شاه نواز
خان مخالفان را شکست داده گرم و گیرا بهر عنبر شتافت و نام
بردها بحال تباه و روی سیاه راه ادبار سپرده بعنبر پیوستند و آن
بد اختر بکثرت لشکر و انتظام آلات نبرد و فزونج توپخانه و فیلان
مست جنگی مغرور بوده بمرافقت و موافقت نوج عادلخانیه
و قطب الملکیه رزم طلب گردید تا آنکه مسافت پنج و شش کروه
پیش نماید چون یعقوب خان بدخشی از کهنه سپاهیان کار دیده
رزم آزما بود و خانخانان جلو شاه نواز خان را بقبضه اختیار او
سپرده نخست سوار شده میدان جنگ در جائی قرار داد که ناله
آبی در پیش داشت و اطراف ناله ارغندال بود و جمعی از جوانان
تیر انداز مو شگاف را مقرر داشت که بر کنار ناله پایی همت
افشوده لشکر مخالف را به تیر جان ستان آواره عدم سازند روز
دیگر از طرفین به ترتیب صفوف پروراختند بعد از سه پهر
روز نوجها نمایان گشت و از طرف غنیم آغاز بان کاری و توپ
اندازی شد بعد از آنکه روی هوا از دود غبار روشنی پذیرفت (لشکر^(۲))

تا آنکه در معموره رشت که از شهرهای مشهور گیلان است به بهبود
 نام غلام ترکی اشارت کرد که صفی میرزا را باید کشت و آن سفاک
 بی باک فرصت جسته در صبح محرم سال هزار و بیست و چهار
 هجری و قدیکه میرزا از حمام بر آمده متوجه خانه بود بهبود بنخم سنجکی
 کارش بانجام رساند و بسیاری از روز جستهش در آب و گل افتاده
 بود هیچکس یارای آن نداشت که اجازت گرفته بتجهیز و تکفین
 پردازد تا آنکه بشیخ بهاؤ الدین محمد که معتقدی آن دیار بود
 و شاه بوی اعتقاد تمام داشت خبر رسید شیخ بحسن ادا و لطف
 بیان اظهار نمود که درین نزدیکی سید زاده بر لب جوئی کشته
 افتاده اگر اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده در جای مناسب
 مدفون سازند شاه رخصت فرمود و شیخ بعد از تجهیز و تکفین
 فعشش او را بار دبیل که مدفون آبا و اجداد ایشان است فرستاد
 (در همین ایام میر میران پسر خلیل الله یزدی که قبل ازین بدرگاه
 گیتی پناه رسیده بود از وطن مالوف آمده دولت زمین بوس
 دریافت و بمنصب هزارگی ذات و چهار صد سوار سرفراز شده) در اواخر
 سال دهم از جلوس اشرف مؤده فتح و فیروزی شاه نواز خان
 خلف خانخانان و شکست عنبر بد اختر مسرت بخش خاطر
 دولخواهان گردید و تفصیل این مجمل آنکه چندنی از سرداران
 سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان و بابو جیو کنته و دیگر برکیان
 از عنبر رنجیده در وقتی که شاه نواز خان در بالا پور بود بعهد و قول

خانه بر آمد تا خود را بمردم پیش رسانیده بر کیفیت حال واقف
 گردد درین شورش و آشوب بنظر مردم کشتن سنگه که در طلب
 او آشفته می گشتند در آمده بقتل رسید چون کشتن سنگه
 از گذشتن او خبر نداشت از غایت اضطراب و شدت غضب خود
 از اسب پیاده شده با اتفاق کرن بدرون حویلی گویند اس در آمد
 هر چند مردم از پیاده شدن مانع آمدند التفات بحرف آنها نمود
 در بنوقت راجه نیز بیدار شد و شمشیر در دست از خانه بر آمده بر در
 حویلی ایستاده مردم از اطراف و جوانب هجوم آورده خود را
 بر راجه رسانیدند راجه همه را بمدافعه و مقابله جمعی که پیاده
 شده بدرون لشکر در آمده بودند فرستاد چون مردم راجه بحسب
 کمیت فزونی داشتند هریک از آنها ده کس و بیست کس در زیر
 تیغ گرفتند مجموع کشتن سنگه و کرن سنگه برادر زاده او دران کثرت
 بقتل رسیدند و کشتن سنگه هفت زخم و کرن سه زخم برداشت
 و بعد از کشته شدن گویند اس و کشتن سنگه و کرن بقیه السیف خود
 را با سپاه رسانیده سوار شدند همچنین جمعی از مردم راجه نیز
 بقصد کشتن آنها سوار بودند و جنگ کنان تا پیش جهر و گه پادشاهی
 رسیدند و درین آشوب گاه فتنه شصت و هشت راجه پوت از طرفین
 بقتل آمدند سی و دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از
 جانب کشتن سنگه کشته شدند - و از اعظم وقائع که درین سال پرتو
 ظهور افکند مقتول گشتن صفی میرزا است مهدین فرزند شاه عباس
 صفوی به تیغ ستم پدر نامهربان - و بیان این سانحه برسم اینجا و
 اختصار آنکه شاه مدتها از جانشین خویش بد گمان و متوهم بود

کشتن سنگه و گوبنداس است در مستقر سریر خلافت و تفصیل
 این اجمال آنکه کشتن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه نبیره
 راوما لیدیو مشهور است و حضرت شاهزاده عالمیان سلطان خرم از
 همشیره ایشان قدم بعالم وجود نهاده و راجه سورج سنگه وکیلی
 داشت گوبنداس نام بغایت معتبر و گویال داس نام برادر زاده
 راجه را بجهت نزاعی که نوشتن آن طولی دارد پیش ازین بیچند
 سال گوبنداس بقتل رسانیده بود و کشتن سنگه توقع آن داشت که
 راجه سورج سنگه بانتقام برادر زاده خود گوبنداس را از هم گذراند
 چون راجه باو عنایت مغرظ داشت و مدار دولت راجه بر او بود
 ازین باز خواست غافل اندک و کشتن سنگه از اغماض راجه آشتنگی
 داشت و کینه برادر زاده در فضای سیفه اش بیخ و ریشه فرو برده
 در انتظار فرصت بود درینوقت حضرت شاهنشاهی بسیر کول پیکر
 تشریف برده شب در اینجا توقف فرمودند قابو یافته با کرن نام
 برادر زاده خود و دیگر یاران و ملازمان بقصد کشتن گوبنداس مطارحه
 نمود و باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار شده در فضائی که
 راجه و ملازمان او فروز آمده بودند رسید و چندی از مردمان
 آزموده خود را پیاده ساخته بر سر خانه گوبنداس که متصل منزل
 راجه بود فرستاد و خود همچنان سوار ایستاده جمعی که پیاده شده
 بودند اندرون خانه در آمده چندی از راجپوتان که برسم محافظت
 و محارمت بر اطراف خانه گوبنداس بیدار بودند در ته شمشیر
 کشیدند درین زد و خورد و شور و شغب گوبنداس بیدار شده بی
 سابقه خبر آگاهی مضطربانه شمشیر خود را بر داشته از یکطرف

افزا بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه حافظ نام درویشی در یکی از خانقاه کشمیر مدت چهل سال منزوی بود و سال پیش از آنکه ودیعت حیات سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نمود که چون زمان ارتحال در رسد در گوشهٔ این خانقاه مرا مدفون سازند و آنها بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد و هنگام رحیل نزدیک رسید بدوستان و عزیزان خود گفت که درین چند روز امانتی که نزد من است سپردهٔ هیک بار متوجه سفر بازپسین میشوم آنکه یکی از مخصوصان و معتقدان خویش که از قاضی زاده‌های کشمیر بود توجه فرموده گفت که مصحف مرا به هفتصد تنگه هدیه نموده این جزوی را صرف تجهیز و تکفین من خواهی کرد فردا که روز جمعه است چون بانگ نماز بشنوی از من خبر خواهی گرفت و دیگر جزویات که در بساط داشت به اشنایان قسمت نموده آخر روز پنجشنبه بحمام در آمده غسل کرد روز دیگر پیش از وقت نماز قاضی زاده بخانقاه در آمده متفحص احوال حافظ گردید در حجره را بسته و خادمی بر در نشسته یافت کیفیت حال او از خادم استفسار نمود گفت که فرموده اند تا که در حجره خود بخود کشاده نگردد جسد و جوی احوال من نکنی قاضی زاده زمانی توقف نمود تا در حجره را شد و با اتفاق خادم بدرون در آمد دید که مستقبل قبله بدر زانو نشسته جان بحق تسلیم کرده انا لله و انا الیه راجعون - دران روز غریب شورش در شهر افتاد از ضیع و شریف و آشنا و بیگانه کسی نماند که در پای جنازه آن بزرگوار حاضر نشد - و از غرائب اتفاقات که درینولا سانج گشت گشته شدن

عنایتی بود مخصوص بار (زبان قلم از اعتلای نور جهان بیگم و
ارتقای او و منتسبان او قاصر است اگر در شرح این کار نامه بدیع
دفترها پردازد از هزار یکی و از بسیار اندکی نتواند گفت فرصت
من کمی باین شغل کفایت میکند) روز دوم آصفخان پیشکش مالی
کشید قریب بیک لک رزیده از نفائس و نوادر انتخاب افزاد و
و منصب او چهار هزاری ذات و ده هزار سوار مقرر گشت کرن
پسر رانا امر سنگه بمنصب پنج هزاری ذات و سوار سرفرازی یافته
در ملک امرای والا قدر منتظم گردید درین مدت هیچ یک ازین
سلسله نزد سلاطین دهلی اختیار نوکری نکرده بود بلکه بقصد
ملازمت مبادرت نموده و خود سر روزگار بسر برده مطیع و فرمان
پذیر نبوده ایند جل شانه غریب، توفیقی نصیب شاهزاده بلند اقبال
نموده و منشی دار الملک قضا طغرایی غرای این فتح بنام نامی
والقاب گرامی شاهزاده جوان بخت خرم بر صفحه جهانگیری رقمزد
کلك تقدیر ساخته * ع * اینها توکنی و از توآید * (و درین تاریخ^(۶)
از دختر بلند اختر آصفخان پسر والا گهر قدم بر اورنگ وجود نهاد
و جد بزرگوار آن فروغ بخش دودمان خلافت را بسطان دارا شکوه
موسوم ساختند) درین ایام از عمره داشت منہیان صوبه کشمیر
تغریب واقعه بمسامع جلال رسید و بنابر شرائط احتیاط و مزید تاکید
فرامین مطاعه شرف صدور یافت و بهمان دستور که در عرائض
سابق ثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این مانحه هوش

گرفته بنوازشات خاص اختصاص بخشیدند و بعد از ادای مراسم زمین
 بوس بخشیان عظام کون را به پیشگاه اقبال آورده نامیده اخلاص اورا بفروغ
 سجود نورانی ساختند آنگاه حکم شده که تتاق داران بارگاه عزت وتواچیان
 بهرام صولت اورا بر جهر وکه دست چپ مقدم ایستاده سازند
 آنگاه بشاهزاده بلند اقبال خلعت خاص مشتمل بر چارقب مرصع
 و تسبیح مروارید گران بها و اسب قبیچاق با زین مرصع و نیل کوه
 شکوه با ساز طلا عنایت شد و پهن ازان کون بخلعت فاخره و
 شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و سائر منصبداران و
 بندهای پهنیده خدمت هریک در خور پایه خویش از مراسم
 نوازش کام دل برگرفتند چون صید خاطر وحشی نژادان صحرا فوراً
 از لوازم فرمان روائی و مراسم جهان کشائی بود کون را هر روز
 بعنایت تازه از اسبان قبیچاق و رهوار و فیلان مست صف شکن
 و اقسام ظرائف و لطائف از جواهر و مرصع آلات سرفراز
 می فرمودند بی اغراق از نفایس و نوادر کم جنسی باشد که بار
 مرحمت نشده باشد *

آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلی

هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجری تحویل آفتاب
 جهان تاب ییرج حمل دست داد و سال دهم از جلوس مبارک
 آغاز شد درین جشن همایون اعتماد الدوله بمنصب شش هزار
 ذات و سه هزار سوار بلند پایه گردید و علم و نقاره نیز عنایت شد
 و حکم فرمودند که در پای تخت نقاره میبواخته باشند و این

پیرامون خاطر راه نیافته پیوسته عساکر منصوره حضرت عرش
 آشیانی انار الله برهانه بقصد استیصال رانا تعیین بودند هر چند
 کوشش بکار میرفت نتیجه بران مرتب نمی گشت و حضرت
 شاهنشاهی از آغاز جلوس بر اورنگ خلافت همگی همت مصروف
 و معطوف این شغل خطیر فرموده لشکرهای تازه زور پی در پی
 میفرستادند چون افتتاح این عقد دشوار به تیغ جهان کشای
 شاهزاده گیتی ستان شاهجهان رقمزده کلمک تقدیر بود ازان
 کوششهای عبث و سعیهای بی سود هیچ نکشود چون هنگام جلوه
 شاهد مراد رسید بکرم کریم کار ساز و خداوند بی نیاز بروفق خواهش
 دولتمخواهان این دودمان رفیع الشان تیسر پذیر گشت و شاهزاده والا
 قدر گرن را همراه گرفته متوجه ادراک سعادت زمین بوس والد
 بزرگوار گشتند و چون بظاهر اجمیر نزول موکب منصور اتفاق افتاد
 بحکم اشرف جمیع امرا بدولت استقبال سعادت پذیر شده هر کدام
 در خور خویش پیشکشها کشیدند روز یکشنبه یازدهم اسفندار ماه
 سال نهم از جلوس مطابق بیستم شهر محرم سال هزار و بیست
 و چهار هجری شاهزاده فلک شکوه برتوسن جهان نور سوار شده
 از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی گردیدند امرای
 عالیقدر و سائر منصبداران و احدیان و برق اندازان در موکب عالی
 سعادت پذیر بودند بعد از انقضای دو مهر و دو گهزی از روز مذکور
 شاهزاده بلند اقبال به سعادت ملازمت پدر والا قدر شرف اختصاص
 پذیرفته هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه
 برسم تصدق گذرانیدند و آن حضرت فرزند اقبال منه را در آغوش عزت

ماندند از شدت بیماری وضعف قدرت بر نقل و حرکت نداشتند
 تا گزیر سربیه کون نام خالوی خود را با هرداس جبهاله که نوکر
 عمده او بود بخدست شاهزاده بلند اقبال فرستاد و عجز و انکسار را
 شفیع ساخته بندگی و فرمان پذیری اختیار نمود و در مقام کولکنده
 یا نیم جانی چندکه همراه داشت خود نیز دولت ملازمت دریافت
 و لعل گران بها که از قدیم در آن سلسله بود با هفت زنجیر نیل
 پیشکش کرد و از جانی که نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم
 تسلیمات و سجدات می نمود چون بتخت دولت جبین سای
 اخلاص گشت شاهزاده والا قدر بدو دست سر او را از زمین بر گرفته
 بمحافی سینۀ مبارک خویش رسانیدند آنگاه بانواع پرورش
 و دلجوئی راحت بخش خاطر رسید و دل وحشت گزیده او گشتند
 بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و سجدات و لوازم بندگی و زمین بوس
 حکم نشستن شد و پس از زمانی خلعت و شمشیر مرصع و خنجر
 مرصع و اسب قیچاق با زین مرصع و نیل خاصه با یراق نقره و پنجاه
 داس اسب و یکصد و بیست سرو پا بمردم عمده او مرحمت
 فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند چون رانا مطمئن خاطر
 بمنزل رسید کون نام پسر جا نشین خود را بخدست فرستاد او نیز
 بدولت زمین بوس فرق عزت بر اقرار داشته باقسام نوازش عز اختصاص
 یافت و مقرر شد که پس از سفر کرده در خدمت آن حضرت
 متوجه درگاه سلاطین پناه گردد و از تاربخیکه سواد اعظم هندوستان
 بنور اسلام فروغ جاوید پذیرفته هیچ یک از اجداد اینها پادشاه
 دهلی را ملازمت نکرده و سلاطین دهلی را نیز این اراده دور از کار

خان در علم حدیث و سیر و اعمامی رجال و تاریخ دانی از یکنایان روزگار
 بود و میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان
 نگذشته و در خدمت عرش آشیانی انار الله برهانه نسبت قوی
 داشت آنحضرت سکینه بانو بیگم همشیره میرزا محمد حکیم را
 بشاه غازیخان پسر عم نقیب خان نسبت کرده بودند بحکم اشرف
 متصل به گنبد خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عاقبت
 محمود مقور گشت میرزا نقیب خان و منکوحه او که در زمان
 مخفانی بودند در دو قالب متصل بهم واقع شده انا لله و انا الیه
 راجعون درینولا میرزا رستم را که حواله دهن سنگه انیرای بود
 بحضرت اشرف طلب نموده ازان حجاب بر آوردند و خلعت خاصه
 عنایت شد چون بعرض رسید که فدایلیخان بخشی لشکر شاهزاده
 گیتی ستان قوت شد راقم اقبالنامه را بخدومت بخشیکری آن لشکر فرق
 عزت برانراخته بدانصوب رخصت فرمودند - از اعظم سوانح انتظام
 یافتن رانا امر سنگه است در سلسله دولخواهان درگاه سلاطین
 پناه چون حضرت شاهزاده بلند اقبال جهانبنانی گیتی ستانی در
 لودیپور که جای حاکم نشین آن ملک بود رایست اقبال برانراشته تهنیجات
 مقور فرمودند و هر جا اثری و نشانی ازان آواره بادیه ادبار می
 یافتند یلغار جدا مینمودند و همگی توجه باستیصال او مصروف
 میداشتند با آنکه اکثری ازان شعاب جبال هواهای مسموم و آبهای
 جانکداز داشت و بسیاری از سپاه تلف شد پای همت فشرده
 اساس عزیمت را قوی تر ساختند رفته رفته کار برو تنگ شد و روزگار
 بعسرت و دشوار کشید و همراهان جدائی گزیدند و معدودی که

خرم از صبیغه قدسیه آصفخان مولودی زهرا جبین قدم بعالم وجود نهاده
 حضرت شاهنشاهی آن نوباره حقیقه قدس را بجهان آرا بیگم
 موسوم ساختند. و از سوانح آمدن میرزا رستم صفوی است که
 بحکومت و حراست تته کلاه گوشه نخوت کج نهاده بغی شده
 بود و تفصیلش آنکه چون میرزا غازی ترخان فوت کرد خاقان
 ستوده خصال آن عالی تبار را بوالا خدمت پنجبزاری ذات و
 پنجبزار سوار بلند پایگی بخشیده دو لک روبیه بصیغه مدد خرج
 لطف نموده گوش سعادت او را بنصائح خرد پسند گرانبار دانش
 ساخته بدانصوب رخصت فرموده بودند و چشمداشت این بود
 که با رعایا و متوطنان آنملک بعنوان پسندیده روزگار بسر برده مردم
 را از حسن سلوک خویش خرسند و راضی دارد او خود طریقی
 پیش گرفت که برخلاف آئین مروت و مردمی بود و مردم از مسم
 و تعدی او بستوه آمدند و زبانها بشکوۀ او گویا شد و عزل او از
 حکومت آنملک بر ذمت عدالت آئین لازم آمد و چون بدزگاه
 پیوست خلق انبوه از ظلم و تعدی او داد خواه آمدند و باز خواست آن
 بمقتضای شریعت و عدالت ناگزیر شد لاجرم حواله انیرای سنگه دهن
 فرمودند و حکم شد که تا دل آسانی مستغنیان نه نماید بدریانت
 سعادت ملازمت راه ندهند و هم درین سال نقیب خان بجوار رحمت
 ایزدی پیوست فامش میرزا غیاث الدین علیست پدرش میر
 عبد اللطیف میفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آشیانی
 انارالله برهانه بالوالاد و احفاد بهندوستان آمده در سلک ملازمان عتبه
 خلافت منتظم گشت میرزا از اهل سعادت و ارباب عزت بود و نقیب

آغاز سال نهم از جلوس معلی

شب جمعه نهم شهر صفر سنه هزار و بیست و سه هجری تحریر
 افتاب بدرج حمل اتفاق افتاد سال نهم از جلوس میمنت مانوس
 آغاز شد ابوالحسن پسر اعتماد الدوله که بخطاب اعتقاد خانی
 سرفراز بود بخطاب آصفخانی فرق عزت برافراخت و اعتماد الدوله
 بمنصب پنجهازری ذات و دو هزار سوار بلند پایگی یافت ابراهیم
 خان را که هفت صدی و سیصد سوار بوده بمنصب یک هزار و پانصدی
 و شش صد سوار سرفراز ساخته بخدمت بخشگیری عز اختصاص
 بخشیدند این مناصب و مراحم در جنب نسبت نور جهان بیگم چه
 نماید چه از غلامان و خانه زادان و منتسبان این سلسله متنفسی
 نماید که بمنصب و جاگیر خاطر خواه کامروا نشد بی مبالغه منتخب
 ممالک وسیع هندوستان جاگیر ملازمان و منسوبان مهد علیا
 است درین تاریخ مهابتخان خان اعظم و عبد الله خان پسر او را
 از اودیپور بدرگاه والا آورد حکم شد که حواله آصفخان نماید که در
 قلعه گوالیار نظر بند دارد و یکچندی پیش ازین شاهزاده خسرو
 را بالحاج و زاری والد و همشیره های او حکم شده بود که بکورش
 می آمده باشد چون آثار خیر و فروغ دولتمندی از سیمای او ظاهر
 نبود و کم فکر باطل اندیش همیشه ملول و اندوهگین بحضور اشرف
 می آمد باز حکم شد که بدستور سابق در تنگنای خمول و ناکامی
 روزگار بسر برده از سعادت کورنش و خدمت حضور محروم باشد
 در بدایت این سال همایون فال در شبستان شاهزاده بلند اقبال سلطان

وقتی که او در برهانپور بود این خدمت را بآرزو التماس کرده پیوسته
 در مجالس و محافل میگفت که درین مبارزت اگر کشته شوم
 شهید می‌روم و اگر غالب آیم غازی خواهم بود و آنچه از مصالح
 این کار درخواست نمود از کومک و مدد و توپخانه سرانجام یافت
 و بعد از آنکه بر سر کار آمد عرضه داشت نمود که بی توجه رایات
 جلال افتخار این عقده دشوار و متعذر می‌نماید چون نزل موکب
 اقبال بدار البرکه اجمیر اتفاق افتاد بالتماس او شاهزاده را با عساکر
 نصرت قرین بدانصوب شرف رخصت ارزانی داشتند و مدار این مهم
 بعد از گذرانی آن رکن السلطنه حواله شد و منظور فطر مبارک
 آن بود که یک چشم زن از خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقه
 صواب و نیک اندیشی از دست داده خود را نیکنام دین و دنیا
 سازد اگر بخلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان زده نیت خویش
 خواهد بود چون حواجه موسی الیه تبلیغ رسالت نمود از شرط خود
 رائی و زیان کاری خویش را آشنای این سخن ساخت و بنابر نسبتی
 که با خسرو داشت حضرت شاهنشاهی بودن او را در انصوب صلاح
 دولت ندانسته حکم فرمودند که مهابتخان زنده او را از اودیپور
 بدرگاه والا آورد و محمد تقی دیوان بیوتات دسنوری یافت که پند سرور
 شادانه فرزندان و متعلقان او را باجمیر رساند درینوقت عرضه داشت
 بادشاهزاده جهان و جهانیان رسید که فیل عالم کمان که رانار بدان
 نازش تمام بود با هفده زنجیر نیل دیگر که در شعاب جبال بنهان
 داشت بدست بهادران لشکر منصور افتاد و امید هست که او نیز
 درین زردی گرفتار گردد •

روضة منوره معینیه در عمارتی که مجدداً احداث یافته بود نزول
 سعادت ارزانی فرمودند در ساعت فیض اشاعت ششم دی ماه که
 مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی القاب جهانبدائی
 و کشورستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر
 آراسته همعنان فتح و فیروزی بدان صوب دستوری فرمودند و در
 وقت تسلیم رخصت قبای طلا دوز مکمل بکلمهای مرصع که مروارید
 بر دور کلهها کشیده بودند و دستار زر دوزی و طره مروارید و نوطه
 زر بغت مسلسل مروارید و دو اسپ خاصه از عراقی و ترکی و فتح گنج
 نام فیل خاصه با ماده فیل و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع
 با تیول کناره گران بها عنایت شد و سوای فوجی که سابق
 بسرکردگی خان اعظم بدین مهم منسوب بود دوازده هزار سوار خوش
 اسبه که آن قرة العین خلعت خود انتخاب فرمودند در ملازمت
 ایشان مقرر گردید و سران سپاه در خور شایستگی خویش بعنایت
 خلعت فاخره و اسپان قبیچاق و فیلان خاصه و انواع مراحم و نوازش
 فرق عزت برافراختند فدائیکان بخدمت بخشیدگی این لشکرشرف
 اختصاص یافت درینولا خبر فوت اسلماخان حاکم بنگاله رسید و قاسم خان
 برادر او بصاحب صوبگی بنگاله سرفراز گردید خواجه ابوالحسن
 بوالا منصب بخشی کل خلعت امتیاز پوشید مقارن اینحال بمسامع
 جلال پیوست که خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت
 شاهزاده والا قدر سلوک ناپسندیده پیش گرفته بیهوده خود را رفچه
 میدارد لاجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستاده احکام منبئی
 برریم و امید بتقریر مشار الیه حواله فرمودند خلاصه مقال آنکه

اعضایش برعشه در آمد و آب از دهانش میرفت تا جان داد
 حق تعالی همه دردها را دوا آفریده است سواي کفچه مار و سگ
 دیوانه که پا زهر ندارد و بادشاهان هر چند تفحص فرمودند برای
 آن افسوسي و دوائی یافتند نشد (درینولا یادگار علی سلطان ایلچی^(۲)
 شاه عباس بعنایت اسپ بازین مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب
 طلا دوزي و کلکی مرصع و سی هزار روپیه نقد سرفرازی بخشیده
 رخصت معارفت ارزانی داشتند و خان عالم را بسفارت ایران
 نامزد فرموده خلعت خاصه و کپسو باتیول کناره گران بها که علاقه
 مروراید داشت لطف فرمودند بدانصوب دستوری یافت) *

نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکه اجمیر

چون همواره عساکر فیروزی مآثر بقصد استیصال رانای مقهور
 از پیشگاه سادات جلال تعیین شده و ازین که کارها در گرو وقت
 است آن مهم انتظام شایسته و نسق پسندیده نپذیرفت رای جهان
 کشای چنین اقتضا فرمود که خود بسعادت و اقبال متوجه استیصال
 آن سیاه بخت و خیم العاقبت شده روزی چند اجمیر را معسکر
 اقبال باید ساخت و باین عزیمت صائب بتاريخ دوم شهر شعبان
 هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهر یور ماه سال
 هشتم از جلوس اشرف رایات اقبال بدانصوب ارتفاع یافت چون
 دار البرکه اجمیر محل ورود موکب مسعود گشت بعد از فراغ زیارت

را بیوز ماده رسانید و جفت شد و بعد از دو نیم ماه سه بچه زائید و کلان شدند و ازین غریب تریچه آوردن شیر است در اوراق سابق رقمزده کلک بیان گشته که درین دولت شیرینی قید و زنجیر گله گله در میان مردم میگردد نه ضرر آنها بمردم میرسد و نه وحشت و غصه بر طبیعت آنها مستولی است بحسب اتفاق ماده شیر آبتن شد پس از سه ماه بچه آورد و هرگز نشده که شیر جنگلی بعد از گرفتار شدن بماده جفت شود و چون حکما گفته اند که شیر شیر بجهت روشنائی چشم بغایت مفید است سعی بسیار کردند که از پستان او قطره شیر بر آید میسر نشد بلکه نم از پستان او پدید نیامد ظن غالب آنکه از استیلائی قهر و غضب او باشد - همدرین ایام از سگ دیوانه عجب واقعه مشاهده افتاد شبی سگ دیوانه در جائی که فیل خاصه بادشاهی بسته بودند در آمده پای ماده فیل را گزید او فریادهای غیر متعارف کردن گرفت چند آنکه فیل بانان خبردار شده خود را رسانیدند سگ گریخته بزوم زاری که دران حوالی بود پناه برده بعد از زمانی باز خود را بفیل رسانیده دست او را گزید و فیل او را زیر دست و پای مالش داده کشت چون مدت یکماه و پنجروز ازین واقعه گذشت روزی در هوای ابرو شورش رعد و برق ماده فیل فریاد بی اختیار کرد و تمام اعضایش بر عرشه درآمد و بر زمین افتاده بهزار محنت برخاست و تا هفت روز متصل آب از دهانش میرفت و از چرا باز مانده بحال تباه روزی بشب و شبی بروز می آورد روز هفتم امتداد جان داد بعد از یکماه فیل کلان نیز روزی که ابرو و باد و رعد و صاعقه بود در عین مستی بر زمین افتاد و تمام

در هجری کیخسرو خاور انتساب آفتاب بر تخت حمل جلوس
فرمود و سال هشتم از جلوس همایون آغاز شد هوشنگ پسر اسلام
خان از بنگاله آمده بدولت زمین بوس سرفراز گردید و جمعی از
مردم مکه که در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده بنظر گذرانید
ملک اینها پیگو و رخنگ است حیوانی چند بصورت آدمی جلوه
کرده از حیوانات بری و بحری هرچه بدست می افتد میخورند
و هیچ جانداري از دست آنها خلاصی ندارد و خواهر خود را که
از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند چهره اینها بقراقلماق
شبیه است لهجه اینها بزبان اهل تبت نزدیک است بترکی نمی
ماند دین و آئین درست ندارند از دین اسلام و کیش سنیّه مهجور اند
(^۲) روز عید شرف مجلس عالی ترتیب یافته بود بمحاضران بساط قرب
پیاله در کچه عنایت فرمودند یکمهر هزار توله که دوهزار و پانصد
مثقال باشد بیادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران لطف شد
از غریب امور جفت شدن یوز است با ماده و بچه آوردن در معموره
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در عنفوان جوانی و دولت
بیوز و شکار آن توجه مغرط داشتند قریب ده هزار یوز در سرکار
آنحضرت فراهم آمد و بسیار خواهان آن بودند که باهم جفت شده
بچه بیارند هر چند توجه فرمودند میسر نشد چندین یوز نر و ماده
را قلاده بر آورده در باغات گذاشتند که بطور خود سیر و شکار کنند و
جفت شوند صورت نه بست درینوقت یوز نری قلاده گسیخته خود

رسم ست کشیده و بامرای عظام خلعت‌های فاخره لطف فرمودند و میرزا رستم صفوی را بحکومت ملک تته سربلندی بخشیده موافق منصب پنجهزاري ذات و سوار در آنصوبه جاگیر تنخواه کردند و مقرر گشت که میر عبد الرزاق معموري محال معموره تته را از قرار هست و بود جمع بسته بجایگزین میرزا و توابع او تنخواه دهد درین هنگام خاطر قدسي مظاهر بنشاط شکار رغبت فرمود و در باغ دهره خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر حق شناس از منوح این واقعه ملول و محزون گشت والدۀ ایشان گلرخ بیگم صبیۀ قدسیۀ فردوس مکذیست انار الله برهانه پدر ایشان میرزا نورالدین محمد از خواجه زادهای نقشبندیه است بیگم بجمیع خوبیها که به پدیرایۀ عصمت زبید آراستگی داشتند صاحب طبیعت عالی بودند گاهی مصرعی و احوانا بیتی میفرمودند مخفی تخلص میکردند و این بیت از ایشان است *

کاکلت را من زمستی رشتۀ جان گفته ام
مست بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام
حضرت جذت آشیانی به بیرام خان نامزد فرموده بودند بعد از شتقار شدن ایشان در سال جلوس حضرت عرش آشیانی بعقد ازدواج خویش در آردند بی اغراق خوب بیگمی بود خدایش
بیامزد *

آغاز سال هشتم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و بیست و

جلال رسید خاطر اشرف بشورش و آشوب گرائید و انتظام آن مهم
متحصص در فرستادن خانخانان دانسته او را باخواجه ابوالحسن
مرخص فرمودند در خلال اینحال خبر فوت آصفخان رسید و بر
خاطر حق شناس سخت گران آمد و راقم اینکسوف تاریخ فوت او را
* صد حیف ز آصفخان * بدیهه یافته بعرض اشرف رسانید پسندیده

افتاد (آصفخان^(۵) حرم خانه عالی داشت و در مباشرت مولع و حریص
بود آخر جان در سر این کار کرد) و مقارن اینحال خبر فوت میرزا
غازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان حاکم تته بود نقش طالع
او درین کار گاه خوب نشست تا آنکه قندهار بامضامات و تته
با توابع و لواحق به تیول او مقرر گشت و تا در قید خیانت بود سلوک
با مترددین بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامی علم
ساخت جوان فیک نهال قابل و مستعد بود لیکن شیفته شراب
گشته جان خود را بر سر آن باخت و با اهل سخن و مردم
صاحب طبع صحبت می داشت و خود نیز موزون بود و شعر
میکفت و قاری ثخلص میکرد بعد از فوت او ابوالغنی^(۶) اوزبک
بخطاب بهادر خانی و حکومت قندهار فرق عزت بر انراخت و بیولا
چشن طوی شاهزاده^(۷) و الاشکوه سلطان خرم بامدیه قدسیه اعتقاد خان
پسر اعتماد الدوله منعقد گشت و شاهزاده جوان بخت مجلس
بادشاهانه ترتیب نموده پیشکش عالی بخدمت پدر والا تدر گدرا نید
و بجهت بیگمان و پردگیان سراق غفرت زیورهای لایق چنانچه

نموده داد مردي و دلوري داده بزخمهای منكر بر زمين
آمده امير پنجه تقدیر گشت برکیان او را برداشته نزد عنبر بد
اختر بردند و عنبر او را در قلعه دولت آباد محبوس داشت و جراح
بجهت علاج او گماشت او بعد از چند روز بهمان زخمها و دیعت
حیات سپرد و این حرف از مشهور است که شخصی بتقریبی
گفته که فتح آسمانی است بهادر جواب داد که الحق فتح آسمانیست
اما میدان از ماست و ذوالفقار بیگ نیز بان خورده جان نثار
شد و چون لشکر بولایت بکلانه در آمد مخالفان از سرحد
خود عنان ادبار معطوف داشتند و عبد الله خان بگجرات رفت و
چون راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا و میرزا رستم از راه
یرار می آمدند اینکرف موحش استماع نموده آنها فیز برگشته
در سادل آباد آمده بخدمت شاهزاده پروریز پیوستند نفس الامر
آنکه اگر این در فوج دانسته و فهمیده قدم در پیش می نهادند
کار بروفق مراد دولخواهان صورت می بست هیچ شك نبود
(از نفاق و حق ناشناسی کار صاحب را ضائع و ایترا ساخته
خون را مطعون کردند) چون اینخبر در اکبر آباد بمسامع

(۲ ن) و احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی
بتفصیل مرقوم گشته و میرزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت
فرموده و تته بدستور سابق عنایت کرده حکومت قندهار مستقلا
مرحمت نمودند و ملک قندهار و حاصل تمنای آنجا سوای جاگیر
در انعام بخشیدند و تا در قندهار بود ملوک الخ

یافت - از سوانح رفتن عبد الله خان از گجرات بدکن و بناکامی
 مراجعت نمودن او شرح این مجمل آنکه رای جهانکشی چنین
 اقتضا فرمود که راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا میرزا
 رستم با لشکر برهانپور از راه برار بدکن در آیند و عبد الله خان و
 خانعالم و علی مردان خان بهادر و سیفخان و راجه رامدهاں با لشکر
 گجرات از راه ناسک ترنگ متوجه دکن گردند و انواج از یکدیگر
 خبر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غنیم را بمیان گیرند و باین
 تدبیر غالب ظن آنکه غنیم مستاصل شود عبد الله خان چون از
 گریوه گذشته بملک غنیم در آمده ده هزار سوار موجود مستعد
 خوش اسبه آراسته داشت از غایت غرور و نخوت خبر از فوج دوم
 نگرفته و بنظر اعتبار در نیاورده اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده
 گرم و گیرا باهتصال مخالفان شتافت و چون عنبر از جانب او توهم
 عظیم داشت تمام لشکر و مردم کاری خود را بآتشبازی و بان بسیار
 مقابل عبد الله خان فرستاد روز بر روز لشکر گشته برکی گیری
 میکردند و شب تا وقت سحر بان میزدند هر چند این لشکر بدولت آباد
 نزدیکتر میشد جمعیت غنیم بیشتر میگشت و عنبر پی در پی
 کومک میفرستاد چون اثری از فوج دوم پدید نیامد و هر روز
 غنیم قویتر میگشت دولتخواهان صلاح دران دیدند که عطف عنان
 نموده باحمد آباد باید رفت و کار را از اون دیگر پیش باید گرفت
 بدین عزیمت از حوالی دولت آباد برگشتند و درین راه غنیم پیچیده
 می آمد و هر فوج بانوج مقابل خویش مبارزت مینمود علی مردان
 خان بهادر قرار بر کشتن خود داده بانوج مقابل خویش مبارزت

بجهت تردد و ماندگی و تجهیز و تکفین شهدا و تیمار مجروحان
 دران روز تعاقب در عقدۀ توقف افتاد از اتفاقات حسنه معتمدخان^(۲)
 که در آخر بخطاب لشکر خانی سرنراز گشته و عبد السلام پسر معظم
 خان و دیگر بندها با سیصد سوار و چهار صد سوار توپچی تازه زور
 درینوقت رسیدند و شجاعخان این مردم را همراه کرده بتعاقب آن
 گروه شتافت چون ولی برادر عثمان از عزیمت شجاعت خان آگاهی
 یافت نجات خود را منحصر در باز گشت یافته کس نزد دولتخواهان
 فرستاده پیغام گذارد که عثمان که باعث این همه شورش و آشوب و فتنه
 و نساد بود از گرانجی وجود سبکبار گشت و حق تعالی شر او را از ما
 کفایت کرد ما همه بنده فرمان پذیریم اگر شجاعت خان قول بدهد غلامی
 و بندگی درگاه را سرمایه سعادت جاردانی دانسته روی امید بقدرسی آستان
 نهاده فیلان عثمان را برسم پیشکش میگذرانیم شجاعت خان و معتمد خان
 و دیگر بندها دلاصای آنها نموده قول دادند روز دیگر ولی برادر عثمان
 و ممریز پسر او با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعت خان را
 دیدند چهل و نه زنجیر نیل برسم پیشکش آوردند و شجاعت خان
 نام بردها را همراه گرفته در جهانگیر نگر باسلام خان پیوست و چون
 در اکبر آباد نوید این فتح بمسامع اقبال رسید اسلامخان را بمنصب
 شش هزاره ذات ممتاز ساخته شجاعت خان و سایر بندها را که
 در استیصال عثمان مصدر ترددات پسندیده شده بودند باضافه منصب
 سرنراز نمودند و شجاعت خان بخطاب رستم زمان اختصاص

فریاد کنان بر گردید و قدمی چند رفته افتاد و اسب شجاعت خان
بی آسیب و آزار بر خاست شجاعت خان سوار شد مقارن اینحال
مخالقان فیل دیگر بر علمدار شجاعت خان دوآیندند و علمدار
را با اسب زیر کردند شجاعت خان نعره کشیده علمدار را خبردار
ساخت و گفت مردانه باش که من زنده ام جمعی دیگر که
در پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری زده
بقتل رسانیدند و علمدار را سوار ساختند و شجاعت خان در پای علم
ایستاده از باطن پیر و مرشد خود استمداد همت نمود درینوقت
تغ که اکثری از سران سپاه جان نثار شدند و بقیه السیف بزخمهای
منکر دست از کار باز داشته منتظر لطیفه غیبی بودند که اقبال
پادشاه جوان بخت بجلوه در آمد و تغنگی از غیب بر پیداشانی
آن وخیم العاقبت رسید و کس ندانست که این زخم از دست
که بود لیکن عثمان دریافت که ازین زخم جان بری نیست مع هذا
تا رمقی داشت لشکر را بچنگ ترغیب و تحریر مینمود چون
آثار ضعف و زبونی در خود و در لشکر خود مشاهده نمود عثمان
ادبار معطوف داشته نیم جان خود را به بنگاه رسانید و عساکر منصوره
تا لشکرگاه تعاقب کرده عثمان باز کشیدند و چون دوپیر از شب
سپری شد عثمان در گذشت ولی برادر عثمان و مرمیز پسر از
خاک ادبار بر فرق روزگار خود بلخته و بنگاه را برجا مانده در دل
شب با دل سیاه تر از شب جسد آن باطل ستیز را بر داشته بمحکم
خود شتافتند قراولان لشکر در روزی اثر ازین سانحه آگاهی یافتند شجاعت
خان را مطلع ساختند و در تلخواهان صلاح در تعاقب دیدند لیکن

تاخت و سید آدم باره و شیخ اجبه بمداغه ارباب ضلالت پای
 همت فشرده جان نثار گردیدند و افتخار خان سردار فوج بر انغار
 نیز داد تهور و جلالت داده بسعادت شهادت رسید و جمعی از نوکر
 قدیم او جان نثار گشتند و همچنین کشور خان سردار فوج جر انغار
 نیز مردانه کارزار کرده بوالا پاینده شهادت فایز شد تا آنکه بسیاری
 از مخالفان بد سرانجام علف تیغ خون آشام گشته بر خاک هلاک
 افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار
 شدند آن متهور بی باک از کشته های خود حساب بر نگرفته بخته
 نام فیل مست را در پیش رو داشته خود بر فوج هراول تاخت
 و چون بسیار فریه و مبطن بود درین روز بر فیل هوده دار سوار بود
 و پسران و برادران و خوبشان شجاعت خان در برابر غنیم پای همت
 فشرده داد مردی و جانفشانی داده بعضی بسعادت شهادت رسیدند
 و گروهی زخمهای مکرر برداشته از کار ماندند و چون فیل
 مذکور بشجاعت خان رسید آن برق دشمن سوز بر چهره بر فیل زد بعد
 ازان دست بقبضه شمشیر برده زخم پی در پی بر چهره فیل رسانید
 آنگاه جمده هر کشیده دو جمده هر زد فیل از غایت مستی و دلاری
 غضب آلوده قدم پیش نهاده شجاعت خان را با اسب زیر کرد
 و آن شیردل فیل انکن مانند برق لامع از اسب جدا شده نام
 جهانگیر بادشاده بر زبان آورده راست ایستاد در بدو وقت جلو دار او
 شمشیر دو دستی بر دستهای فیل زد و فیل از ضرب آن زخم
 برانز در آمد و شجاعت خان بدستیاری جلو دار فیلبان را از قراز
 فیل بزیر کشیده و بجمده هر زخم دیگر بر خرطوم فیل زد فیل ازین زخم

هر چند های آن ملک مانده بودند عمده آنها عثمان بود در زمان آنحضرت
 او را مکرر با عساکر اقبال مبارزتها اتفاق افتاد خصوصا در ایام
 حکومت راجه مانسنگه جنگهایی نمایان کرد و استیصال او میسر
 نشد بالجملة درینولا که اسلام خان بصاحب صوبگی بنگاله سرفرازی
 یافت فوجی بسرداری شجاعتمنخان ترتیب داده بر سر عثمان خان
 تعیین فرمودند اکثر اصرای نامی که در آنصوبه بودند مژدر کشور خان
 پسر قطب الدین خان کوکه و انتخار خان و سید آدم بارهه رشید
 اجهه و معتمدخان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندگان
 بکومک او مقرر گشتند و بعد از آنکه در حدود متعلقه او رسیدند
 نخست رسول زبانندان سخن فهم نزد او فرستاده بنصایح خرد پشند
 و همنونی فرمودند چون بخار نخوت و غرور در کف دماغش جا گرفته
 بود و اندیشههای ناصواب و افکار دور از حساب پیش نهاد ساخته
 خویش را بیهوده رفحه میداشت بجواب التفات نغرموده در کنار
 ناله که چهله و دلدل داشت عزم مبارزت جزم کرده عرصه نبرد
 آراست دولخواهان از اجتماع این جرأت و تهور چلته پوشیده آماده
 قتال و جدال گشتند چون خبر به عثمان رسید که بهادران رزم
 دوست چیقلاشی نموده پای همت پیش نهاده مستعد کارزار اند او
 نیز بترتیب صفوف ادبار پرداخته در برابر آمد و هر فوج بانوج مقابل
 خود گرم و گیرا بمجاده و مقاتله پرداخته عثمان فیل مست جنگی
 که اعتضاد قوی خود میدانست پیش انداخته بر فوج هرادل

همل شد نرین جشن خسرو اوزبک که در اوزبکیه بخسرو قرقچی
 اشتهار دارد و از عمد های آن دولت یون بقدرسی آستان آمده سعادت
 زمین بوس دریافت و مقارن اینحال عرضه داشت اسلامخان
 مشتمل بر قتل عثمان^(۵) و پاک شدن آن مرز و بوم از لوٹ افغان رسید -
 اکنون مجملی از خصوصیات بنگاله بجهت شادابی سخن رقمزد
 کلك بیان ساخته بر سر مدعا میروند بنگاله ملکیت وسیع از اقلیم دوم
 طول آن از بندر چاٹگام تا کدهی چهار صد و پنجاه کوه و عرض آن
 از کوهستان شمالی تا سرکار مدارن دو صد و بیست کوه و جمع آن
 تخمیناً شصت کرور دام است که یک کرور و پنجاه لک روپیه باشد
 در زمان سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و
 یک هزار فیل و چهار پنجهزار کشتی از نوار و جنگی و توپخانه و غیره
 داشته اند از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او آن ملک در تصرف
 افغانان در آمده و بعد از سلیم خان سلیمانخان کرافی در تصرف
 داشت و چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس جهان افروز
 حضرت عرش آشیانی آراستگی یافت عساکر اقبال بنسخیر آملک
 تعیین شده اسرای عظام مدتها تردد و تلاش کرده افغانانرا مستاصل
 ساختند (و از عهد حضرت عرش آشیانی ولایت بنگاله در تصرف
 اولیای ابد قرین است) لیکن جمعی از افغانان تیره بخت در

(۵ ن) عثمان بوهانی که در سرحد بنگاله غنیمت زیر دست
 و متغلب بود و پاک شدن آن الخ (۶ ن) و بعد از آن داؤد
 پسرش قابض و متصرف بود و چون تخت الخ (۷ ن) بیک نسخه

طغرای فرامین چندین نقش بست - حکم علیه عالیّه مهرد علیا نورجهان بادشاه بیگم - رفته رفته کار بجائی کشید که از بادشاهی بجز نامی نماند مکرر میفرمودند که من سلطنت را بنور جهان بیگم ارزانی داشتم بجز یک میدر شراب و نیم سیر گوشت مرا هیچ در نمی باید از خوبی و نیکذاتی بیگم چه نویسم هرجا کار انداده را عقده پیش می آمد و بخدمت او ملتجی گشت گره از کارش کشوده کامیاب مراد ساخت و هرکس بدرگاه او پناه برد از آسیب ظلم و ستم محفوظ ماند و هرجا دختری بود یتیم و بیگس بقصد ثواب عروس کرده در خور حالت او جهاز لطف فرمود و ممکن که در عهد دولت خویش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کرده باشد) - درینولاعبد الله خان بصاحب صوبگی ولایت گجرات فرق عزت برافراخت و چهارلک روپیه بجهت سامان سپاه و تهیه لشکری که بکومک او تعیین شده عنایت نمودند و بجای او راجه باسولمهم رانا دستوری یافت درین تاریخ یکی از غلامان بادشاهی که در فن خاتم بندی و نجاری بی همنا است کار نامه از صنعت خویش بنظر همایون در آورد که چشم جهان بین اهل دانش و بینش مثل آن در هیچ ازمنه مشاهده نکرده و هیچ گوشه مانند آن و نزدیک بآن نشنیده بالجمله در پوهت نزدقی چهار مجلس از عاج تراشیده ترتیب داده - مجلس اول از کشتی گیرانست که در کس با هم کشتی میگیرند و یکی فیروز بدست گرفته ایستاده دیگری سنگ و رسی در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است و در پیش او چوبی و کمانی و ظرفی تعبیه کرده است - مجلس دوم تختی ساخته و

نشسته بود بر قبة سلطان بیگم والده سببی خویش بخشیدند مدتی
 در خدمت ایشان بنا کامی گذرانید چون هنگام سطوع کوکب بخت
 و طلوع اختر مراد در رسید اقبال به استقبال شتافت طالع از گران
 خواب بیدار شد سعادت روی آورد دولت حجله آراست زمانه
 بمشاطکی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از هر سو
 هجوم آورد درهای بسته را کلید آمد دلهای خسته را دوا شد
 بالجمله از نیرنگیهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز
 بنظر دور بین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای
 خلافت انتظام یافت و انا فائزاً پایة عزت و قبول ارتقا و اعتلا پذیرفت
 نخست نور محل نام کردند و پس از روزی چند خطاب نور جهان
 بیگم عنایت شد جمیع خویشان و مناصبان او بانواع مراسم و نوازش
 اختصاص یافتند نسبت خویشی و کامرانی خویشان موقوف غلامان
 و خوانچه سرایان اعتماد الدوله هر کدام خطاب خانی و منصب
 تیرخانی گرفتند پیر کنیز دائی دلارام نام که بیگم را شیر دایه بود
 بجای حاجی کوکه صدر انانک شد و مدد معاشی که بعورات
 مرحمت میکشت صدر الصدور بمهر او معتبر میداشت * بیت *

کنند خویش و تبار تو ناز و میزبند

بحسن یک تن اگر یک قبیله ناز کند

بغیر از خطبه آنچه لوازم سزاوار سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل
 آمد یکچندی در جبهه که نشست و جمیع بکورش آمده گوش
 بفرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود * بیت *
 بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور * بنام نور جهان بادشاه بیگم زر *

بسعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه ناصیه
 اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت وجوه
 رشد یوالا منصب دیوانی بیوتات فوق عزت برافراخت میرزا غیاث
 بیگ با نویسندگی و معامله فهمی بغایت نیکذات و کار گذار بود
 تتبع شعر قدما بسپار کرده از سخن سنجان روزگار بود شکسته را
 بغایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمت خلاصه اوقات
 صرف شعر و سخن میشد سلوک معاش او با اهل حاجت
 بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او نرفت که آزرده
 گردیده باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بی پاک
 بود در هنگامی که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند
 علی قلی بیگ استیجاء که از تربیت کردهای شاه اسمعیل ثانی
 بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و بحسب
 سرنوشت دختر میرزا غیاث را که در قندهار بوجود آمده بود بوی
 نسبت فرمودند در آخر بخدمت جهانگیر بادشاه بخطاب شیرانگن
 و منصب مناصب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در
 صوبه بنگاله جاگیر عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و
 خاتمت کار آن بی عاقبت و کشتن قطب الدین خان در اوراق
 گذشته بجای خود رقم پذیر گشته و چون شیرانگن بجزایی عمل
 خویش گرفتار شده آواره بادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان
 صوبه بنگاله صبیح میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس اشرف بخطاب
 اعتماد الدوله سر بلندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت
 بنابر غباری که از کشتن قطب الدین خان بر حواشی خاطر اشرف

زمین بوس دریافت اورا بحکومت کابل و استیصال احداک و ضبط
افغانستان تعیین فرموده صوبه پنجاب را به تیول مرتضی خان
عمایت نمودند و جاگیر خانخانان و اولادش در سرکار قندوج و کاپی
و غیره تفخواه شد و مقرر گشت که خون بمحال جاگیر شتافته
متمردان ملکوسه و سایر مفسدان آن حدود را تنبیه بلیغ نموده
بینخ و ریشه آنها را براندازد *

خواستگاری صبیۀ اعتماد الدوله

از وقایعی که درینولا بلوامع تقدیر پرتو ظهور انگذد خواستگاری
صبیۀ اعتماد الدوله است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بدایع رقم
گردد دفترها باید پرداخت ناگزیر مجملی از کار نامه های آسمانی
و نیزگیهای فلک بر صفحه روزگار یادگار میگذارد - ^(۲) میرزا غیاث
بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی
حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد
خان بخدمت شاه جمجاه طهماسب صفوی پیوست و شاه وزارت
خود را بخواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود
نخستین آقا طاهر دوم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیۀ میرزا علاء
الدوله پسر آقاملارا بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری
نمود و بعد از وفات پدر با دو پسر و بیگ دختر متوجه هندوستان
گشت و در قندهار صبیۀ دیگر حق تعالی ارزانی داشت در فتحپور

غایله بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را بایتناف صوری متفق ساخته با رجاء و انجام مهم ممنون دانند حق سبحانه و تعالی آن سلاله خاندان جاه جلال و خلاصه دودمان ایهت و اقبال را بتائیدات غیب الغیب مؤید دارک - از وقایع ناملایم که دزینولا سانج گشت تاختن احدات بد نهاد است کابل را تفصیل این اجمال آنکه درین هنگام نافرجام که خاندوران با سران سپاه در تمن نیکفهار و حدود بنگش توقف داشت و معز الملک بخشی با معدودی از ملازمان خود و چندی از بندهای درگاه در کابل بو احدات بد سگال فرصت مغتنم شمرده با سوار و پیادهای بسیار خود را بحدود کابل رسانیده و معز الملک باندازه قوت و قدرت خویش شهر را کوجه بند کرده بدفع شورش مخالفان پرداخت و چون افغان چند توپ گرفته از اطراف بکوجه و بازار در آمدند معز الملک تاب مقاومت نیارده خود را اندرون حصار انداخت و کابلیان پای همت افشوده از پشت بام و سرای خویش آن مخدولان تیره بخت را به تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و افغانان دل به پای داده از هول جان اذبار معطوف داشتند بیمن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی قریب یکصد کس علف تیغ انتقام شده با دیویمت اسپ گیرا شده ازان مهلکه جان پتک پا بیرون بردند ناد علی میدانی درلوه کده بود چون اینخبر وحشت اثر بوی رسید بصرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده آخر روز بشهر پیوسته بتعاقب آن مخادیل شدافت و چون فاصله بسیار شده بود کاری نساخته عطف عذرا نمود مقارن اینحال قلیچ خان از لاهور آمده سعادت

عزت بر سبیل تعجیل تعیین شده بمراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شیروان در میان بود تا خاطر مهرآگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت در مستقر سلطنت میسر نبود و در لوازم این امر خطیر تقصیری واقع شد هر چند رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتباری ندارد اما طی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواصر که مطلع نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی است لاجرم درین ایام خجسته فرجام که بدین توجه خدام ملائک احترام مهمات ولایت که از دست رفته بود بر حسب مدعای احباب صورت یافت و بالکلیه ازان طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت اصفهان که مقر سلطنت است نزول واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راجح الاعتقاد کمال الدین یادگار علی سلطان را که ابا عن جد از زمره بندگان یکجبهت و صوفیان صافی طوینت این دودمانست روانه درگاه معلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلذیم بساط عزت و ادای لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته باخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملائک صفات و صحت مزاج و هاج خورشید ابتهاج بهجت انزای خاطر مخلص خیر خواه گردن مرجو آنکه پیوسته در حقه محبت و رداد موروثی و مکتسبی و حدیقه خلعت و اتحاد صوری و معنوی را که باروای انهار موالات و اجرای جداول مصافات غایت نصرت و خضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته بارسان رمل و رسایل که مجالست روحانی است محرک سلسله یگانگی و رافع

محبت و اتحاد معطر گشته بموانست روحانی و مواصلت جاودانی
 زنگ زدای خاطر دوستی دوست است * بیت *

هم نشینم بخيال تو و آسوده دلم

کین وصالست که در بی غم هجرانش نیست

المنة لله تعالى و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی بثمره
 مراد بارور شده و شاهد مقصود یک سالها در پردۀ خفا مستور بود و
 بتضرع و اینهال از بارگاه واهب متعال جلوۀ گری آن مسألت
 میشد باحسن وجهی از حجلۀ غیب بظهور در آمده پرتو جمال
 بر ساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته بر فراز تخت
 همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آرای
 پادشاهی وزینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده لوای جهانکشی
 خلافت و شهر یاری و چتر فلک فرسای معدلت و جهاندار ی
 آن رفعت بخش افسرو اورنگ و عقده کشای دانش و فرهنگ
 ظل معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که میمن
 مراد بخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون
 بخت فرزندۀ تاج و فرزندۀ تخت را بر همکنان مبارک و میمون
 فرخنده و همایون گردانیده همیشه ابواب سلطنت و جهانبانی و موجبات
 حشمت و کمرانی در تزیید و تضاعف دارد آئین واد و روش
 اتحاد که بین الایا و اجداد انعقاد یافته و بتازگی میانۀ این
 مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته
 مقتضی آن بوده که چون مزده جلوس آن جانشین مسند گورگانی
 و وارث افسر صاحب قرانی بدین دیار رسد یکی از محرمان حرم

و چمن ژار ابهت و کامرانی اعلیٰ حضرت فلک مرتبت خورشید
 منزلت بادشاه جوان بخت کیوان وقار شهریار نامدار سپهر اقتدار
 خدیو جهانگیر کشور کشا خسرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه
 عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت افزای
 ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی چهره کشای جمال
 جهانبانی مبین رموز آسمانی زیور چهره دانش و بینش فهرست
 کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی
 بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آفتاب
 فلک اقتدار سایه عاطفت آفریدگار بادشاه جم جاه انجم سپاه فلک
 بارگاه صاحب قران خورشید کلاه عالم پناه از جویدار عنایت آبی
 و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده ساحت قدسی
 مساحتش از آسیب خشک سال عین الکیمال مکروس باد حقیقت
 شوق و محبت و کیفیت خلعت و مودت تحریر پذیر نیست * ع *

قلم را آن زبان نبود که راز عشق برگوید

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده
 اما قبله همت والا نهمت به نسبت معنوی و قرب باطنی است لله
 الحمد که بحسب وحدت ذاتی میان این نیازمند درگاه ذوالجلال
 و آن نهال سلسال ابهت و اجلال اینمعنی به تحقیق پیوسته بعد
 مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب جانی و وصال روحانی
 نگشته روز در یکجبهتی است و ازین جهت گرد ملال بر آینه خاطر
 خورشید مثال نه نشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است
 و همواره مشام جان بروایح فوایح خلعت و ودان و نسایم عنبر شام

چهل و دو من بوزن هندوستان بود برداشته روانه شد فرمودند که یک
نیله گاو دیگر بر بالای آن چهار بنهند نتوانست بر خاست بعد ازان
حکم کردند که چون راست بایستد بالای آن بگذارند بالجمله هر
پنج را گرفته روان شد و یقین که از پنجاه من بوزن تر بود که پانصد
من بوزن خراسان باشد در خلال اینحال در مشکوی اقبال شاهزاده
خرم از دختر مظفر حسین میرزا صفوی صدیقه قدسیه بوجود آمده
حضرت شاهنشاهی اورا پرهیز بانو بیگم نام کردند *

آغاز سال ششم از جلوس مقدس

ششم ماه محرم هزار و بیست و هجری جمشید زرین کلاه خورشید
بر اورنگ حمل برآمد سال ششم از جلوس والا آغاز شد جشن
نوروز جهان افروز آراستگی یافت بود در جشن اشرف یادگار علی
سلطان ایلچی دارای ایران که به پرشش و تعزیت حضرت عرش
آشیانی و رسانیدن تهنیت جلوس مقدس آمده بود بسعدت
ملازمت اختصاص گرفت و سوغاتی که شاه عباس فرستاده بود از
اسپان قهچاق و اقمشه نفیس و انواع تحف بنظر اشرف گذرانید
خلعت لائق و سی هزار روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق باشد
بایلچی مذکور لطف فرمودند سواد مکتوب شاه درین اقبالنامه
مرقوم میگردد *

رقیمه الوداد شاه والا جاہ

تا رشحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت
بخش حدائق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانبنایی

بشیر متوجه گشت و شیر نیز بجانب او برگشت و انوپرای چوبی
 که در دست داشت دو بار دو دسته بر سر شیر فرود کوفت و شیر او را
 بر زمین انداخته هر دو دستش بدین گرفته شروع در خائیدن کرد
 لیکن آن چوب و انگشتری چند که در دست داشت نگذاشت که
 دستهای او از کار بیرون و انوپرای در میان هر دو دست شیر به پشت
 افتاده بود و یک دست بالای پایش حمایت کرد درین وقت شاهزاده
 شیر دل شیر شکار شمشیر از غلاف بر آورده خواست که بر کمر شیر
 فرود آورد قضا را دست انوپرای بنظر مبارک ایشان در آمد و
 احتیاط بکار برده شمشیر را دور تر از دست انداختند راسداس هم
 زخمی رسانید و حیاطخان نیز چند چوبی بر سر او زد انوپرای
 پهلوی غلطیده بزور زانو راست ایستاد و سینه انوپرای نیز بآسیب
 ناخن شیر مجروح شده بود بعد از آنکه از زیر شیر بر آمد و شیر
 او را گذاشته روانه شد از عقب شیر شمشیر علم کرده بر سر او زد
 و چون روی گردانید تیغی دیگر بر صورت او انداخت چنانچه هر دو
 چشم شیر بریده شد و پوست ابروی او که بزخم شمشیر جدا شده بود
 بر بالای چشمهای او افتاده درینوقت صالح نام چراغچی مضطربانه
 آمد چون شب تاریک شده بود از کورگی بشیر بر خورد شیر بیک
 طبانچه او را انداخت امتدادن و جان دادن یکی بود از اطراف مردم
 رسیده کار شیر تمام ساختند انوپرای بخطاب انیدرای سبهداس
 و اضافه منصب سرافرازی یافت - مقارن اینحال یکی از شیران
 خانه زاد که در شکار گاهها همراه میدانند مست و قوی هیکل
 بنظر اشرف در آمد حکم فرمودند که چهار نیله گاو را بر او بستند

کردن فرستاد چون اینخبر بعرض پادشاه فیل بند شیر شکار رسید
جلوریز متوجه آنصوب گردیدند در آن وقت شاهزاده والا قدر و
وامداس و اعتماد رای و حیاطخان و دوسه کس دیگر که در موکب
اقبال سعادت پذیر بودند در رسیدند بالجمله شیر در سایه درختی نشسته
بنظر در آمد اراده کردند که بر پشت اسب بندوق اندازند چون اسب
شوخی میکرد و یکجا قرار نمیگرفت ناگزیر پیاده شد تغنگ را
سر راست ساخته انداختند لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا نه
تیر دوم انداختند شیر از جای خود برخاسته حمله کرد و میر
شکاری را که شاهین بدست در برابر ایستاده بود زخم زده بجای
خود رفت و نشست و باز حضرت بندوق را پر کرده بر سه پایه نهادند
انوپرای سه پایه را مستحکم گرفته نشسته بود شمشیری در کمر و کتفه
چوبی در دست داشت شاهزاده عالمیان سلطان خرم بجانب چپ
آن حضرت که جای دل امت باندک فاصله ایستاده بودند و
وامداس و دیگر بندها در عقب آنحضرت شیر غضب آورد
بر خاست حضرت شاهنشاهی فی الفور ماشه را زیر کردند و تیر
و تغنگ از محازی دهن و دندان او گذشت و صدای تغنگ آتش
افروز سبب صولت و غضب او شد جمعی که نزدیک ایستاده بودند
تاب حمله او نیاورده بر هم خوردند و آنحضرت از صدمه پشت و
پهلوی مردم یکدو قدم عقب رفته افتادند و میفرمودند که دوسه
کس از آنها پا بر سینه من نهاده گشتند و بمند اعتماد رای و
کمال قراول باز خود را راست ساخته ایستادند در بدوقت شیر بمرد می
که در طرف دست چپ بودند قصد نمود انوپرای سه پایه را گداشته

اقبال سلطان خرم با صبیغه مظفر حسین میرزا صفوی آراستگی یافت
و حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط و کامرانی بمنزله شاهزاده
عالی مقدار تشریف برده مجلس در خور این جشن ترتیب فرمودند
به اکثری از امرا خلعت عنایت شد چون مهم دکن از بی اتفاقی
امرا و نفاق خانخانان در عقد توقف افتاد و عساکر اقبال بحال تباه
به برهانپور سعادت نمود خان اعظم را با لشکر تازه زور بدانصوب
رخصت نمودند خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد
حسین خان تکریه و علی خان نیاری و باز بهادر قلماق و دیگر
منصبداران قریب ده هزار سوار موجود بکوهک او مقرر شد و سواى
این دو هزار سوار احدی که مجموعه در ازده هزار سوار باشد بهمراهی
او تعیین گشت و سی لک روپیه خزانه با چند حلقه فیل همراه
ساختند خلعت فاخره با کمر شمشیر مرصع و اسب و فیل خاصه
و پنج لک روپیه بصیغه سعادت بخان اعظم عنایت شد و بعد از
فراغ مهم سازی خان اعظم و روان شدن او بصوب دکن خاطر اشرف
بنشاط شکار توجه فرمود اتفاقاً روزی در افنای شکار انوبرای که
از خدمتگاران نزدیک بود بدرختی رسید که زغن چند بران نشسته
بود کمان و تکه بدست گرفته قصد زدن آنها کرد قضا را در حوالی
درخت گاوی نیم خورده بنظرش در آمد مقارن این حال شیرى
در غایت گلانی و تندی غضب آلود از میان پتله چند که در آن
حوالی بود برخاسته روانه شد با آنکه از ده گهری روز بیش نمانده
بود چون فوق آن حضرت بشکار شیر میدانست که درچه مرتبه است
خود با چندی که همراه داشت شیر را فیل بغداد کرده کس بجهت خبر

ناصواب هر رشته تدبیر از دست داد و کار بجائی کشید که عسرت
 غله مردم را آشفته حال و سراسیمه گردانید و اسب و شتر بسیار
 سقط شد و از قضای آسمانی باران بيموقع که در واقع قهر و سخط الهی
 بود نازل گشت و چارواهای نیم جان که از لاغری و زبونی دم
 خیز شده حرکت نمی یارستند کرد برجا ماندند ناگزیر بمخالقان
 تیره بخت صلح گونه که لائق سگان این درگاه نبود کرده تبه حال
 بدرهاندوز معارفت نمودند بالجمله چون نقش بد نشست و لشکر
 بحال تبه به برهاندوز آمد دولتمخواهان حمل بر نفاق و بد اندیشی
 خانخانان کرده بدرگاه والا معروض داشته پای خود را از میان
 کشیدند خصوصا خانجهان نوشت که آنچه شد از نفاق خانخانان
 است یا این خدمت را مستقلا بدو باید گذاشت یا او را
 بدرگاه طلب فرموده این نواخته و برداشته خود را بخدمت تسخیر
 دکن مقرر باید فرمود و سی هزار سوار موجود خوش اسبه بکوسک
 این فدوی مقرر داشت تا بیمن اقبال روز افزون شاهنشاهی
 در عرض دو سال تمام ملک پادشاهی را که در تصرف غنیمت
 مستخلص ساخته و قلعه را بدست آورده ضبط و نسق سرحدها نماید
 بلکه ولایت بیجا پور را که در تصرف عادلخان است ضمیمه ممالک
 محروسه سازد و اگر این خدمت را در مدت مذکور نسق شایسته
 ندهد از سعادت کورنش محروم بوده روی خود را به بدوهای
 درگاه ننماید چون کار باین حد رسید و بودن خانخانان درانجا صلاح
 دولت نبود سرداری آن لشکر بخانجهان تفویض یافت و خانخانانرا
 بدرگاه والا طلب فرمودند درین تاریخ جشن طوی بادشاهزاده بلند

دروازه و برج و باره پرداخت افضلخان پاشنه کوب بدرون قلعه در
 آمد و او سراسیمه بدرون خانه افضلخان رفته در را محکم بست تا
 سه پهر درانجا زد و خوردی نموده تخمینا سی کس را بزخم تیر
 ضایع ساخت و بعد از آنکه عاجز و زبون شد و همراهان او از بیم جان
 قرار بر فرار داده راه ابدار سپردند از انخانه برآمده افضلخان را
 دید و خان بجهت تسکین این فتنه و اطفای نائرة فساد فی الغور
 او را بقصاص رسانید و این اخبار متعاقب بمسامع عزو جلال رسید
 فرمان شد که شیخ حسام بنارسی و غیاث بیگ و دیگر منصبداران
 را که در حراست شهر و قلعه تقصیر نموده اند از همانجا سرو ریش
 تراشیده معجز پوشانیده از کون بر خر نشانیده روانه درگاه سازند
 و در شهرها و قصبها که بر سر راه واقع است بگردانند تا موجب
 عبرت و بیداری سائر نامردان کوتاه اندیش گردد و اعتضاد
 الخلفه الکبری مرتضی خان بصاحب صوبگی پنجاب که از اعظم
 ممالک محروسه است اختصاص یافت تاجخان که در صوبه ملتان
 بود بحکومت کابل سرفراز شد قبل ازین مهاتخان را بجهت
 آوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند درینوقت او را بحوالی دار
 الخلافت گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند
 روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین
 خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود بعد از رسیدن
 به برهانپور در هنگامیکه نقل و حرکت لائق نبود و سواری و تفرده
 متنافی سپاهگری و کاردانی بود سلطان پرویز را بالشکر گران بیلاکهاست
 بر آورد و از بی اتفاقی سرداران و نفاق اسرا و اختلاف رایهای

بایستحدود آمده ام اگر با من همراهی کرده امداد و معاونت نمائید
 بعد از آنکه کار من رونق پسندیده یابد شما شریک این دولت
 خواهید بود آن مفسدان ساده لوح را بکلمات ابله فریب از راه
 برده با خود متفق ساخت و متیقن آنها شد که این خسرو است
 و جمعی کثیر از سوار و پیاده برگرد او فراهم آمدند و بسرعت هرچه
 تماشای خود را به پتفه رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ
 بنارسی از اضطراب و هول جان باستحکام قلعه و بستن در نیازست
 پرداخت و مخدولان از دروازه قلعه بدرون در آمدند او با غیاث بیگ
 از راه دریچه که بطرف دریا بوده راه ادبار سپرده خود را بکشتی رسانیده
 نزد افضل خان روانه گردید مفسدان اسباب و اموال افضلخان و
 خزانه پادشاهی را متصرف گشته بداد و دهش پرداختند و بسیاری
 از بیدولتان شهر و نواحی نزد او جمع شدند و این خبر وحشت اثر
 در گورگ پور بانفصل خان رسید و شیخ بنارسی و غیاث بیگ
 بخشی نیز خود را بانفصل خان رسانیده صورت واقعه باز نمودند و
 دلغشین او ساختند که این خسرو نیست و افضل خان باعضا
 اقبال بی زوال متوجه استیصال آن گروه و خیم العاقبت شد و چون
 خبر آمدن افضلخان بوی رسید قلعه را بیکی از معتمدان خود
 سپرده باجمعی سوار و پیاده که گرد او فراهم آمده قدم ادبار پیش
 نهاده در کنار آب پن پن عرصه مبارزت آراست از آنجا که اقبال روز
 افزون همه جا و همه وقت قرین حال فدائیان جان نثارست
 باندک زد و خوردی ملک جمعیت مخالفان از هم گسیخت و دیگر
 بار قدم ادبار بدرون قلعه نهاد لیکن از اضطراب نتوانست باستحکام

من قبله راست کردم برسمت کج گاهی

میان خانه این سرور بود حضرت شاهنشاهی بجانب ملا علی
احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست از پیش
آمده معروض داشت که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان
المشایخ شیخ نظام الدین اولیا گاهی برگوشه سر کج نهاده بر لب
آب چون بر پشت بامی نهشته تماشای غسل هفود و عبادت آنها
میکردند درین وقت امیر خسرو حاضر میشوند شیخ بجانب امیر
متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت اینجماعت را می بینی
و این مصراع میخوانند

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

میربی تامل روی بجانب شیخ کرده بر زبان جاری میسازند که

من قبله راست کردم برسمت کج گاهی

ملا علی احمد مصرع ثانی را تمام ناکرده بیخودانه افتاد و تمام
شد - از عجائب امور که درینولا مانع گشت بهم رسیدن خسرو
جعلی است در پتله - و شرح اینواقع بر سبیل اجمال آنکه افضلخان
حاکم صوبه بهار بجانب گور که پور که مجدداً بجایگزین او عنایت شده
بود و از پتله شصت گز مسافت است متوجه گردید و در پتله
شیخ حسام بنارسی و غیاث بیگ را که دیوان آنصوبه بود با جمعی
از منصوبداران گذاشت اتفاقاً قطب نام مجهولی از مردم اوچه
در لباس درویشان وزی ایشان بولایت ارجینیه که در نواحی
پتله واقع است رسید و بآن مفسدان واقع طلب رابطه آشنائی و
رکجهائی بهم رسانیده اظهار نمود که من خسرو ام از قید زندان گریخته

وای محمد خانرا گرفته سیر میفرمود و خواست که از جوی بگذرد و در اثنای گذشتن ولی محمد خان که کیف مرشار داشت در میان جوی افتاد شاه نیز موافقت نموده خود را در آب انداخت که مبادا خان غریق شود و دست خانرا گرفته از آب برآورد (بالجمله ولی محمد خان پنجاه و پنجروز در اصفهان گذرانیده از شاه دستوری خواست و چون از بکان پی در پی نوشتجات فرستاده اورا طلبیده بودند و قزلباش را منافی و مخل میدانست بکومک و مدد مقید نشده جریده عطف عنان نمود بعد از آنکه بسرحد خود رسید به تهیه سپاه و استعداد جنگ نپرداخته گرم و گیرا بنخست ملک در آمد و با امام قلیخان بجنگ در آمده در نواحی همرفتد شکست خورد و اخیر سر پنجه تقدیر گشته بقتل رسید و مدت سلطنت او شش سال کشیده - از غرائب اتفاقات که در مجلس بهشت آئین بظهور آمد واقعه فوت ملا میر علی احمد مهر کن است او در صنعت مهر کنی از یکتایان روزگار بوده و آنچه او بر فولاد میکند مگر ملا میر علی بر کاغذ تواند نوشت پدرش ملا حسین نیز مهر کن بود و نقشی تخلص می داشت مرد درویش نهاد مبارک نفس بود و در مکتب خانه حضرت شاهنشاهی راه داشت و تکرار سبق بایشان مینمود و باین نسبت آنحضرت ملا علی احمد را خلیفه میفرمودند - شرح این سانکه غریب بر مبدل ایجاز و اختصار آنکه شب پنجشنبه جمعی از قوالان سرود میگفتند و شیدای برسم تقلید سماع میکرد برین بیت امیر خسرو که بیت • هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

شیر بی بند و زنجیر در میان مردم بگردن چهارده پانزده شیر فقیر دیده که در فضایی جهروکه طرف دریا میگشادند و شیر بانان همراه بوده محافظت مینمودند درین سال همایون فال صبیح مظهر حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل میرزا صفوی را بجهت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان خررم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روبیه نقد سواي جنس برسم حاجق ارسال داشتند بسیادت پناه مرتضی خان موافق پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار جاگیر تنخواه فرمودند اسلامخان صاحب صوبه بنگاله بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید چون مکرر بعرض رسید که مهم دکن بلشکری که همراه شاهزاده پرویز تعیین یافته متمشی نمیشود و دنیاران دکن لشکرها فراهم آورده باعتضاد عذیر بد اخترا پای ضلالت و ادبار افشوده قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده دم استقلال و استکبار میزنند خانبخشان را باده دوازده هزار سوار دیگر که سیفخان بارهه و حاجی بیگ اوزبک و سلام الله عرب برادرزاده مبارک عرب که حاکم جوینزه و سقول باشد از انجمله بودند بکومک و مدد شاهزاده تعیین فرمودند سلام الله نزد شاه عباس بغایت عزیز و گرامی بود در شجاعت منفرد بحسب تقدیر از شاه توهمی بخاطر آورده بدین آستان روی امید نهان و بشومی شراب درینجا هم کاری نساخته لباس زندگی را بآتش خمر بسوخت و خلعت خاصه زر دوزی و کمر شمشیر مرصع و اسب خاصه بازین مرصع و فیل خاصه و تومان و طوغ بخانجهان عنایت نمودند و بر اقم اقبالنامه حکم شد که نزد عبد الله خان شتافته از جمله دوازده هزار

ممتاز گشت امیرالامرا و دیگر سران سپاه بکوسک شاهزاده مقرر شدند
 درینوقت قلندری شیرین پیشکش کرد بغایت تدار و قوی و عظیم
 جفته در خوردی بدست آورده تربیت کرده بود و لعل خان نام
 نهاده و چنان رام شده که آدم را آزار نمیرسانید روزی بحضور طلب
 فرمودند که با گاو جنگ اندازد و خلق انبوه بجهت تماشا فراهم آمده
 بود و جمعی از جوگیان نیز در یک جانب ایستاده محو تماشا بودند
 شیر بجانب جوگیان دویده یکی از آنها را که برهنه بود گرفت و
 بطریق ملاعبت نه از روی غضب چنانچه بماده خود جفت میشود
 بحرکت در آمد و بعد از انزال گذاشت اصلا از ناخن و دندان و
 آزاری نرسیده بود حکم فرمودند که از قید و زنجیر بر آورده بگذارند
 که در فضایی جهرد که طرف دریا بطور خود میگشته باشد و سه
 چهار شیر بان کتله چوبها در دست گرفته همراه او باشند و این ادا
 مکرر ازو بوقوع آمده چون خاطر اشرف بتماشای شیر و نگاه
 داشتن آن توجه فرمود شیر بچه بسیار برسم پیشکش آوردند و در فضایی
 طرف دریا بی زنجیر و قلابه میگشتند و بهر شیرین دو شیربان
 موکل بوده طعمه میدادند رفته رفته شیرهای کلان تدار بهم رسید
 یکی مردانه نام داشت و یکی فیل جنگ و یکی شیر دل مکرر
 اینها را با هم بجنگ انداختند جنگ شیر در خور شیر نیست در
 مهستی و زور جوانی چند کس را ضائع هم ساختند ماده شیرین با
 یکی از آنها جفت شده بچه آورد و شیر میداد تا بطعمه خوردن
 رسیدند و کلان شدند و این از غرایب امور است که در عهد دولت
 جهان گیر پادشاه بظهور آمده و در هیچ عهدی و عصری نبوده که

دوهم ازغون و حاجی پی قوشچی و علی سلک پی منعقب
دیوان بیگی و شاه کوچک پی دیوان بیگی که خود تربیت نموده
بمرتبه امارت رسانیده بود بگمان آنکه اینجماعه ببرادر زاده‌های او
امام قلیخان و نذر محمد سلطان مراسلات پیوسته دارند بقتل رسانید
و دلهای خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت
گزید در خلال این حال امام قلیخان و نذر محمد سلطان بتحریر
چندی از امرای اوزبکیه برو خروج کرده بسیاری از ملک او
پنصرف در آوردند ولی محمد خان هر چند دست و پا زد بجائی
نرسید اقبال روی بر تافت و دولت پشت داد هر چه بجهت
بهبود و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه بر عکس میداد چون
دانست که روز برگشته و فلک ستیزه کاری پیش گرفته ناگزیر
دل از ملک و دولت برگرفته بخدمت دارای ایران شاه عباس پناه
برد که مگر بامداد و کومک او کاری پیش برد شاه نیز مقدم او را
گرامی داشته خود باستقبال برآمد و از کرم خوئی و دلجوئی
بافراط که درینطور اوقات بغایت پسندیده و خوشنما است دقیقه
فرود گذاشت نموده و مجلسهای عالی ترتیب فرموده خوش وقت
میداشت شنیده شد که روزی در باغ خود مجلس عالی آراسته
خان را ضیافت کرد اتفاقاً جوی آبی در میان مجلس جاری بود
اطراف آن چراغان افروخته و فرشها انداخته نخته چوبی بر روی
جوی گذاشته بودند که مردم تردد توانند کرد اتفاقاً شاه دست

سوار که باستیصال زنانی مقهور با او مقرر اند چهار هزار سوار ازو گرفته در نواحی اوجین و مندو بخانجهای رسانیده معاودت نماید و نیز حکم شد که یک لک روپیه بمردمی که همراه خواهد بود برسم مساعدت بدهد درین تاریخ موکب کیهان شکوه بعزم شکار بصوب پراگنه باری نهضت فرمود *

آغاز سال پنجم از جلوس مقدس و مبارک

روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذیحجه هزار و هجده هجری خورشید گیتی افروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و سال پنجم از جلوس میمنت مانوس بفرخی و فیروزی آغاز شد جشن نوروز در شکار گاه پراگنه باری آراستگی یافت چون هوا روی بگرمی نهاده بود عنان معاودت بمستقر الخلافت معطوف داشتند درین اثنا از عرائض صاحب صوبه و واقعه نویسن کابل بمسامع اجلال رسید که ولی محمد خان والی توران بخدمت شاه عباس فرمان روی ایران النجا برده - تفصیل این مجمل آنکه چون ولی محمد خان را تحت دولت میسر شد از آغاز سلطنت تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار پسندیده روزگار بسر برده بامداد داد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خرسند داشت و آخراز بد فرجامی نحوست ازلی که در طالعش ودیعت نهاده دست قدرت بود ترک اطوار ستوده نموده از سرشت نیک خویش برگشت و ستمکاری و دل آزاری پیش نهاد خود ساخته چند سراز امرای اوزبکیه را که عمدهای دولت او بودند مثل

شاهنشاهی مرحمت نمودند صاحب نفوس قوی هیکل بود و کارهای عمده ازو متمشی میگشت و در مسلمانی و حق پرستی رسوخ تمام داشت درینولا مهابت خان را منصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و خلعت و اسب و فیل و کمر خنجر مرصع لطف نموده دیگر امرا که بگومک او تعیین شده بودند هر کدام را در خور پایه و مرتبه اسب و فیل و خلعت و خنجر مرصع لطف نموده باستیصال رانای مقهور رخصت فرمودند و دوازده هزار سوار موجود با سرداران کار دیده بگومک او مقرر گشتند و پانصد نفر احدی و دو هزار توپچی پیاده و هفتاد توپ و کجناں و غیره و شصت زنجیر فیل و بیست یک رویه خزانه عفايت شد میر خلیل الله پسر میر میران یزدی که مجملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته بمرض اسهال و دیعت حیات سپرد و در چهارم ماه ربیع الآخر راقم اقبالنامه بخطاب معتمد خان ممتاز گشت و همدین تاریخ خانخانان سپه سالار بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و در تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد برسم پیشکش گذرایید قیمت آنها سه لک رویه شد و سوای جواهر اقسام نفائس از هر جنس بنظر در آورد راجه مانسنگه دستوری یافت که بوطن خویش رفته سامان پرورش دکن نموده بدانصوب شتابد چون خانخانان تعهد صاف ساختن ولایت نظام الملک که در شفقار شدن حضرت عرش آشیانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافته بود نمود و نوشته داد که در عرض دو سال اینخدمت را بانصرام رساند مشروط بآنکه سوای لشکری که در آن صوبه تعیین ست دو ازده هزار سوار دیگر باده لک

حیوانات خوش نما است و برقدارش می افزاید و در انسان ناطق
 بخلاف آن مکروه و زشت میباشد باز و جره و شاهین و باشه
 و شکره و زاغ و کبک و کنجشک و دراج و بوزنه و طاووس و آهو
 و چکاره توپیغون دیده شد - از غرائب وقائع آنکه جلال الدین مسعود
 پسر میرگیسوویعت حیات سپرد و مادرش از غایت تعلق و دل بستگی
 در حالت احتضار فرزند دلبد افیون از دست او خورده بعد از
 فوت پسر بیک دو ساعت رحلت نمود مقارن اینحال لعلخان
 تلاوت از عالم گذشت و حضرت عرش آشیانی عنایت مفرط
 بوی داشتند او را کنیزی بود که توجه خاطر با ظاهر میساخت
 و افیون از دست او میخورده بعد از فوت لعلخان افیون خورده
 و نایق راه عدم شد - در هندوستان رسم است مستمر که زنان هندوان
 بعد از مردن شوی زنده بآتش در آمده جان فدای محبت می
 سازند و بسیار شده که ده نفر و بیست نفر از زن و کنیز زنده بآتش
 در آمده خود را باستقلال تمام سوخته اند اما از مادر نسبت
 به فرزند شنیده نشده * درین هنگام عشرت فرجام صالحه بانو صبیحه قائم
 خان پسر مقیم خان را در عقد ازدواج خود در آورده پادشاه محل
 مخاطب ساختند و چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله رسید
 اسلام خانرا بجای او صاحب صوبه بنگاله و اتالیق شاهزاده
 جهاندار گردانیده حکومت صوبه بهار و پهنه را بافضلخان پسر شیخ
 ابو الفضل مقرر فرمودند و جهانگیر قلیخان لاله بیگ نام داشت
 از غلام زادهای میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا بخدومت
 عرش آشیانی پیوست و آنحضرت به فرزند بلند اقبال خود حضرت

اسب و نیل لطف نمودند و چون از سلوک و معاش برادران مرتضی خان مردم گجرات متشکمی و مستغائی بودند اورا بدرگاه طلب فرمودند ولایت گجرات را به تیول خان اعظم میرزا عزیز کوکه عنایت نمودند و مقرر شد که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلیخان پسر کلان او به نیابت پدر بحکومت و حراست آنملک پرداخت *

آغاز سال چهارم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه چهار دهم ذیحجه هزار و هفده هجری نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل تحویل فرموده سال چهارم از جلوس عالی آغاز شد میرزا بر خوردار خلف عبدالرحمن دولدی بخطاب خان عالم فوق عزت برافراخت از زمان حضرت صاحب قرانی تا حال که فوید سلطنت بحضرت شاهنشاهی رسیده اجداد او درین دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند و پشت بر پشت امرا آمده اند جد کلان اومیر شاه ملک از اعظم امرای صاحب قرانی بود و تا بود بغیر از دولتخواهی و حق شناسی ازو بظهور نیامده چون ذکر او در دیگر توارینخ مشروح و مبسوط نگاشته کلاک وقایع نگار مورخان شده بتفصیل آن نپرداخته باین دوسه کلمه مختصر ساخت چون مهم رانا چنانچه باید از مهابتخان متمشی نشده اورا بخدومت حضور طلب داشته عبدالله خان را بجای او سردار آن لشکر فرمودند درین سال شاهزاده پرویز بحکومت صوبه دکن دستوری یافت و بیست یک روبیه خزانه بجهت مدد خرج لشکر دکن همراه دادند آصفخان بوالا پایة اتالیقی

روپیه خزانه داده شود حکم بدیوانیان عظام شد که بزودی سامان
 نموده روانه سازند درینولا بقصد زیارت حضرت عرش آشیانی
 انار الله برهانه از دولخانه تا بهشت آباد که قریب سه کروزه
 مسافت خواهد بود پیاده شتافتند امرای عظام و ارکان دولت و
 سائر ملازمان عتبه خلافت در موکب اقبال سعادت پذیر بودند
 بعد از فراغ زیارت عمارت روضه مقدس را بتعمق نظر دیده و سنجیده
 تصرفاتی که بخاطر مشکل پسند رسید فرمودند و مبلغهای کلی
 برسم خیرات باهل حاجت عنایت شد و بعمارت روضه آن
 حضرت پانزده لک روپیه که پنجاه هزار تومان رایج عراق و هفتاد
 پنج لک خانی رایج توران به نرخیکه امروز شایع ست خرج شد -
 از غرائب آنکه حکیم علی نقی در خانه خود حوضی ساخته و
 در کنج حوض خانه در زیر آب پرداخته بود در غایت روشنی و دران
 خانه بچچه رختی و چند کتابی نهاده و هوا نمیکداشت که یکقطره
 آب بآنخانه درآید و هر کس بتماشای آن رغبت مینمود دران
 کنج سری به آب فرو می برد زینه چدن پیش می آمد و سه
 زینه پایان رفته بدرون خانه در می آمد درانجا لنگ تر خود
 را کشاده لنگ خشک می بست و می نشست و دران خانه
 جای ده دوازده کس بود که با هم نشسته صحبت می داشتند
 آنحضرت بقصد تماشای حوض مذکور بخانه حکیم رفته خود بآب
 درآمده تفرج خانه مذکور کردند و حکیم را بمنصب درهزاری
 سرتراز ساخته بدولخانه معاونت فرمودند - درین تاریخ خانانان
 بضبط ولایت دکن دستوری یافت خلعت با کمر و شمشیر مرصع و

معاودت لواي آسمان سامی از لاهور به مستقر خلافت

روز يك شنبه نهم ماه شوال نهضت موكب اقبال بصوب دار
الخلافت آگره اتفاق افتاد قلمچ خان بحكومت دار السلطنت
لاهور و مير قوام الدين خواني بدیوانی موینه مذکور مقرر
گردیدند - روز پنجشنبه هزدهم ذیقعدہ دارالملک دهلي محل نزول
رايات اجلال گشت و در منزل سليم گذه که سليم خان افغان در ايلم
حكومت خود بربل آب جون اساس نهاده چهار روز مقام فرمودند
الحق مرمزل بکيفيت دل نشين مت چون ساعت در آمدن
بدارالخلافت نزدیک بود از دهلي يکشتي نشسته متوجه مقصد
گردیدند راجه مانسنگه از قلعه رهناس آمده دولت باریافت یکصد
زنجير فيل برسم پيشکش گذرانید •

آغاز سال سوم از جلوس مسعود

روز پنجشنبه دوم ذیحجه سنه هزار و شانزده هجری آفتاب
عالمتاب به برج حمل سعادت تحویل ارزاني فرمود سال سوم از
جلوس جهانگیری آغاز شد در موضع رنکده که در پنج گروهی از
دارالخلافت اکبر آباد واقع است جشن نوروزی آراستگی یافت
درین جشن دل افروز خانانان بمنصب پنجهزاري ذات و پنجهزار
سوار سرفراز شد خواجه جهان خواني به خدمت بخشیکري ممتاز
گشت - روز دوشنبه پنجم ماه مذکور بهامت سعادت قرین داخل
ارک دارالخلافت شدند راجه نرسنگدیو یوز توپغون پيشکش کرد در
جميع جاندار از انسان و حیوان توپغون خوب میشود لیکن در

لاهور نزول اجلال فرمودند میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد
 میر میران از اولاد امجد شاه نعمت الله ولی که سلسله آنها از
 غایت اشتها مستحاج بتعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان
 بزرگی و جاه و دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده دولت زمین
 بوس دریافت و منصب یکهزاری ذات و دو صد سوار لطف نموده
 جاگیر معموره تنخواه فرمودند عجاله الوقت دوازده هزار روپیه برسم
 مدد خرج عنایت فرمودند درینولا آصفخان التماس ضیافت نمود
 با اهل محل بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایة قدرش افزودند
 موازی در لک روپیه از جواهر نادر و اتمشہ نفیس و چینیهایی
 مغفوری و خطائی برسم پیشکش معروض داشت آنچه پسند افتاد
 برگزیده تته بار بخشیدند و مرتضی خان از گجرات انگشتری
 لعل بدخشانی که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچہ لعل
 تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بقایت خوش رنگ و
 خوش آب که از گجرات برسم پیشکش فرستاده بود مقبول خاطر مشکل
 پسند افتاد و الحق تا حال مثل این تحفه بنظر در نیامده و لعل دیگر
 قطبی شش پہلو تراشیده بوزن دو مثقال و پانزده سرخ در غایت
 خوبی و لطافت قیمت هر کدام بیست و پنج هزار روپیه شد مقارن
 اینحال فرستادہ شریف مکہ مکتوب محبت طراز و پردہ در خانہ
 مبارک کعبہ رسید هشت هزار روپیه بفرستادہ شریف لطف
 فرمودند بمتمددیان بیوتات عالی حکم نمودند کہ موازی یک لک
 روپیه را از هرجنس کہ باب آن ملک باشد بجهت شریف
 روانہ سازند

قمار سازند و منزل بمنزل باین (سوانی می آورده باشند - از غریب
 آنکه قایم خان لنگ که بخطاب دیانتخانی سرفرازی داشت و با
 حکیم فتح الله نقار خاطر ظاهر میکرد روزی او را بنادولتخواهی
 معسوب ساخته عرض نمود که در هنگامیکه خسرو راه سعادت گم
 کرده آواره دشت ادبار گشت فتح الله بمن گفت که صلاح دولت
 درین است که ولایت پنجاب را باز داده این مجلس را کوتاه باید
 ساخت فتح الله منکر شد و ظرفین رجوع بهوگند نموده مبالغه کردند
 و ده پانزده روز نگذشته بود که آن بی سعادت بشامت گرداز
 خویش گرفتار آمد و هوگند دروغ کار خود کرد و چون جلال آباد
 محل نزول ریاست جلال گشت غیرتخان حاکم آنجا بحکم اشرف
 در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح افکند و در یکروز سیصد جاندار از
 قوچ کوهی و غیره شکار فرمودند و شاه بیگخان از قندهار آمده دولت
 زمین بوس دریافت او از تربیت یافتهای حضرت عرش آشیانی
 است انار الله برهانه و درین دولت مصدر خدمات شایسته گشته
 شمشیرهای نمایان زده بمناصب عالی و مراتب بلند ترقی و
 تصاعد نموده مدتها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اقتدار
 روزگار بسر برد درینولا بخطاب خان دررانی و صاحب صوبگی کابل
 و ضبط افغانستان سرفراز ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مسست
 و اسب خاصه مرحمت نموده از مقام بابا حسن ابدال رخصت
 آنصوب فرمودند پیرخان پسر دولتخان لودی را که بمنصب سه
 هزارری و خطاب ملاپنخانی عز اختصاص داشت بخطاب والای
 خانبهانی بلند مرتبه گردانیدند و در ازدهم ماه شعبان بدار السلطنت

بعرض شاهنشاهی رسانید آنحضرت از محل برآمده صلابتخان را
 طلبیدند و او بسرعت هرچه تمامتر آمده سعادت کورنش دریافت
 بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بیان فرمودند صلابتخان
 معروضداشت که لحظه پیش ازین آصفخان بمنزل من آمده این
 حرف را ظاهر ساخت بالجمله حضرت شاهنشاهی بر سر بر فرمان
 روایی تمکن جسته حکم باحضار آن خون گرفته فرمودند یکی
 از آنها میرزا محمد اوزبک بود دیگری بداغ ترکمان که درین
 نزدیکی از عزاق آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود صلابتخان عرض
 کرد که تا یکی ازینها بنویسد جان بخشی مطمئن خاطر نشود ممکن
 نیست که حقیقت قرار واقع بعرض اشرف رسد حکم اقدس شد
 که میرزا محمد را قول داده باز پرس نمایند او بعد از اطمینان
 قلب حقیقت حال مشروح و مبسوط معروضداشت بعد از ثبوت
 فیوالدین محمد ولد آصفخان مرحوم و محمد شریف پسر اعتماد الدوله
 و هندوی اعتبار خان و بداغ ترکمان را بردار کشیدند و صلابتخان
 التماس نمود که اگر حضرت در مقام تفحص و باز پرس درآیند
 کار بدشواری میکشد صواب آنست که آن نوشته همدی اعتبارخان
 بنظر در نیاید و بنده بحکم اشرف آنها در آتش اندازد تا پرده
 ناموس بندگان دریده نگردد آنحضرت التماس او را قبول داشته
 موافق مدعای او حکم فرمودند و اینمعنی سبب حیات و نجات
 خلقی شد ازینجمله اگر آصفخان دران روز بصلابتخان نرسیدی
 اینحرف سربسته مازدی غالب ظن آنکه او نیز سردار را رنگین
 ساختی و در باب حکیم فتح الله حکم شد که تشهیر کرده بر خرواز گوی

بجهت بیماری در لاهور توقف گزید و آصفخان را از تغیر اعتماد
 الدوله و وزیر الملک بمنصب وزارت و وکالت بلند پایگی بخشیدند
 خسرو را حواله اعتبار خان خواجه سرا نمودند درینوقت آنحضرت
 بحکیم فتح الله واد حکیم ابو الفتح بی لطف شدند میان نورالدین
 محمد و حکیم فتح الله رابطه دوستی قوی بود هر دو بخاطر آوردند
 که خسرو را از قید و حبس بر آورده بسطنت بر دارند محمد شریف
 پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شد و هندوی اعتبار خان را
 که صاحب اعتماد مردم او بود و در خلوت نزد خسرو راه داشت
 با خود همراه گردانیدند و مقرر نمودند که هر کس را که به تبعیت خود
 در آورند هندوی مذکور در خلوت بخسرو باز نماید و خسرو نشانی
 بجهت او فرستد و در طومار فدائیان نام او ثبت شود مدت پنج
 شش ماه این هنگامه را گرم داشته و با آنکه قریب چهار صد کس
 در زمره فدائیان انتظام یافته بودند درلتخواهان ازینمقدمه آگاهی
 نداشتند و بد اندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرر
 نمودند که در اثنای راه قصد آن حضرت کرده خسرو را از قید
 بر آورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازند اتفاقا یکی از آنها بتقریبی
 از رفقای خویش رنجیده برهنمونی توفیق خواجه ویسی دیوان
 شاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم را ازینمقدمه آگاه ساخت
 و او گرم و گیرا بخدمت شاهزاده عالمیان شتافته عرض این ماجرا
 نمود شاهزاده فی الفور سوار شده بخدمت پدر و الا قدر زنده حقیقت را
 معروض داشتند مقارن اینحال آصفخان نیز خبر یافته بمنزل ملا تخاب
 رفت و آنچه شنیده بود مذکور ساخت بالجمله چون شاهزاده

معادات زمین بوهی در بابت و سرکار هندوستان را به تیول او
مرحمت نموده بدانصوب رخصت فرمودند در خلال اینحال خبر
رسید که میرزا شاهرخ در مالوه و دیعت حیات سپرد حق تعالی
غریق بحر مغفرت خویش گرداناد از میرزا شش پسر ماند اول
حسن و حسین که توانا قدم بعالم وجود نهادند بعد ازان میرزا
سلطان که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته پس از
میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع و میرزا مغل هر کدام در خور
شایستگی خویش بمناصب مناسب اختصاص یافتند *

مراجعت موکب همایون از کابل بلاهور

روز جمعه هفتم جمادی الاول بمبارکی از کابل کوچ کرده
متوجه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ خان
بکابل تاش بیگ خان از شهر و نواحی خبردار باشد - و از سوانح
بد اندیشی هوا داران خسرو و گرفتار شدن آنها بشامت عمل زشت
خویش و بقصاص رسیدن - و تفصیل این اجمال آنکه در ابتدا روزی
چند خسرو را بامیر الامرا و آصفخان حواله فرموده بودند و مقرر
شد که یک روز مردم امیر الامرا و یک روز ملازمان آصفخان بامدارند
در روز نوبت آصفخان نورالدین محمد پسر عم او با جمعی از
نوکران او پاسیانی مینمود و در جائیکه خسرو می بود نورالدین آنها
میرفت و با او در خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که هرگاه
قابو بدست افتد به ترتیب احباب شورش پرداخته او را از قید
برآورد و چون موکب منصور بجانب کابل نهضت فرمود امیر الامرا

دیوارها گچ کرده در غایت سفیدی و در میان خانه قبری کنده و دری يك لخت بران نهاده و چون پردۀ آن در برداشته شد تابوتی بنظر در آمد بعد از آنکه تخته از بالای تابوت برگرفتند میت را دیدند که بآئین اسلام رو بقبله خوابیده است دست چپ را بجهت ستر عورت دراز کرده و مقدار نیم ذرع کرباس هم بالای ستر مانده از اعضایش آنچه بر زمین پیوسته است بوسیده و از هم ریخته و آنچه از زمین جداست درست مانده خاک تصرف نکرده موی سر و آبرو و مژه تمام ریخته بینی درست و چشمها برهم و از میان لبها دو دندان نمایان یکی از بالا دیگری از پایان و گوشتی که بر زمین پیوسته است لختی از خاک خورده است و اینکه بزخم مشتبّه شده زخم و پنبه زخم غلط بود انگشت و ناخنهای دست و پا درست پوست خشکی بر استخوان کشیده و خط پرگاری در میان کمر بقوعی که انگشت وسطی در میان آن درست بنشاند معلوم نشد که سبب این چیست ایام و مات یا شهادت معلوم نشد بغير ازان که بعد از تفحص و تحقیق پیری را از دیهي آوردند خالی از معقولیت و شعور نبود احوال خواجه تابوت از پرسیدم گفت که از پدر وجد خود شنیده ام که در جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین منکیرنی این مرد شهید شده و العلم عند الله درینولا ارسلان نام اوزبکی حاکم که مرو آمده

(۷ ن) در دندان بالا دو دندان پایان از میان لب نمایان

گوشتی که آن

مسجد غریب خانه عنکبوتی بنظر آنحضرت درآمد که بکلانی
 خرچنگی بود گلولی ماری که بدرازی دو ذرع شرعی باشد گرفته می
 فشارد لحظه توقف فرموده تماشا میکردند تا مار جان داد چون مکرر
 بعرض رسید که در ضحاک و بامیان که مرحد کابل است کوهی واقع شده
 در آن کوه سمچی ساخته اند و مدفن خواجه تابوت نام عزیز بهشت و مدت
 هفتصد و هشتصد سال از تاریخ فوت او نشان میدهند و اعضایش از هم
 خریخته و مردم رفته او را می بینند و زیارت میکنند و زخمی است
 برگردنش که چون پنبه را از فراز زخم برگیرند خون ترشح نماید تا
 همان پنبه را بالای زخم نهند خون نمی ایستد چون اینحرف
 غرابت تمام داشت بر اقم اقبالنامه حکم اشرف شد که خود بدانجا
 رفته بتعمق نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس نهایت
 تاکید بکار برده حقیقت را آمده بعرض همایون رساند و بجهت دیدن
 زخم جراحی نیز همراه کردند کمترین شش منزل طی مسافت
 نموده بمقصد پیوست و شب در موضع بامیان که جمعی از سادات
 سبزوادر آنجا توطن گزیده اند گذرانید روز دیگر بدیدن خواجه
 تابوت رفت در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو ذرع و نیم
 از زمین بلند تریکی را بر فراز آن برآوردیم تا او دست دیگران
 گرفته بالا کشد و خود نیز برآمدیم (درون دالان سه ذرع در طول و یک
 و نیم ذرع در عرض محسوس گشت و درون آن دالان دری دیگر) و
 درون آن در خانه مربع چهار ذرع در چهار ذرع صحن و سقف و

رخصت حکم شده بود سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهد
 قطب الدین خان بمجرد ورود فرمان بی تأمل و توقف جریده برسبیل یلغار
 متوجه بردوان که به تیول شیرافکن مقرر بود می بود او از آمدن قطب
 الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلودار تاخته
 رسید در وقت ملاقات مردم هجوم آورده در او را فرا گرفتند چون
 از روش آمدن قطب الدین خان بد مظنه شده بود از راه فریب
 گفت که این چه روش تو زک و طرز سلوک است خان مردم را
 مانع آمده تنها با او همراه شده بسخن پرداخت و شیرافکن از چهره
 حال نقش غدر استنباط نموده پیش از آنکه دیگری دست بکار برد
 گرم و کدیرا شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین خان زخم کاری زد چنانچه
 زوده و احشای او بیرون افتاد و او بهر دو دست شکم را گرفته با آواز بلند
 می گفت که حرام خور را نگذارید که بدر رود پیر خان کشمیری که از
 بندهای عمده بود و از شجاعت و جلالت بهره تمام داشت اسپ
 را برانگیخته زخم شمشیری بفرق او زد و شیرافکن شمشیر سیخکی
 به پیر خان زده کارش تمام ساخت درینوقت ملازمان قطب الدین
 خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند
 و چون قطب الدین خان نسبت گوشتاشی داشت و از اسرای عظیم
 الشان بود این سانحه بر خاطر حق شناس گرانی کرد و جهانگیر
 قلیخان صاحب صوبه بهار بجای وی مقررگشت و اسلام خان
 صاحب صوبه بهار مقررگشت - و از غریب آنکه در حوالی علی

که همراه قطب الدین خان بودند بقتل رسانیدند - و تفصیل این
اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه غفران
پناه طهماسب صفوی بود بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار
به هندوستان آمده در ملتان بخانخانان که متوجه فتح تهته شده بود
پیوست و خانخانان غایبانه در ملک بندهای درگاه منتظم ساخت
و دران یورش مصدر خدمات شایسته و پسندیده گشت و چون خانخانان
مظفر و منصور ازان یورش معارفت نمود حسب التماس او بمنصب
لایق سرفراز گردید و در همان ایام صبیح میرزا غیاث بیگ را نامزد
او کردند و چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
از اکبر آباد متوجه فتح دکن شد و شاهزاده ولی عهد باستیصال رانا
دستوری یافت علی قلی بیگ بکومک ایشان مقرر شد و حضرت
النفات خود را شامل حال او فرموده بخطاب شیرانگن اختصاص بخشیدند
و بعد از جلوس جاگیر او در صوبه بنگاله لطف نموده بدان صوب فرستادند
چون بعرض رسید که طبیعتش بغتة جوئی و شورش طلبی مجبول
و مغطور است در وقت رخصت قطب الدین خانرا اشارت رفته بود
که اگر بر جاده صواب و سداد ثابت قدم یابد بحال خود دارد و الا
روانۀ درگاه والا سازد و اگر در آمدن خود تعلل نماید بسزا رساند اتفاقاً
قطب الدین خان از طرز سلوک و معاش او بد مظنه گشته هر چند
بحضور طلب نمود او عذرهای دور از کار پیش آورده اندیشهای
فاسد بخاطر راه داد قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه والا
عرض داشت نمود فرمان صادر شد که او را روانۀ درگاه سازد و اگر
از اطوار او خیالات باطل ادراک نماید بنوعی که در حضور هنگام

و سال دوم از جلوس اندس بخوبی و خرمی آغاز شد جشن نوروز جهان آنروز آراستگی یافت درین جشن عالی پادشاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم را منصب بیست هزاری عنایت نموده علم و نقاره و تومار و طوغ مرحمت فرمودند هفتم شهر ذیحجه بساعت مسعود و زمان محمود رایت عزیمت بصوب کابل ارتفاع یافت قلیچ خان بحکومت و حراست لاهور سرفراز گشت در کوه بی دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سمبزه و درخت نمیروید ظاهرا ازین سبب کوه بیدولت میگویند - و از وقایع آنکه چون امیر الامرا را بیماری صعب رویداد در رکاب ظفر انتساب نتوانست آمد درین تاریخ آصفخان بوالا منصب و کالت فرق عزت بر افراخت خلعت خاصه و دوات و قلمدان مرصع لطف فرمودند اولعلی که بچهل هزار روپیه خریده بود برسم پیشکش گذرانید و خواجه ابوالحسن را به همراهی خود التماس نموده که سر رشته دفتر و کاغذ با او باشد - روز پنجشنبه هجدهم ماه صفر هزار و پانزده هجری باغ شهر آرای کابل محل نزول ریاست اجلال گردید از پل مستان که در کنار شهر واقع است تا باغ مذکور راست و چپ دو رویه زر نثار کردند و فقرا و محتاجان کام دل بر گرفتند و در پهلوی باغ شهر آرای باغی طرح افکنده بجهان آرا موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از گذرگاه می آید در میان این باغ جاری سازند درین ایام که موکب گیهان شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضداشت منهدان صوبه بدگاله بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استبلو که بخطاب شیرانگن اختصاص داشت قطب الدین خانرا کشت او را نیز بندهای پادشاهی

و جاگیرش تغیر فرموده روزی چند از چشم افداخته نظر بند داشتند
 درین هنگام نشاط انجام جشن طوی شاهزاده سلطان پرویز زنگ
 زدای دلہای خاص و عام گشت و بعد از فراغ جشن طوی خاطر
 فیض مآثر بنشاط شکار رغبت فرموده بجانب کرجہاک و نندانہ
 کہ از شکار گلہای مقرر صوبہ پنجابست نہضت موکب گیہان
 شکوہ اتفاق افتاد مدت سہ ماہ و شش روز بنشاط شکار پرداختہ عنان
 معارفت بدار السلطنت لاہور معطوف فرمودند پانصد و ہشتاد
 و یک جاندار از بزکوهی و قچکار کوهی و نیلہ گاو و گورخر و آہو
 شکار شد بزکوهی کہ از ہمہ کلان تر بود وزن فرمودند دویست و بیست
 و چہار سیر برآمد کہ بیست و یکمن بوزن خراسان باشد و قچکار کوهی
 دویست و سہ آثار برآمد کہ ہفدہ من خراسانی باشد و نیلہ گاو چہارہ
 من کہ یکصد و درازدہ من خراسان باشد و گورخر نہ من و شانزدہ
 سیر کہ ہفتاد و شش من خراسان باشد در خلال اینحال از عرایض واقعہ
 نویسان صوبہ بہار بمسامع جلال رسید کہ جہانگیر قلیخان را با راجہ
 سنگرام کہ از زمینداران عمدہ آن ملک است مبارزت اتفاق افتاد
 و جہانگیر قلیخان ترددات نمایان کردہ اعلام فتح و فیروزی برانراشت
 و سنگرام بنزخم تغنگ آوارہ صحرای عدم گردید *

آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نہضت رایات عالیات بجانب کابل

روز چہار شنبہ بیست و دوم شہر ذی قعدہ ہزار و پانزدہ ہجری
 آفتاب جہانتاب بخانہ شرف خویش سعادت تحویل ازانی فرمود

(حاکم ولایت خاندینس در خبث و غیبت حضرت عرش آشدانی نوشته بود عنایتی که آنحضرت بخان اعظم داشته یمکن که یغرزندان صلیبی نداشته باشند اما چون طینت آن حق ناشناس بخبث و نفاق سرشته شده بود در بدی و بد اندیشی بی اختیار بود باین حال مصاحبی بود بی نظیر و همال و در مدعا نویسی و مسلسل گوئی و تاریخ دانی سرآمد روزگار بود نستعلیق را بغایت خوش می نوشت بالجمله کنابتنی که بر اجه علیخان) نوشته از خبث و غیبت هیچ فرو گذاشت نکرده و آنچه بزبان قلمش آمده بی محابا و ملاحظه روی کاغذ بلای روی دل را سیاه کرده و چنان صاحب و قبله را بزشت نامی متهم ساخته بعیوبی منسوب داشته که نسبت دادن بسگان او از بد ذاتی و سگ نفی است اتفاقا این نوشته بعد از فتح قلعه اسیر در اموال راجه علیخان برآمد و بدست خواجه ابو الحسن افتاد خواجه سالها با خود داشت در آخر نتوانست ضبط خود کرد و حوصله اش بیرون انداخت و بنظر حضرت شاهنشاهی در آورد و آنحضرت در میان مجلس خان اعظم را پیش خوانده نوشته او را بدستش دادند که بخواند آن بی آزر دیدها را سخت کرده بلمحابا خواند ایستادهای پایت سریر خلافت دهان بلعن و طعن کشوده بدانچه سزارار بود بر زبان آوردند هر چند که استحقاق انواع و اقسام سیاست و خواری داشت باز همان نسبت عنایت عرش آشدانی بفریاد او رسید

سعادت زمین بوس دریافت و میرزا علی اکبر شاهی بحکومت کشمیر
 سرفراز گردید و مقربخان نیز که بجهت آوردن خشم و فرزندان شاهزاده دانیال
 وقت بود پسران شاهزاده را از دکن آورده ملازمت نمود از شاهزاده مرحوم
 سه پسر و چهار دختر مانده بود پسر کلان طهمورث درم^(۵) بایستغری سوم
 هوشنگ درین ایام پیرا پسر دولتخان لودی که نوکر عمده خانانان
 عبدالرحیم بود و در آخر شاهزاده دانیال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به
 پسرش ظاهر میکردند و در محاورات بخطاب فرزندی اختصاص بخشیده
 بعواطف بیکران مخصوص میشدند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب
 الحکم بدرگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و منصب سه هزار
 و خطاب صلا بختانی عنایت نمودند (و هم درین سال مرتضی خان
 بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی یافت) و قطب الدین خان گوکلناش
 بصاحب صوبگی بنگاله از تغییر راجه مانسنگه بلند مرتبه گردید
 خلعت با کمر مرصع و اسپ قبیچاق با زین مرصع مرحمت
 فرمودند و منصب او پنج هزاری ذات و سوار مقرر شد و دولک
 روپیه بصدیقه مدد خرج بمشار الیه و سه لک روپیه بکومکیان او
 لطف نمودند - و هم درین تاریخ صدیه شاهزاده سلطان مراد برادر
 خود را بشاهزاده پرویز نسبت فرموده یک لک و سی هزار روپیه
 از نقد و جنس برسم سلجوق فرستادند و بجهت سامان طوی یک لک
 روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد - از غرایب موانع ظاهر
 شدن کثابت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که براج علیخان

پیداله دو آتشه میخورد و کله گوشه نخوت کچ نهاده غنیم را موجود
تصور نمیکند) و پیوسته بعیش و طرب مشغول بوده همه رز انواج
ترتیب داده بمقابله و مقاتله بیرون میفرستند و آثار غلبه و تسلط
ظاهر میدسازد بعد از استماع این خبر حضرت شاهنشاهی جمعی از
امرا و منصبداران را که قرا خان ترکمان و بخته بیک کابلی مخاطب
بسر دار خان از انجمله بودند بسردارچی میرزا غازی ولد میرزا جانی
تر خان بکومک شاه بیگخان تعیین فرمودند اتفاقا شاه عباس رفتن
میران سرحد را بر سر قندهار و محاصره نمودن قلعه مذکور شنیده رقمی
بنام آنها مصحوب حسین بیک نامی فرستاده که دست از قلعه باز
داشته هر کدام بجای و مقام خود شتابند و فرمود که حسین
بیگ لشکر را از گرد قلعه خیزانیده خود بخدمت بندگان حضرت
برود و مراسله که در عذر این جرأت و گستاخی نوشته شده بگذرانند
بالجمله پیش از آنکه انواج جهانگیری بقندهار برسد لشکر قزلباش
بحکم پادشاه ترک محاصره نموده باز گشتند درین تاریخ حسین
بیگ مذکور بدرگاه والا آمده دولت زمین بوش دریافت و بحکم
اشرف سردار خان بحکومت قندهار فرق عزت برافراخت و شاه
بیگخان روانه درگاه والا شد بعد از چند گاه سردار خان را عزل فرموده
قندهار را بمیرزا غازی لطف فرمودند (و بیمن مرحمت آنحضرت^۲
هم ملک تپه را داشت و هم قندهار را و بغایت عالی همتانه و بزرگانه
روزگار بصرمی برد) درین تاریخ شاهزاده پرویز از مهم را نا آمده باکومکدان

کردند و شیخ مرتضیٰ خانی سربلندی یافت و بجهت میاست و عبرت حکم شد که از در باغ کامران تا در قلعه دو رویه دارها نصب کرده جمعی از مفسدان میاه بخت را که با خسرو رفیق طریق بغی و ضلالت بودند باقسام عقوبت برادر کشند در اوراق سابق سمّت ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران عرصه شهادت به تسخیر ملک رانا تعین شد و چون شورش خسرو بمیان آمد حکم اشرف شده بود که جمعی از بندگان را بر سر آن مهم گذاشته خود با آصفخان متوجه دار الخانات اکبر آباد گردد و در بنوقت که بمیان اقبال بی زوال اطباء نائره خسرو شد حکم فرمودند که نسخ آن عزیمت نموده عازم درگاه والا شوند - روز چهارشنبه نهم ماه صفر بمبارکی داخل شهر لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانیده از میان دارها گذرانیدند تا همراهان خود را بآن عقوبت دیده از عمل زشت خویش عبرت برگزید درین هنگام بمسامع جلال رسید که حسین خان شاملو حاکم هرات خبر شنقار شدن حضرت عرش آشیانی و شورش خسرو شنیده حاکم فرات و ملک سیستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره کرده و شاه بیگ خان باعثضاد اقبال روز افزون باستحکام برج و باره و انتظام مصالح قلعه داری پرداخته مردانه پای همت افشوده بالای ارک جایی بجهت نفستنی خود قرار داده که غنیم از بیرون مجلس او را مشاهده مینماید (و در مدت محاصره هرگز کمر نه بسته و سر برهنه

بودند و یراق ازو گرفته نظر بند داشتند - روز دوشنبه سالخ شهر محرم
 الحرام هزار و پانزده هجری خبر گرفتاری او در باغ میرزا کامران
 بمسامع اقبال رسید حکم شد که امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته
 خسرو برگشته بخت و حسن بیگ تیره روزگار و عبد الرحیم مردود
 را بدرگاه والا حاضر سازد روز پنجشنبه سوم صفر خسرو را دست بسته
 و زنجیر در پا بتورج چنگیز خانی از طرف چپ به پیشگاه قهرمان
 جلال در آورده اند حسن بیگ را بر دست راست و عبد الرحیم را
 بر دست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو در میان هر دو
 ایستاده میلرزید و میگرفت حسن بیگ بگمان نفع موهوم
 بهرزه گوئی و ژاژ خانی در آمده پیرشان گفتن آغاز کرد چون عرض
 اربیه پیشگاه خاطر فیاض پرتو افکند بحرف زدن نگذاشته حکم
 فرمودند که خسرو را مسلسل و محبوس دارند و حسن بیگ را در
 پوست گاو و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده و از گون بر دراز
 گوش نشانیده بر دور شهر گردانند چون پوست گاو زود تر از پوست
 خر خشک شد حسن بیگ بیش از چهار پهر زنده نماند و به تنگی
 نفس در گذشت و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بدور شهر
 میگردانیدند از غایت بی آزرسی پوست سگ بر روی کشیده در کوچه
 و بازار از قسم خیار و غیره آنچه رطوبت داشت و بدستش می افتاد میخورد
 آن روز و شب زنده ماند روز دیگر حکم شد که از پوستش بر آورند
 در یک شبانه روز کرم بسیار در پوست افتاده بود بهر حال جان برد
 و چون در پرگنه بهیرون و ال شلیخ نزع کرده بود حسب التماس شلیخ
 دران مقام پرگنه آباد ساخته بفتح آباد موهوم فرموده بشلیخ عنایت

از حدود متعلقه خودش خبردار بوده هر جا از اثری ظاهر شود معنی
در گرفتن او نمایند لاجرم در گذرها احتیاط و تاکید بسیار میشد
بخست بگذر شاهپور رفته خواستند که از آن گذر عبور نمایند هر چند
تردد نمودند کشتی بهم نرسید ناگزیر بگذر سوهره رفتند چون
شب بود مردم او بتفحص و تردد بسیار یک کشتی بملاح بدست
آوردند و کشتی دیگر پرهیده و گاه یافتند ملاحان کشتی هیمه را
بلطف و عنف راضی ساخته برین کشتی سوار شده خواستند
که از آب بگذرند ملاحان اضطراب اینها را دریافته کشتی را
در میان آب بجائی بردند که بر ریگ نشست و خود ها در آب
جسته بشناه گذشته این خبر بمردم سوهره گفتند اتفاقا چو دهری
پرگنه سوهره ازین شورو غوغا خبردار شده بکنار آب آمده ملاحان
را از گذشتن و گذرانیدن مانع آمد و از غوغای او مردم آنطرف
فراهم آمده میر ابو القاسم تمکین را که در پرگنه گجرات بود
آگاه ساختند ^(۱)مقارن اینحال صبح دمید و جهان را در چشم او تیره
و تاریک ساخت میر ابو القاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا و
دیگر منصبداران که در آن حدود بودند فراهم آمده آن غریق بحر
ضالمت و ادبار را با حسن بیگ از کشتی بر آورده به پرگنه گجرات

(۲ ن) و او با دیگر منصبداران و خواجه خضری که در آن نواحی
بودند بکنار دریا رسیده بملایمت و چاپلوسی در آمده ایشان را
در گجرات بمنزل خود برد چون با خسرو و حسن بیگ پنج شش
کس پیش نبودند لاعلاج شده تن بقضا در دادند روز دوشنبه الخ

گفتند که میان درآب و پرگنائی را که دران سمت واقع ست تاخت
و تاراج کرده بجانب دار الخلافت اکبر آباد باید شتافت اگر کاری
از پیش رفت فبها و نعم و الا بحدود ولایت شرقیه باید رفت ممکن
آنست که از راجه ماندهنگه نیز معارفتی و مدد می بشما برسد و درین
سیر و مسافت دور بندگان حضرت را کجا تاب آنست که اینهمه
محنت و تعب را متحمل گشته دست از شما باز ندارند حسن
بیک گفت این کنکاش غلط است شما را بجانب کابل باید شتافت
چه از اسب و آدم دران حدود کمی نیست و بالفعل خزانه من
در قلعه رهناس موجود است بمجرد زمیندن بحدود رهناس ده
دوازده هزار سوار مغل کار آمدنی در خدمت شما فراهم می آید
اگر پادشاه از پی شما بیایند ماجنگ را آماده ایم و اگر اینحدود را
بشما ارزانی دارند یک چندی بر روزگار در ساخته انتظار فرصت و
قابو را طلبکار خواهیم بود تا آنچه نصیب است از نهانخانه تقدیر چهره
کشا گردن فردوس مکانی بابر شاه و جنم آشیانی همایون پادشاه
بیادری همین کابل فتح هندوستان کردند کسی را که کابل باشد
هر قدر نوکر خواهد سامان میتواند کرد و معهدا ایشان خزانه
نداشتند و من چهار لک روپیه در رهناس دارم پیشکش میکنم
چون عنان اختیار خود را بقبضه اقتدار آن برگشته روزگار سپرده بود
کنکاش او را مرجع داشت و افغانان جدائی گزیده بجانب
هندوستان رخت ادبار کشیدند و خسرو با حسن بیگ خواست که
از آب چناب عبور نموده خود را برهناس رساند چون باطراف
ممالک فرامین رفته بود که گماشتههای جاگیر داران و کروریان و غیره

پیش گرفتند و قریب چهار صد سوار از ایماقات بدخشان علف
تبخ انتقام شده در زیر سم بادپایان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند
خسرو با حسن بیگ قرار بر فرار داده آواره بادیه ناکسی و زشت
نامی گشت انتظام بحسن سلسله خلافت شیخ فرید رایت فتح و
فیروزی بر انراشته کوس شادی در عرصه مبارزت بلند آوازه ساخت
صندوقچه جواهر خسرو که همه جا و همه وقت با خود میداشت
با سکه پال سواری او بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد شیخ
آنها بخدمت حضرت خلافت پناهی ارسالداشت آخرهای همان
روز بشارت فتح و فیروزی بمسامع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی
بر جناح استعجال توسن اقبال برانگیخته متوجه عرصه کارزار شدند
و چون مشخص نبود که خسرو یکدام سمت روی ادبار فهاده راجه
باسو را که از زمینداران معتبر کوهستان شمالیست بدان سمت
فرستادند که هر جا ازان سرگشته بادیه ضلالت آگاهی یابد گرم و گیرا
شتافته او را بدست آورد شیخ یک میدان راه پیش از ناورگاه
فرود آمده بود و در سه ساعت شب گذشته موکب منصور بمعبر
دولت پیوست شیخ از خیمه خود بر آمده مردمک دیده را بسم
بادپای اقبال سود و آنحضرت از اسپ فرود آمده شیخ را در آغوش
عاطفت گرفته عنایتی و مرحمتی که هرگز در مخیله او نگذشته بود
ظاهر ساختند و شب در خیمه شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه
دارالسلطنت لاهور گردیدند چون خسرو خسران زده بحال تباه از
ناوردگاه بر آمده سرگشته بادیه ادبارگشت از همراهان خود کنکاش
خواست چندی از افغانان که رفیق طریق بغی و ضلالت بودند

خود نیز از پی او شتافت قضا را دران شب باران عظیم شد و جمعی از اوباش واقعه طلب که برگرد او فراهم آمده بودند چون هیچکدام خیمه با خود نداشتند بدیهای اطراف و نواحی در آمده از تطاول و تعدی زن و دختر مردم را بزور کشیده مطعون و مردود ازل و ابد گردیدند و صبح بهمان حال سوار شده خود را بسر حلقه ارباب زوال و فکال رسانیدند آخرهای روز شیخ فرید در کنار آب بپاه خبر آمدن خسرو را شنیده بکشتی و پل مقید نشده بارگی توکل بآب راند و تمام فوج او بمیامن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نموده و در آنطرف آب میر جمال الدین حسین انجو از پیش آمده جمعیت خسرو را بغارت گران ظاهر ساخت و اظهار اینمقدمه که موجب تردد خاطر همراهان بود از میر نا پسندیده نمود و شیخ جواب نا ملایم بمیر گفته رخصت داد و خود با جمعی که همراه داشت چلته پوشیده مستعد کارزار گشت مقارن اینحال فوج مخالف نمودار شد و بین الغریقین نائره قتال و جدال اشتعال پذیرفت و سادات باره که هراول لشکر منصور بودند داد جرأت و جلالت داده بسیاری از مخالفان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و خود زخمهای کاری برداشتند از انجمله سید جلال الدین و غیره قریب شصت نفر از سادات بزرگهای جانشین سرخ روی دین و دولت شدند درینوقت سید کمال بخاری که التمش بود با برادران خود بکومک فوج هراول شتافته ادای حقوق تربیت نمود بهادران فوج برنغار نیز تومن شهامت برانگیخته بمیامن اقبال روز افزون مخالفان را از پیش بر داشتند و اکثری از آنها دست بکار نه برده راه فرار

دنبال او داشت و بتوزک میرفت امیرالامرا و مهابتخان از خصوصیتی که با شیخ داشتند حرفهای مخمل معروض داشتند و او را بناد و تلخواهی متهم می ساختند و عرض مینمودند که شیخ فرید دیده و دانسته خسرو را پیش انداخته میبرد و قصد گرفتن او نمیکند و الا هرگاه خواهد خود را باد میسرانید و کارش را تمام میسازد تا آنکه مهابتخان را نزد شیخ فرستاده ازین مقوله تهدیدات فرمودند شیخ اصلا از جا در نیامده در خور اخلاص و قرار داد خود پاسخ گذار شد و دلارخان بلاهور رسیده باتفاق میرزا حسین دیوان و نورالدین قلی کوتوال باستحکام برج و باره پرداخته و توپها را بالا برده بشروط تحصن همت گماشتند مقارن اینحال خسرو بلاهور پیوست چون در دولت را بر روی خود مسدود یافت بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر و ترتیب اسباب ضلالت و ادبار پرداخت و از درون و بیرون نائره قتال و جدال اشتعال پذیرفت و درین چند روز خسرو قریب ده دوازده هزار سوار فراهم آورد و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر منصوره بحوالی آب سلطانپور رسیده و موکب اقبال حضرت شاهنشاهی نیز لشکر منقلا را قوی پشت دارد و درین زودی تسخیر قلعه متعذر بود ناگزیر دست از محاصره باز داشته بتقابل عساکر اقبال شتانت میر جمال الدین حسین انجو که بجهت نصیحت خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر شهر ملاقات نمود هر چند بنصایح ارجمند رهنمون سعادت و نیکبختی شد از غایت غرور و پندار اثر نکرد و نتیجه بران مرتب نگشت میرمذکور را همان شب رخصت اعطای ارزانی داشته صبح بگاه که در حقیقت شام ادبار او بود

بدخشی که بحکم اشرف از کابل بدرگاه والامی آمد بخسرو و خسران زده
 دو چار میشود و بغسون او از راه رفته آواره بادیغ ضلالت میگردد و در
 مخاطبات خان بابا گفته مدار اختیار خود را بقبضه اقتدار او حواله
 مینماید و چون حسن بیگ از جانب حضرت شاهنشاهی مطمئن
 نبود ازین طلب استشمام بیعنایتی مینمود و در اصل سرشت
 بدخشیان بفته و شرورش و فساد مجبول ست قرار بهمراهی او میدهد
 و با سیصد جوان بدخشی عطف عمان نموده طریق بغی و کفران
 نعمت پیش میگردد در انسانی راه از سوداگر و غیره هرکس که پیش
 می آمد اموال او را غارت کرده و سراها را بآتش بیداد سوخته از دود
 دل مظلومان اندیشه نکرده طی راه ادبار مینمود خصوصاً اسپان
 سوداگری و طوایل پادشاهی هرجا بنظرش در می آمد متصرف گشته
 بهمراهان خود قسمت میکرد و پیاده ها را سوار ساخته همراه میگرفت
 قضا را دلاور خان که متوجه لاهور بود در مقام پانی پت خبر آمدن
 خسرو شنیده فرزندان خود را از آب جون گذرانیده بسرعت هرچه
 تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر ازو بحصار لاهور در آمده با متحکم
 قلعه و برج و باره پر از عبد الرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف
 متوجه درگاه بود بدلاور خان پیش آمد و دلاور خان حقیقت فرار
 نمودن خسرو و خاطرنشین او ساخت و او توفیق نیافت که فرزندان خود
 را از آب گذرانیده خود با دلاور خان موافقت و مرافقت نماید بالجملة دلاور
 خان بعزیز روی بجانب لاهور شتافت و او پیش رفته خسرو را دید و خسرو
 او را ملک الوزرا خطاب داده دیوان خود کرد القصه بسرعت هرچه تمامتر
 طی مسافت نموده بجانب لاهور رخت ادبار کشید شیخ فرید سر در

پدر رملیده و متوحش میبود هرچند آنحضرت بنوش داری شفقت
 والتفات مدارا و دلجوئی میفرمودند او بیشتر متوهم و متروند می زیست
 تا آنکه شب یکشنبه بیستم (هشتم) ذی الحجه بعد از انقضای یکساعت
 نجومی با معدودی که محرم راز و محل اعتماد او بودند از ارک دار
 الخلافت اکبر اباد برآمده راه ادبار پیش گرفت و بعد از نفسی
 امیر الامرا خبر یافته خدمت حضرت شتافته اینخبر متوحش را
 معروض داشت نخست رای جهان آرای چنین تقاضا فرمود که
 پادشاهزاده جوان بخت سلطان خرم را بتعاقب آن سرگشته بادی
 ضلالت رخصت فرمایند امیر الامرا التماس نمود که صلاح دولت درین
 است که بنده باین خدمت دستوری یابد حکم شده چذین باشد در آخر
 ملهم غیبی بخاطر قدسی مظاهر پرتو انگذد که شاهزاده عالمیان را
 بجای خود سریر آرای دولت فرموده اعتماد الدوله را در خدمت
 ایشان باز دارند و موکب اقبال همعنان فتح و فیروزی بتعاقب او
 شتابد و باین عزیمت صائب شیخ فرود میبربخشی را با اکثری از
 امرا و منصبداران که بسعادت حضور اختصاص داشتند گرم و گیرا
 بطریق منقلا رخصت فرمودند و باخذیار ساعت مقید نشده آغرهایی
 شب خود رایت فتح و فیروزی برافراشتند و در سواد شهر (صبح) مراد
 دمیده جهانرا بفروغ اقبال روشنی بخشید درینوقت میرزا حسن پسر
 میرزا شاهرخ را که رفیق طریق بنی بود و در ظلمت ادبار راه را گم
 کرده سراسیمه میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک گرفته در
 زندان مکانات مقید و محبوس فرمودند و اهتمام خان کوتوال
 بقراردلی و خبرگیری مقرر گشت در نواحی متهمه حسن بیگ

فرموده - وزیرخان بدبوانی ولایت بنگاله و تقدیم جمع آنصوبه
دستوری یافت *

آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیری و فرار نمودن خسرو از اکبر آباد بصوب بنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او

یازدهم شهر ذی قعدة سال هزار و چهارده هجری که نیر اعظم
به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده نخستین سال
از جلوس همایون بمبارکی و فرخی آغاز شد و انصوده دلال خاک
نشین را روز بازار نشاط گرمی پذیرفت * رباعی *

درخت غنچه بر آرد و بلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند

بساط سبزه لگدکوب شد بپای نشاط

ز بهکه عارف و عامی برقص بر جستند

و بآئین حضرت عرش آشیانی دولخانه را باقمشه گران بها و انواع
ظرائف و نفائس آذین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند تا روز
شرف هرروز یکی از سران دولت بزم نشاط آراسته بلوازم نثار
و پیشکش پرداختند * از اعظم سوانح که در مبادی این سال پرتو
ظهور انداخت گریختن شاهزاده خسرو است از سعادت خدمت پدر
والا قدر - و تفصیل این اجمال آنکه چون دماغش بماخولیای سلطنت
موهوم و ژاژ خائی خوش آمد گویان خانه بر انداز آشفته و سراسیمه
گشت و این ماخولیای در مغز خاطرش جا گرفت همواره از خدمت

ببالین گاه شان خضر ایستاده * بعد هم‌رهی انصاف داده
بمرگ از زندگی مد بار خوشتر * خجل از کرده با سکندر
نهاد آئینه دل در برابر * از نسخه گرفت از عکس دلبر

ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور

چون در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت عرش آشیانی
با توجهی که آنحضرت را باستیصال رانای مقهور و مخدول بود
بحسب تقدیر آن مهم نسق شایسته نیافت در اواخر مدت سلطنت
شاهزاده ولی عهد را با لشکر عظیم بدان مهم رخصت فرمودند و
ایشان نیز دل نهاد آن کار نشده بی استرضای خاطر اشرف بصوب
آله باس عطف عنان نمودند و استیصال آن و خیم العاقبت در عقد
توقف بماند بعد از آنکه تخت خلافت بجلوس جهان امروز آراستگی
یافت انتتاج این عقد دشوار را بر جمیع مقاصد مقدم داشته شاهزاده
پرویز را با لشکر گران و توپخانه عظیم بدانصوب رخصت فرمودند و
آصف خان به اتالیقی شاهزاده سر بلندی یافت لیکن در دیوان
قضا برآمد این کار و کشایش این عقد دشوار بکلید همت صاحب
قران شاهجهان پادشاه غازی رقمزد کلاک تقدیر بود درین مرتبه
نیز کاری از پیش نرفت سلطان پرویز ناکام عطف عنان نموده در دار
السلطنت لاهور بخدمت پدر عالیقدر پیوسته چنانچه بجای خود
نکاشته کلاک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی در خلال این
حال محمد قلیچ خان بحکومت موبه گجرات فرق عزت بر افراخت -
و دلاور خان افغان را بحکومت لاهور سرفراز ساخته بدانصوب رخصت

آصفخانی و منصب معیر بخشی ترقی و تصاعد فرموده بوالا پایه وزارت بلندی گرای شد و بی اغراق خدمت دیوانی بغایت خوب کرد نفس الامر آنکه آصفخان جوانی بود بظاهر و باطن آراسته فهم رشد و فطرت بلند داشت اینحرف ازوست که هرچه در بدیهه نفهم یقین که تزریق و بی معنی است شعر خوب میگفت و نظر را پسندیده می نوشت تاریخ دان بود مثنوی در بحر خسرو شیرین گفته شعر های خوب دارد و این چند بیت^(۲) از اینجا نوشته میشود * مثنوی *
زنوشین جام شب در چشم ساقی • اثر از می چومی در شیشه باقی
سلاح جنگ در دستش چنان چست

که گوئی همچو شیر از پنجه اش رست
ز شوق آنچه اینجا دیدن فرهاک * مرا اینجا قلم از دست افتاد
در کس رادر بیابان خطر ناک * ز بی آبی فناد اندر جگر چاک
چو دست معی کوفه شد ز چاره * نفسها اوفتاد اندر شماره
مهیج بحر و مصاح بیابان * امانت دار گنج آب حیوان
لبالب کوزه صافی زهر درد * بنزدیک لب هر یک چو آورد
سوی آن یار دیگر کرد اشارت * چنین تا زندگی شان شد بغارت

(۲ ن) این چند بیت از واردات طبع اوست * شعر *
شهر گنجایش غمهای دل ما چون داشت * آفریدند برای دل ما صحرارا
رسید و مضطربم کرد و آنقدر نشست * که آشنای دل خود کذب تسلی را
جعفر ره کوی یار دانست * مشکل که ذکر ز پا نشیند
* شعر * زنوشین جام الخ

من و داخلی آنکه می بیستی * که مادر مبینام این نیستی *
بالجملة استعفاى او بر خاطر اقدس گران آمد بحال تباہ رخصت بنگاله
فرمودند چون بدار الخلافت اکبر آباد رسید بخدمت مولانا قاسم کاهى
شکافت مولانا پرسید که ای جوان تو کیستى و از کجا مى آئى و کجا
مىروى میرزا جعفر مجملی از احوال خود معروض داشت و گفت
که بحکم اشرف روانه بنگاله شده ام قضا را دران ایام آب و هوای بنگاله
بغایت مسموم بود کسی را که گناه کار میکردند به بنگاله میفرستادند
و اغلب ظن این بود که زننده برنگردد ملا قاسم گفت که تو نگر
جوانی حیفم می آید که بنگاله بروی گفت اختیار من نیست
توکل بخدا کرده میروم هرچه مقدر است خواهد شد ملا گفت زنهار
بر خدا توکل مکن همان خداست که در دشت کردلا جگر گوشهای
پیغمبر را شهید ساخت ازین نمط کلماتی چند خوش طبعانه کرد
جعفر بیگ چون به بنگاله پیوست خانبهان حاکم بنگاله بیمار بود
بعد از روزی چند ودیعت حیات سپرد و مظفر خان بجای او
منصوب گشت شورش معصوم کلبی و باغی شدن قاتشالان بمیان
آمد و مظفر خان را شهید ساختند و میرزا جعفر بیگ و خواجه
شمس الدین محمد خانی و اکثری از بندهای درگاه بمخالقان
موافقت نمودند و نام بردها ازین آشوب گاه رخت حیات بساحل
سلامت کشیده در قحطپور بسجود قدسی آستان جبین اخلاص
نورانی ساختند ازینکه او را بخوارى و ناکامی از درگاه رانده بودند
او برهنمونى سعادت و بدرقه توفیق باز خود را بدرگاه والا رسانید
بر خاطر حق شناس پسندیده آمد و در اندک مدتی بخطاب

از بی رشدی دیوان بجانب خود کشیده محال جاگیر را بارباب
 طلب تلخواه مینمود ظاهر و باطن شیخ بغایت آراسته و سنجیده
 بود بزرگی و دولت ازو قدر و شرف داشت نه او از بزرگی و دولت
 شجاعت را با سخاوت فراهم آورده خیر بالذات بود در فیض بر
 روی خلق باز کرده هر که باو رسیدی چهره فاکسی در آئینه خیال
 ندیدی در آغاز سلطنت مصدر خدمتی شده که اساس این دولت بدان
 استحکام پذیرفت چنانچه عنقریب بجای خود گذارش خواهد یافت *
 و اجه مانسنگه را بمراحم بیکران اختصاص بخشیده خلعت فاخره با
 چارقب و شمشیر مروع و اسب خاصه لطف نموده بصاحب صوبگی
 ینگاله و رخصت فرمودند خان اعظم میرزا عزیز گوگلتاش را بانواع عواطف
 و اقسام نوازش سرفراز ساخته در ملازمت اشرف نگاه داشتند. و زمانه
 بیدک پسر غفور بیگ کابلی بخطاب مهابت خانی سرفرازی یافت - و
 شیخ قطب الدین فتح پوری دخترزاده شیخ سلیم فتح پوری که گوگلتاش
 آنحضرت بود بخطاب قطب الدین خانی مقرر گشت و شیخ حسین پسر
 شیخ میرزا خطاب مقرب خانی فرق عزت برانراخت و میرزا جعفر مخاطب
 بآصف خان از صوبه بهار آمده دولت آستان بوس دریافت وی
 پسر میرزا بدیع الزمان بن آقا ملا مشهور است در عنفوان شباب
 از عراق بهندوستان آمده بوسیله عم خویش میرزا غیاث الدین علی
 آصف خان بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت حضرت
 عرش آستانی منصب بیستنی داخلی بآصفخان لطف فرمودند او
 راضی نشده ترک خدمت و آمد و رفت درگاه نمود این بیت هر چند از
 گفتنهای او نیست چون درین مقام مناسب افتاده نوشته شد * بیت *

والا سر بلندى یافتند بدین تفصیل است شریف پسر خواجه
 عبد الصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی اورا از
 برهانپور بجهت فصائح و رهنمونی بشاهراه مقصود بخدمت حضرت
 شاهنشاهی فرستاده بودند و او بخلاف آن باعث بر اغوای ایشان
 گشته و در هنگامی که آن حضرت برهنمونی دولت و بدرقه توفیق
 متوجه ملازمت پدر عالیقدر گردیدند او از توهم کردار نا پسندیده
 خویش بشعاب جبال دهرنیده پناه برده از اثر هواهای مخالف
 و آب های مسموم نیم جانی بدش نداشت از امتناع این نوید
 جان بخش گرم گیر آمده فرق خدمت بسجود قدسی آمنان
 نورانی ساخت و بخطاب امیر الامرائی و منصب جلیل القدر
 و کالت سر رفعت بفلک سود مهر اشرف اوزک را بجواهر قیمتی
 آراسته بدست مبارک خود پیرایه گردن عزت او ساختند - و میرزا
 جان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیر الممالک
 اختصاص بخشیده با میرزا غیاث بیگ در خدمت دیوانی شریک
 نمودند - و میرزا غیاث بیگ که سابق هفت مدی بود بخطاب
 اعتماد الدوله و هزار و پانصدی منصب سرفرازی یافت - و شیخ
 فرید بخاری را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردانیده
 بوالا پایه مدیر بخشی سرفرازی بخشیدند شیخ از سادات موهوبست
 و در صغر سن بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه پیوسته
 بمیامن تربیت آن حضرت ترقی و تصاعد نموده بمنصب مدیر بخشی
 فرق عزت بر افراخت اگرچه سمت بخشی داشت لیکن بخشی بود
 وزیر نشان و چند سال دفتر تن را که لازمه خدمت دیوانی است

گرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ظل الهی و دیعت نهاد
دست قدرت بود *

بتاریخ روز پنجمینده یازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار
و چهارده هجری بساعت مسعود و زمان محمود که مختار انجم
شناسان رصد بند بود در ارک دار الخلافت اکبر آباد حرسها الله
تعالی عن المکاره و الافات تخت سلطنت و اورنگ خلافت
بجاوس جهان امروز ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت خطبه
جهانگیری و گیتی ستانی بنام نامی و القاب سامی سامعه افروز
گشت سکه دولت و اقبال باسم همایون چهره مراد افروخت و چون
خطیب بالقاب مستطاب حضرت شاهنشاهی زبان را در بار گردانید
خرمن خرمن زر و گوهر نثار شد مستمندان کام دل بر گرفتند و آرزو
مندان جیب نیاز را گوهر آموخت ساختند و زرهای مسکوک بتازه
روئی چهره مراد افروخت خطاب خجسته القاب ابوالمظفر
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی بر مناشیر دولت ثبت شد ارکان
دولت و اعیان سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص داشتند
و سران سپاه که در صوبجات شرائط خدمت و جانفشانی بتقدیم
میرسانیدند در خورشایستگی خویش باز دیار مراتب و مناصب فرق
عزت برافراختند جبین اخلاص یزیدها بسجود شکر این موهبت عظمی
نورانی گشت زبان نیاز بنوای تهنیت بلند آوازه گردید - مقرر شد که
پدر یزگوار خافان گیتی ستان را عرش آشیانی میگفته باشند و بعد
ازین درین کتاب اقبالنامه هر جا که عرش آشیانی نوشته آید مراد
ازان حضرت خواهد بود - اسماعیلی جمعی که روز جلوس به مناصب

بسم الله الرحمن الرحيم

اقبال نامه جهانگیری

شایسته سریر سلطنت و فرمان روائی و زببندۀ افسر خلافت
و کشور کشائی بلند اقبالی تواند بود که نهال مرادش از جویبار
رحمت ایزدی سرسبز و شاداب باشد و نخل دولتش در گلشن عدالت
سربرکشد و شمع مرادش بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن
و منور دارد و لمعات تیغ همتش زنگ زدهای ظلمت کفر گردد
و رشحات محاب مکرمتش افسردگیهای جهان بی آب و رنگ
را طراوت و نصارت بخشد و چشمه سار دین و دولت به آبیاری
مرحمتش تشنه لبان بادیۀ ناکامی را سیراب امید سازد و از فیض
فضل معدلتش چارچمن ملک رشک هشت بهشت شود و
بدستگیری سیاستش خارین فتنه و آشوب از بیخ و بن برکنده
آید و نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله کون و فساد بکف کافی
و رای صافی او منوط و مربوط گردد چون استعداد و استحقاق این

۳۰۶ ذکر اولاد والا فهاد حضرت جنت مگانی

ایضا ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه

۳۰۸ ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند

ایضا ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند

ایضا ذکر شعرا که معاصر آن حضرت بودند

ایضا گوینده و سازنده که در زمان آنحضرت بودند

۳۰۹ نغمه سرایان هندی



- آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف ۱۷۸
 شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن .. ۱۸۴
 ارتفاع ریات جهان کشا بسوی کشمیر بار دوم .. ۱۸۶
 آغاز سال هفدهم از جلوس معلی ۱۹۱
 نهضت ریات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور .. ۱۹۴
 ورود موکب همایون بصوب دار الخلافت آگره .. ۱۹۸
 آغاز سال هژدهم از جلوس اقدس ۲۰۱
 رخصت شاهزاده پرویز با عساکر منصور بطرف ماندو .. ۲۰۴
 متوجه شدن ریات عالیات بصوب بهشت نظیر کشمیر .. ۲۱۳
 آغاز سال نوزدهم از جلوس میمنت مانوس حضرت ارفع ۲۱۵
 نهضت فرمودن ریات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور ۲۲۹
 متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت نظیر کشمیر و آغاز
 سال بیستم از جلوس معلی ۲۴۰
 نهضت ریات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب
 دار السلطنت لاهور ۲۴۶
 نهضت موکب مسعود بصوب بلده فاخره کابل .. ۲۴۹
 آغاز سال بیست و یکم از جلوس معلی ۲۵۲
 نهضت ریات عالیات از کابل بصوب هندوستان .. ۲۷۳
 نهضت ریات عالیات بعزم سیر و شکار کشمیر .. ۲۹۰
 آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی ایضا
 معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر بجانب لاهور و در
 اثنای راه توجه فرمودن از جهان فانی بقصد سی سرای جالردانی ۲۹۲

- آغاز سال پنجم از جلوس مقدس ۳۹
 آغاز سال ششم از جلوس مقدس ۴۹
 رقیمة الوداد شاه والا جاهد سلطان عباس ایضا
 خواستگاری صدیقه اعظمه الدوله ۵۴
 آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهی ۵۹
 آغاز سال هشتم از جلوس اقدس ۶۸
 نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکت اجمیر ۷۱
 آغاز سال نهم از جلوس معلی ۷۴
 آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلی ۷۹
 آغاز سال یازدهم از مبدأ جلوس جهانگیری ۸۷
 دستوری یافتن شاهزادۀ عالمیان شاه خرم بتسخیر ملک دکن
 و توجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهی ۹۰
 آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک ۱۰۰
 توجه موکب گیهان شکوه بصوب ملک گجرات ۱۰۴
 آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون ۱۱۱
 مراجعت موکب همایون از احمد آباد بدار الخلافت اکبر آباد ۱۱۷
 آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی ۱۲۵
 توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر ۱۲۷
 آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس ۱۳۷
 معارفت موکب منصور بصوب لاهور ۱۴۹
 دستوری یافتن شاهزادۀ گیتی ستان شاه جهان به تنبیه حکام دکن
 نوبت دوم و نهضت حضرت شاهنشاهی بدار الخلافت آگره ۱۷۵

فهرست

صفحه

۲	ذکر جلوس جهانگیر بادشاه بر تخت سلطنت
۷	..	ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور
		آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهادگیری و فرار
		نمودن خسرو از اکبر آباد بصوب پنجاب و توجه موکب
۸	مسعود در تعاقب او
		آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نهضت رایات عالیات
۲۱	بجانب کابل
۲۲	ذکر احوال شیرانگن خان
۲۷	مراجعت موکب همایون از کابل بلاهور
۳۲	..	معاودت لواهی آسمان سای از لاهور به مستقر خلافت
	ایضا	آغاز سال سوم از جلوس مسعود
۳۶	آغاز سال چهارم از جلوس اقدس

اقبال نامہ جہانگیری

تصنیف

معتمد خان بخشہ جہانگیر بادشاہ بن اکبر بادشاہ

Muhammad Khan

کہ آنرا اشیانگ سومیتی بنگالہ

بتصحیح

مولوی عبد الحی و مولوی احمد علی صاحبان

بہتمام

کپتان ولیم ناسولیس صاحب

درکالج پریس طبع کرد

کلکتہ سنہ ۱۸۶۵ء